

گفت وگویی آرام و مفید

بین محمد و احمد

تدوین و گردآوری:
عبدالله عبدالرحمان الراشد

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه.....	۷
چرا این کتاب را نوشتم؟!.....	۱۰
پدید آمدن شیعه.....	۱۳
تکفیر مسلمانان.....	۱۹
عصمت.....	۲۴
تقیه.....	۳۱
علم حدیث و تصحیح و تضعیف.....	۳۴
اقوال شاذ.....	۴۰
غلو و افراط در محبت اهل بیت.....	۴۴
صحابه.....	۵۱
ابو هریره.....	۵۸
دعای دو بت قریش.....	۶۵
جشن‌های اسلامی.....	۶۸
عید غدیر.....	۷۱
گریه برای حسین (ع).....	۷۴
فضائل حج به قبر حسین (ع).....	۷۸
حسینیه‌ها.....	۸۳
گوشت و غذای لذیذ حسینیه‌ها.....	۸۶
زیارت قبور.....	۹۰

۹۴.....	سوگند خوردن به اهل بیت و کمک خواستن از آنها.....
۹۸.....	مجتهد و مرجع دینی.....
۱۰۰.....	مصادر احکام شرعی.....
۱۰۳.....	رجعت.....
۱۰۶.....	تبرک.....
۱۰۸.....	شفاعت.....
۱۱۰.....	مهدی.....
۱۱۵.....	ابو طالب.....
۱۱۸.....	معاویه و یزید.....
۱۲۲.....	همسران پیامبر ﷺ.....
۱۲۶.....	خمس.....
۱۲۹.....	ازدواج موقت.....
۱۳۵.....	وضوء.....
۱۳۸.....	علی ولی الله.....
۱۴۰.....	بستن دست‌ها در نماز.....
۱۴۱.....	جمع کردن نمازها.....
۱۴۴.....	ساختن مساجد.....
۱۴۶.....	رویت هلال.....
۱۴۸.....	احترام گذاشتن به اهل بیت ﷺ.....
۱۵۱.....	مسلمان و کافر.....
۱۵۴.....	تاریخ و قهرمان‌ها.....
۱۵۶.....	میراث پیامبر ﷺ.....
۱۶۱.....	سحر و افسون.....

مهر نماز.....	۱۶۴
قرآن تحریف شده و مصحف فاطمه.....	۱۶۷
من مظلومی از امت مظلوم هستم.....	۱۷۲
میراث جاهلیت.....	۱۷۳
مبدأ مخالفت.....	۱۷۶
وحدت کلمه مسلمین.....	۱۷۷
راه‌های تقارب.....	۱۷۹
کتاب‌هایی سودمند و خواندنی.....	۱۸۳
پایان.....	۱۸۵

مقدمه

«الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على سيد الأولين والآخرين، المبعوث رحمة للعالمين، الذي بلغ الرسالة، وأدى الأمانة، ونصح الأمة وجاهد في الله حق جهاده حتى أتاه اليقين من ربه، فصلوات الله عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين، العترة الصادقين، أهل الشجرة الزكية، والسيرة المرضية، وعلى صحبه أئمة الدين، الهداة المهديين، حملة لواء الفتح المبين، الناصحين للمسلمين، الباذين الأموال والأنفس لإعلاء كلمة رب العالمين وعلى من اتبعهم بإحسان إلى يوم الدين».

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝۷﴾ [الحشر: 7].

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجرا کنید، و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید و از خدا بترسید که خدا عقوبت سختی دارد».

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ۝۲۱﴾ [الأحزاب: 21].

«مسلماناً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به خدا و روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می کنند».

و می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ۝۲۸﴾ [الفتح: 28].

«و او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز نماید؛ و کافی است که خداوند بر این گواه باشد».

و می‌فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرِفُونَ﴾ [یونس: 32].

«با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا (از پرستش او) روی گردان می‌شوید?!».

و پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «راستی به سوی نیکویی هدایت می‌کند و نیکی به سوی بهشت هدایت می‌نماید، و مرد همواره راست می‌گوید و راستی را می‌جوید تا آن که نزد خدا صدیق نوشته می‌شود و دروغ به سوی فساد هدایت می‌کند و فساد و گناه به سوی جهنم هدایت می‌کند، و مرد همواره دروغ می‌گوید و دروغ را می‌جوید تا آن که نزد خدا دروغگو نوشته می‌شود».^۱

برادر مسلمانم در هر کجا و در هر زمانی که هستی بیا تا در پرتو علم درست و عقل و به دور از عاطفه و احساسات و با دلی آکنده از صداقت و سرشار از عشق به رسیدن به حق و هدایت در مورد باهم گفتگو کنیم.

آیا مگر همه ما در یک کشور زندگی نمی‌کنیم؟ پس تفرقه و دو دستگی چرا؟ و چرا نسبت به همدیگر کینه می‌ورزیم؟

آیا مگر راه حق یکی نیست، و نمی‌دانی که راه‌های گمراهی زیاد و آکنده از شبهات هستند؟ پس چرا از شاهراه هدایت منحرف می‌شویم و حال آن که همه باهم و در کنار هم می‌توانیم در شاهراه حقیقت گام برداریم؟!

چرا در دل‌های فرزندان خود درخت کینه و نفرت و تفرقه را می‌کاریم و حال آن که همه فرزندان یک کشور هستیم؟!

دشمن همواره در کمین ماست، و همیشه در میان مسلمین افرادی هستند که به جای آن که برای همدلی و وحدت مسلمین تلاش کنند برای ایجاد تفرقه میان آن‌ها می‌کوشند. آیا این روایت‌های بیگانه که وارد دین توحیدی ما شده‌اند را نمی‌بینی؟! آری این روایت‌ها صفا و زیبایی آیینی که ما از محمد ﷺ به ارث برده‌ایم را مکدر نموده است، و آنگاه که گروهی واقعیت‌های درست و روشن را کنار زدند و به سوی مفاهیم دروغین فرا خواندند نشانه‌ها و مفاهیم واقعی دین توحیدی تغییر یافت.

پس برادر عزیزم بیا تا بر میزگرد هدایت به گفتگو بنشینیم و از آنچه صف‌های ما را به هم نزدیک می‌نماید و ما را متحد می‌کند پرس‌وجو کنیم.

قبل از آن که وارد مناقشه شویم باید از این دوری کنیم که:

﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ [الزخرف: 23].

«ما پدران و نیاکان خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما هم قطعاً به دنبال آنان می‌رویم». و از این پیروی کنیم که:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: 108].

«بگو این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)».

و همچنین دل‌های ما نباید چنین باشد که:

﴿أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: 24].

«یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است»؟

و گوش‌هایمان چنین نباشد که

﴿جَعَلُوا أَصْبِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ﴾ [نوح: 7].

«و انگشتانشان را در گوش‌هایشان قرار دادند».

اگر از این صفات دوری کنیم همه به عنوان برادر و دوست که دارای هدف واحد و راه واحد هستیم باهم به گفتگو می‌نشینیم.

و باید چنین نباشم که

﴿وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ﴾ [النور: 49].

«ولی اگر حق داشته باشند (چون می‌دانند داوری به نفع آنان خواهد بود) با نهایت تسلیم به سوی او می‌آیند».

بنابراین از حق باید پیروی کرد و شایسته است که ما اول حق را بدانیم تا بعد از آن اهل حق را بشناسیم؛ و اخلاص اساس در هر کار خوب است.

و باید از این دوری کنیم:

﴿وَلَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [المؤمنون: 71].

«و اگر حق از خواسته‌هایشان پیروی می‌کرد، آسمان‌ها و زمین و هر آن کس که در آن‌هاست، تباه می‌شدند».

و باید از شعارهای (وحدت ملی، تعصب نداشتن و پرهیز از قوم‌گرایی) بپرهیزم، چون که این واژه‌ها در واقعیت زندگی نقشی ندارند و فقط شعارهای توخالی هستند، بلکه هر کس که این شعارها را سر می‌دهد می‌بینیم که او از مفهوم این شعارها کاملاً دور است و این دروغگویان فریاد ناحق سر می‌دهند.

چرا این کتاب را نوشتم؟!

دلیل آن واضح و روشن است. آری برای آن که حق را بیان کنیم و مردم درست را از نادرست تشخیص بدهند و برای آن که به جهانیان اعلام کنیم که دین ما یکی است هر چند بعضی از دانشمندانها می‌کوشند تا به موارد اختلافی تمسک جویند، اقدام به تألیف این کتاب نمودم.

و همچنین برای آگاه کردن برادران مسلمان خود، که بسیاری از آن‌ها از حقیقت خبر ندارند، زیرا آن‌ها به منابع اصلی و اساسی توجه ندارند با آن که قضیه اساسی در گفتگو و مناقشه و شناخت دیدگاه هر گروهی این است که باید به مراجع و منابع اساسی و مورد

اعتماد مراجعه شود، و ما در این کتاب همین شیوه را در پیش گرفته‌ایم و بعد از مراجعه به منابع اصلی از شروح و توضیحاتی که علمای معاصر نگاشته‌اند استفاده کرده‌ایم. و باید دانست که مسلمان هوشیار و فهمیده است، و ساده و احمق نیست که هر چه می‌شوند باور کند، بنابراین مسلمان اقوال را بررسی می‌کند و آنگاه آن‌ها را می‌پذیرد؛ چون این مسئله مربوط به دین است و ما روز قیامت از آن پرسیده خواهیم شد، از این رو مؤمن با حق همراه است و هر کجا حق برود او نیز به همان سوگام بر می‌دارد. و باید بدانیم که مؤمن تشنه چشمه زلال حق و گرسنه سفره آن است، و نمی‌پسندد که کودکان به کنار سفره‌های افراد فرومایه برود و دست دراز کند، پس حق پیروز است. و برای آن که به درست بودن سخنی حکم شود به گوینده آن نگاه نمی‌شود بلکه با شناخت اسناد و بررسی سخن صحت آن مورد تایید قرار می‌گیرد و یا بعد از بررسی سند و متن به باطل بودن آن حکم می‌شود به جز گفته‌های پیامبر ﷺ که هر چه ایشان بگویند پذیرفته است.

و در اقوال اسناد باید بررسی شوند چون اسناد از دین است و اگر اسناد نمی‌بود هر کس هر چه می‌خواست درباره دین می‌گفت. و چنان که علی علیه السلام می‌گوید: «به این نگاه نکن که چه کسی این سخن را گفته است بلکه به آنچه گفته است نگاه کن». از خداوند مسئلت می‌نماییم که در آنچه در آن اختلاف شده است ما را به حق رهنمون گرداند.

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: 10].

«پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند ببامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

پدید آمدن شیعه

احمد: السلام علیکم ورحمة الله ... خوش آمدی محمد.

محمد: وعلیکم السلام ... خوش آمدی برادرم احمد.

احمد: می بینم که گرفته و ناراحتی گویا چیزی ذهنت را به خودش مشغول کرده است.

محمد: بله، و ای کاش چیز ساده ای می بود، چون آن وقت راه حلی می داشت، ولی امر مهمی است.

احمد: آن چیست ای محمد؟

محمد: من از اختلاف موجود بین شیعه و اهل سنت رنج می برم.

احمد: درست است! نظرت چیست که با همدیگر در مورد قضایای مهمی که اندیشه ها و معتقدات اهل سنت و شیعه و امکان تقارب و نزدیکی این دو گروه با همدیگر را روشن می کند گفتگو و مناقشه کنیم؟

محمد: بله، این خیلی مهم است که ما در مورد آنچه برادران و پیروان یک دین که اینک دچار تفرقه هستند گفتگو و مناقشه کنیم.

احمد: امیدوارم ناراحت نشوی، و باید در مطرح کردن این قضایا صراحت داشته باشم، خوب شما شروع کنید.

محمد: وقتی هدف ما رسیدن به حق است هرگز ناراحت نخواهم شد، گفتگو را در مورد پدید آمدن شیعه آغاز می کنیم، از جمله چیزهایی که برای هیچ مسلمانی پوشیده نیست این است که شیعه همراه با دعوت محمد پدید آمد و از آن روزگار تخم آن کاشته شده است، اما به علت آن که بعد از وفات پیامبر ﷺ اصحاب به مفهوم امامت و وصایت پایبند نماندند نور و روشنایی تشیع پنهان گردید.

احمد: قضیه شناخت حق ائمه - چنان که علمای شیعه ادعا می‌کنند - کهن‌تر و قدیمی‌تر از آن است که تو می‌گویی و گمان می‌بری، علمای شیعه گفته‌اند که همه پیامبران می‌دانستند که باید حق ائمه را بشناسند، در [أصول کافی 1/ 437] از ابی الحسن روایت شده که گفت: «ولایت علی در همه صحیفه‌های پیامبران نوشته شده است، و هیچ پیامبری مبعوث نشده مگر با نبوت محمد و وصیت علی».

و بعضی از علما همین سخن تو را گفته‌اند و همچنین در میان عوام همین مشهور است، نوبختی در [فرق الشیعة ص 17] می‌گوید که شیعه در زمان پیامبر ﷺ پدید آمد و به آن‌ها می‌گفتند شیعیان علی، و این افراد به خاطر آن که از همه بریده و به علی گرویده بودند و معتقد به امامت او بودند معروف و مشهور بودند، از جمله آن‌ها می‌توان به مقداد بن اسود، و سلمان فارسی و ابوذر و عمار بن یاسر اشاره کرد.

همچنین ابن ندیم در کتابش [الفهرست ص 249] گفته است که شیعه بعد از جنگ جمل پدید آمد و علی آن‌ها را برگزیدگان و دوستان نامید.

محمد: پس پدید آمدن شیعیان ربطی به مردی که ابو السوداء عبدالله بن سبأ خوانده می‌شود ندارد و این فرد چنان که خوانندی وجودی نداشته و افسانه است.

احمد: انسان دشمن چیزی است که آن را نمی‌داند، و حق را با بررسی و کاوش و اخلاص می‌توان شناخت، و این مردی که شما منکر وجود او هستی در کتاب‌های معتبر شیعه مانند فرق الشیعة نوبختی و رجال الکشی و شرح نهج البلاغة و غیره از آن اسم برده شده است.

محمد: از سخن تو چنین می‌فهمم که پدید آمدن شیعه علت آن نبود که ابوبکر ﷺ خلافت را از امیر المؤمنین علی ﷺ غصب کرد.

احمد: قضیه آن گونه نیست که اهل عاطفه و هواپرستان ارائه می‌دهند، ابوبکر صدیق با بیعت اهل حل و عقد و اجماع اصحاب به خلافت رسید و همه او را پسندیده و قبول کردند، ابتدا در سقیفه با او بیعت کردند و سپس برای بار دوم در مسجد با او بیعت شد،

و همچنین عمر و عثمان رضی الله عنهما اینگونه به خلافت رسیدند، و وقتی عثمان رضی الله عنه کشته شد مردم به علی رضی الله عنه روی آوردند تا او را امیر و حاکم خود قرار دهند، علی به آنها گفت: «مرا بگذارید و کسی دیگر غیر از من را جستجو کنید؛ من امری را در پیش رو دارم که جهت‌ها و رنگ‌ها مختلفی دارد و به دل‌ها نمی‌نشیند، و عقل‌ها نمی‌پذیرند، اگر مرا رها کنید من همانند یکی از شما هستم و شاید از همه شما بیشتر از امیرتان اطاعت کنم و اگر من وزیر و مشاورتان باشم بهتر از آن است که امیرتان باشم»^(۱). و همچنین مفید در الارشاد همانند این را از علی روایت کرده است، و این دلالت می‌نماید که نصی در مورد خلافت علی نیاده است.

محمد: تو با این سخنت می‌خواهی از جایگاه و اهمیت امامت و رهبری امت بکاهی، و می‌خواهی بگویی که پیامبر صلی الله علیه و آله امت را بدون وصی و خلیفه رها کرده است؟! احمد: امامت و رهبری مسلمین یکی از قضایای مهم در شریعت اسلامی به شمار می‌رود، اما نمی‌توان گفت که رکن اساسی دین است و اگر کسی بدان ایمان و باور داشته باشد به بهشت می‌رود، و نمی‌توان گفت که امامت از مقام نبوت بالاتر است چنان که هادی تهرانی در کتاب [ودایع النبوة ص ۱۱۴] چنین گفته است: «امامت از نبوت مهمتر و بزرگتر است، و امامت مقام سوم بود که خداوند بعد از نبوت و خلیل قرار دادن آن را به ابراهیم عطاء کرد».

محمد: شاید این نظر همین عالم باشد و بقیه روحانیون شیعه چنین نظری ندارند! احمد: روایت‌ها پاسخ پرسش تو را می‌دهند، الکاشف الغطاء در کتاب [أصل الشيعة ص ۵۸] می‌گوید: «امامت همانند نبوت منصی الهی است» و خمینی در کتاب [الحکومة الإسلامية ص ۵۲] می‌گوید: «امام دارای مقامی محمود و درجه‌ای بلند و خلافتی تکوینی است که همه ذرات جهان هستی در برابر ولایت و سلطه او فروتن‌اند، و یکی از

ضروریات مذهب ما این است که ائمه ما دارای مقامی هستند که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبری بدان نمی‌رسد».

محمد: اما باید بدانی که روحانیون شیعه با الهام از سیرت پیامبر ﷺ به این قضیه اهمیت می‌دهند.

احمد: اگر این قضیه تا این حد مهم می‌بود پس چرا پیامبر ﷺ آن را نادیده گرفته است و برای پیروان خود به صراحت در این باره چیزی نگفته است؟ و همچنین در قرآن که از هر گونه تحریف و تغییر مصون و محفوظ است به این قضیه اشاره نشده است، و پیامبر ﷺ به صورت واضح این امر را بیان نکرده است نه در آخرین لحظات زندگی‌اش به این قضیه اشاره کرد و نه در بزرگ‌ترین گردهم آیی مسلمین در حجة الوداع وقتی فرمود: «شاید سال آینده شما را نبینم» از آن یادی نمود، و اگر قضیه امامت اینگونه می‌بود که شما می‌گویید بهترین فرصت برای مطرح کردن آن در حجة الوداع بود که از گوشه و کنار جزیره عربی مردم جمع شده بودند، پس قضیه از چنان اهمیتی که شما می‌گویید برخوردار نیست تا بتوان گفت که از ارکان دین است.

و خمینی علت عدم توجه پیامبر ﷺ به این قضیه را چیزی دیگر می‌داند.

محمد: آن علت چیست؟ شاید امام -قدس الله سره- این ابهام را روشن می‌کند.

احمد: خمینی در کتاب [کشف الأسرار ص 150] می‌گوید: «پیامبر ﷺ در آغاز دعوت

در مکه از ترس، مسئله امامت را پنهان می‌کرد تا آن که خداوند به او چنین فرمان داد:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

يَعِصْمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾ [المائدة: 67].

«ای پیغمبر هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به مردم) برسان و اگر

چنین نکنی، رسالت خدا را نرسانده‌ای و خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد خداوند

گروه کافران را هدایت نمی‌نماید».

سپس خداوند به پیامبر فرمان داد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: 58].

«بی‌گمان خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان امانت برسانید.»
 خمینی در کتاب حکومت اسلامی ص ۸۱ در توضیح این آیه می‌گوید: «خداوند به پیامبر فرمان می‌دهد که امانت یعنی امامت را به صاحب آن که امیر المؤمنین علیه السلام است برساند و امیر المؤمنین باید او را به آنان که بعد از او قرار دارند آن را بسپارد و اینگونه...».

یعنی علی علیه السلام صاحب امر است و پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه دارد که امانت را به او برگرداند، و چنان که می‌دانید چنین تفسیری دلیلی ندارد، به اضافه اینکه تفسیر امانت به امامت تحریف کلام خدا و نادیده گرفتن سبب نزول آیه است.

محمد: ولی خلیفه اول با تعیین خلیفه بعد از خود با اصل شورا مخالفت کرد و تعیین جانشین به معنی تحمیل بر مسلمین است!

احمد: تحمیلی وجود نداشته است، و هر کس سیره صدیق علیه السلام را بررسی کند خواهد دانست که ایشان علیه السلام به شدت مصلحت امت را مدنظر داشت، بنابراین تعیین جانشین یک امر ناگهانی نبود، بلکه مردم از او خواستند که فرد شایسته‌ای را بعد از خودش به آن‌ها معرفی نماید از این رو او آن‌ها را وصیت کرد که بعد از او عمر را به عنوان امیر خود بپذیرند، و اگر کسی سیره عمر رضی الله عنه را بررسی کند خواهد دید که انتخاب ابوبکر انتخابی درست و به جا بوده است، و اما به کسی که نسبت به شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) کینه می‌ورزند چه می‌توان گفت؟! و چنان که گفته‌اند: «وعين الرضا عن كل عيب كليله: ولكن عين السخط تبدي الساويا» آن که دوست دارد و راضی است از همه عیب‌ها چشم می‌پوشد و آن که ناخشنود است بدی‌ها را آشکار می‌کند.

محمد: این مقوله که امامت منصبی الهی و امتداد نبوت است آیا دلیلی دارد؟

احمد: این سوال را باید از کسی پرسید که امامت را از ضروریات مذهب می‌داند و برای امام ناشناخته و موهوم نمایندگانی قرار می‌دهد و تا آن که به ولی فقیه می‌رسد، و مراجع بی‌شماری داریم، آیا مسلمان نباید دلیل این سلسله مراتب را بداند؟ و شرایط رسیدن به این نیابت چیست؟ و این نوع علما چه خصوصیت‌هایی دارند؟ و آیا برای چنین عقیده و باوری در قرآن و سیره پیامبر ﷺ دلیلی هست؟

محمد: از اینکه دوباره از موضوع امامت می‌پرسم مرا ببخشید، من در پرتو سخنان شما چنین می‌فهمم که در شریعت هیچ نصی برای امامت علی و ائمه بعد از او نیامده است!

احمد: به فرض آن که پیامبر تصریح کرده باشد که علی بعد از او خلیفه است، و صدیق ﷺ خلافت را از او غصب کرده باشد، آیا نمی‌بینیم که بهترین دوران اسلام از نظر فتوحات و امنیت و وحدت دوران خلیفه اول و دوم و ابتدای خلافت عثمان ﷺ بوده است؟!

پس برادرم محمد به من بگو اگر آن‌ها با بزرگ‌ترین رکن دین چنان که بعضی گمان می‌برند مخالفت کرده‌اند چگونه خداوند آن‌ها را در کارها موفق گردانده است؟! و همچنین در طی این مدت طولانی هیچ سخنی از امامت به میان نیامده و هیچ کس نمی‌گفت که خلافت از صاحب اصلی آن که علی بن ابی طالب ﷺ است غصب شده است!

محمد: پنهان کردن این قضیه بر دور اندیشی امیر المؤمنین ﷺ دلالت می‌کند که او با پنهان کردن این قضیه می‌خواست تا مسلمین را از تفرقه و اختلاف دور بدارد.

احمد: به فرض آن که آنچه می‌گویی درست باشد، اما وقتی امیر المؤمنین علی ﷺ کشته شد و خلافت به حسن ﷺ رسید می‌بینیم که حسن با میل خود خلافت را به معاویه ﷺ سپرد آیا امام معصوم حق دارد که از این رکن بزرگ دست بکشد و آن را به

کسی بسپارد که مقامش از او پایین تر است، و شش ماه بعد از کشته شدن پدرش با میل خودش آن را به او بسپارد؟!

و در بسیاری از کتاب‌های تاریخی می‌خوانیم که بعد از دست کشیدن حسن از خلافت، حکومت معاویه سال‌ها ادامه داشت و مسلمین مناطق زیادی را فتح کردند و دین اسلام را به جاه‌های زیادی رسانده و امت اسلامی در رفاه و امنیت بسیار خوبی زندگی به سر می‌بردند. پس قضیه واضح است، چون نسلی که همراه پیامبر ﷺ بودند منشأ و شیوه دینی آن‌ها واضح و روشن است و هر کس از سیره پیامبر ﷺ اطلاع داشته باشد در شیوه و روش و رفتار آن‌ها کوچک‌ترین ابهامی را نخواهد دید.

تکفیر مسلمانان

محمد: برادر عزیزم! بیا تا باهم در مورد قضیه‌ای بسیار مهم و حساس باهم گفتگو کنیم، امیدوارم با حوصله و سعه صدر به آن گوش بدهی.

احمد: برادرم محمد ما فقط برای رسیدن به حق باهم گفتگو می‌کنیم و باید تعصب کور را دور بیندازیم.

محمد: تا جایی که شما را می‌شناسم اینگونه هستید، می‌خواهم برای من توضیح دهید که دلیل این همه تکفیر مسلمانان و اهل قبله چیست؟، با اینکه اصل در دین ما این است که نسبت به مسلمین گمان نیک داشته باشیم، و آن‌ها را در اجتهاداتی که برای تقرب به خدا نموده‌اند معذور پنداریم!

احمد: برادرم محمد! آیا می‌دانی که بزرگ‌ترین ظلم شرک است، و بهترین عدالت توحید است، و پیامبر ﷺ سال‌ها در مکه فقط مردم را به یک قضیه دعوت می‌داد و آن اینکه:

﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [المؤمنون: 32].

«خدا را پرستش کنید جز او برای شما معبودی نیست آیا نمی‌هراسید».

و پیامبر ﷺ در آغاز کار آن‌ها را به وضوء و زکات و حج و غیره فرمان نداد، چون دعوت ایشان ﷺ در ابتدا فقط بر توحید متمرکز بود تا توحید را در دل اصحاب تثبیت نماید، و اینگونه همه چیز بعد از توحید قرار دارد.

محمد: این معلوم است و ابهامی در آن نیست، اما چرا با تکفیر مسلمین آن‌ها را متنفر می‌کنند؟

احمد: براساس کتاب‌هایی که من خوانده‌ام، به این نتیجه رسیده‌ام که علمای شیعه بیشتر از دیگران به شکل قابل ملاحظه‌ای توده‌های مردم مسلمان و علمای آن‌ها را کافر قرار داده‌اند، به عنوان مثال حسین نجفی در جواهر الکلام ۶۲/۶ می‌گوید: «کسانی که با اهل حق [یعنی شیعه] مخالف هستند به اتفاق کافرند».

محمد: این سخنان را کار بگذاریم و باید در این مورد به سیره مصطفی ﷺ نگاه کنیم. احمد: اگر کسی سیره پیامبر ﷺ و کیفیت تربیت ایشان اصحابش را بررسی کند خواهد دید که آن حضرت ﷺ به شدت و با قاطعیت تمام از هر گونه کاری که با شرک شباهت داشته است بر حذر می‌داشته است، و خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: 48].

«بی‌گمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان، جز آن را از هر کس که بخواهد می‌بخشد».

پس هر گواهی در مقابل شرک ناچیز و ساده است.

محمد: بیا شرک را که مورد بحث ما است تعریف کنیم.

احمد: شرک چنان که در زبان عربی معروف است از شریک گرفته شده یعنی اینکه انسان برای خدا همتایی قرار دهد، و شریعت اسلامی این مفهوم را در آیات زیادی بیان کرده است و کار اهل مکه که بت‌ها را دعا می‌کردند و مانند خدا پرستش می‌کردند نکوهش کرده است پس شرک یعنی انجام دادن کار برای غیر الله و برابر قرار دادن کسانی دیگر با خدا.

پس وقتی انسان به چیزی غیر از الله سوگند بخورد شرک کرده است، و هرگاه حیوانی را برای غیر الله ذبح کند با این کارش مرتکب شرک شده است و اگر معتقد باشد که آنچه او بدان سوگند خورد یا برایش حیوان ذبح کرده است همتای خداوند است و سود و زیان می‌رساند چنین فردی از دایره اسلام بیرون رفته و کافر شده است، اگر به علت جهل و نادانی چنین کاری کرده باشد باید او را بر حذر داشت و به او آموخت که این کار جایز نیست و حرام است، و حتی اگر او به قصد تبرک این کار را کرده باشد باز هم شرک ورزیده است.

بنابراین دعا کردن و کمک خواستن و طواف کردن و سوگند خوردن و قربانی کردن و نماز و حج و دیگر عبادات باید فقط برای الله انجام شوند، و این چیزی بود که سال‌ها پیامبر به خاطر آن با اهل مکه مبارزه کرد.

محمد: علمای شیعه این را قبول دارند، پس تو می‌خواهی چه چیزی جدید را با این سخنان به من برسانی؟

احمد: آنچه من گفتم برای بسیاری از روحانیون شیعه تازگی دارد، بلکه بعضی از آن‌ها از شرک تعریف جدیدی ارائه داده‌اند، چنان که یوسف بحرانی در [الحدائق الناضرة 153/18] شرک را این طور تعریف کرده است: «و ای کاش می‌دانستم که کسی که به خدا و پیامبرش کفر می‌ورزد با کسی که به ائمه کفر ورزیده چه فرق دارد، با اینکه امامت امت از اصول دین است؟!».

محمد: اقوال شاذ بعضی از رجال دین و روحانیون حجت نیستند، ما از هیچ کسی از علما نشنیده‌ایم که به توحید و شرک نورزیدن امر نکرده باشد، یا حتی در این قسمت از خود سستی نشان دهد.

احمد: مثال قضیه را روشن می‌کند: خمینی در [کشف الأسرار ص 60] پرسشی را مطرح می‌کند و خودش آن را پاسخ می‌دهد تا عقیده خود را در این مورد بیان کند او می‌گوید: «آیا شفا خواستن از خاک شرک است؟ سپس پاسخ می‌دهد: «با توجه به مفهوم

و معنی شرک پاسخ این پرسش را می‌توان یافت، شما شرک را اینطور تعریف می‌کنید که در کنار خدا کسی پرستش شود یا به خدایی گرفته شود و یا به عنوان خدا و یا شریک خدا از او کمک خواسته شود، اما اگر بر این اساس که خداوند می‌تواند بوسیله کسی که خودش را به خاطر دین خدا فدا کرده و جانش را برای خدا داده است نیاز را بر آورده سازد کسی غیر از خدا به کمک خواسته شود این شرک و کفر نیست»، پس ای برادرم محمد! این سخن چه چیزی را جایز می‌نماید و چه درسی را می‌دهد؟

محمد: برای من کلام امام -قدس الله سره- واضح و روشن است، پس تو می‌خواهی چه بگویی؟

احمد: می‌خواهم بگویم که خمینی تعریفی از شرک ارائه داده است که پیامبر و کسانی که بعد از او بوده‌اند شرک را این طور تعریف نکرده‌اند، و سخن خمینی راه را برای کارهای زیادی باز می‌کند که برخی عبارتند از:

- ۱- مسلمان می‌تواند بوسیله جادو و طلسم‌ها به دنبال شفای خود باشد...^(۱).
- ۲- استخاره کردن با سنگریزه و رقعہ ... برای آنچه می‌خواهد انجام دهد^(۲).
- ۳- عقیده داشتن به اینکه امام هر چه بخواهد می‌تواند در زمین انجام دهد و امام پروردگار همه زمین است...^(۳).
- ۴- معتقد بودن به اینکه امام در حوادث جهان و آب و هوا و تغییرات جوی تصرف می‌کند^(۴).
- ۵- معتقد بودن به اینکه امام می‌تواند مردگان را زنده کند و آن‌ها را از قبرهایشان بلند کند^(۱).

۱- ن. ک. بحار الانوار ۱۹۳/۹۴.

۲- ن. ک. التهذیب ۳۰۶/۱ و الفروع کافی ۱۳۱/۱.

۳- مرآة الأنوار ص ۹۵.

۴- الاختصاص مفید ص ۳۲۷ و بحار الانوار ۳۳/۲۷.

پس آیا چنین اعتقاداتی انسان را به سوی بندگی و عبادت خدا سوق می‌دهد یا انسان را به سوی شرکی پیش می‌برد که حتی مشرکین مکه بدان معتقد نبوده‌اند؟! محمد: پذیرفته شدن و نپذیرفته شدن هر عملی به نیت بستگی دارد، و امام خمینی همین را بیان کرده است.

احمد: برای توضیح بیشتر باز هم آنچه را که خمینی در [کشف الأسرار ص 42] گفته است ارائه می‌دهم او می‌گوید: «بعد از آن که روشن شد که شرک یعنی خواستن چیزی از غیر الله بر این اساس که آن خدا و معبود است و غیر از این شرک نیست، و فرقی ندارد که از زنده حاجت خواسته شود یا از مرده، بنابراین اگر کسی از سنگ حاجت و نیاز بخواهد این شرک نیست گر چه عمل باطلی است».

و خداوند به ما می‌گوید که اهل مکه بت‌ها را بر این اساس که خدا و معبود هستند چنان که خمینی می‌گوید، به فریاد نمی‌خواندند بلکه آن‌ها بر این اساس که بت‌ها بین آنان و الله واسطه هستند بت‌ها را صدا می‌زدند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ﴾ [الزمر: 3].

«کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را بر می‌گیرند (و بدانان تقرب و توسل می‌جویند، می‌گویند): ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند».

آیا پیامبر آن‌ها را رها کرد و گفت که آنان غیر از خدا چیزهایی را به خدایی نگرفته‌اند؟ یا اینکه به آن‌ها اعتراض کرد و به خاطر همین قضیه با آن‌ها جنگید و بر ایشان توضیح داد که این شرک اکبر است؟

محمد: آیا تو می‌خواهی که بگویی امام قدس الله سره معنی شرک ورزیدن به خدا را نفهمیده است، یا این قدر نادان بوده که آن را برای توده مردم جایز قرار بدهد؟

احمد: من در این مورد قضاوت نمی‌کنم بلکه خداوند متعال که به ما عقل و دل داده که بوسیله آن حق را از گمراهی تشخیص می‌دهیم در این باره قضاوت می‌نماید.

و باید بدانیم که ائمه (رحمهم الله) خدا نیستند، و ما چون پیامبر ﷺ را دوست داریم و آن‌ها از پیامبر پیروی می‌کرده‌اند آنان را دوست داریم و به آن‌ها مقامی را می‌دهیم که شایسته آنان است، و از اینکه آنان را پروردگار و معبود قرار بدهیم به خدا پناه می‌بریم، چنان که الکشی در ص ۲۲۵ سخن جعفر بن محمد را روایت می‌کند که گفت: «سوگند به خدا که ما جز بندگان خداوندی که ما را آفریده و برگزیده بینش نیستیم، و نمی‌توانیم سود و زیانی به کسی برسانیم، و اگر خداوند به ما رحم کند لطف اوست، و اگر ما را عذاب دهد به خاطر گناهانمان است، سوگند به خدا که حجتی بر خداوند نداریم، و ما می‌میریم و دفن می‌شویم و روز قیامت از قبرها برانگیخته می‌شویم و از ما باز خواست خواهد شد، وای بر آنان! آن‌ها را چه شده که لعنت خدا بر آنان باد؟ با پناه آوردن به قبر پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی صلوات الله علیهم خدا و پیامبر و این ائمه را ناراحت کرده و آزار رسانده‌اند ... شما را گواه می‌گیرم که من فردی هستم از فرزندان پیامبر و خداوند تضمینی برای نجات من نداده، است، اگر او را اطاعت کنم بر من رحم می‌نماید و اگر نافرمانی‌اش را مرتکب شوم به شدت مرا عذاب خواهد داد».

عصمت

احمد: همیشه از اینکه کسانی آیات را بر خلاف معانی حقیقی آن تفسیر می‌کنند و از روایات ضعیف برای اثبات چیزی که در کتاب خدا نیست استدلال می‌نمایند در حیرتم و تعجب می‌کنم.

محمد: ممکن است در مورد آنچه می‌گویی مثالی بزنی؟

احمد: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: 33].

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

چه دلیلی در این آیه برای اثبات عصمت ائمه هست؟

محمد: اینجا از مفهوم آیه استدلال می‌شود، کسی که سخنان پیامبر را به دیگران می‌رساند باید از همه آنچه که می‌تواند عیبی در تبلیغ رسالت باشد مصون و محفوظ باشد، پس همان طور که پیامبر در رساندن پیام الهی معصوم است، همین طور ائمه که جانشین پیامبر هستند معصوم می‌باشند.

احمد: عصمت پیامبر به خاطر محفوظ ماندن رسالت لازم است، به دلیل اینکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: 3 - 4].

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که بر او نازل شده است».

پس چه کسی عصمت را بعد از پیامبر ﷺ برای گروه مشخصی واجب گردانده است؟ و اگر در این مورد حدیثی باشد باید متواتر و برای همه مردم معلوم باشد، پس دلیلی برای عصمت وجود ندارد.

محمد: ولی آیه به خصوص در مورد خاندان علی علیه السلام که بعد از پیامبر ﷺ جانشینان او هستند نازل شده است.

احمد: اول باید بدانیم که این آیات در مورد آل علی نازل نشده است، و دلیلش این است که وقتی خداوند این آیه را در ضمن آیاتی دیگر که مجموع آن زنان پیامبر ﷺ را می‌ستایند.

نازل کرد، پیامبر ﷺ فاطمه و علی و حسن و حسین را خواست و آنان را زیر ردا و چادر خود قرار داد و سپس این آیه را خواند تا در کنار همسران پیامبر برکت این آیه شامل آن هم بشود، و اگر طبق آیه آن‌ها از گناهان پاک شده بودند چرا پیامبر دوباره تکرار کرد و برای چیزی دعا کرد که به فرمان خدا تحقق یافته بود؟

محمد: ولی دو چیز در آیه دلالت بر عصمت می‌کند اول: استعمال ضمیر مذکور در «یطهرکم» به جای ضمیر مونث، و دوم معنی کلمه الرجس، یعنی خداوند شما را از زشتی‌ها و گناهان پاک و مصون می‌دارد، پس مشخص می‌شود که آیه فقط مربوط به اهل بیت است.

احمد: استفاده از ضمیر مذکر به جای ضمیر مونث در «یطهرکم» به خاطر آن است که پیامبر در آیات جزو پاک شدگان بود چون سر پرست خانواده بود، و هر گاه زنان و مردان مورد خطاب قرار بگیرند از صیغه مذکر استفاده می‌شود و شامل همه می‌گردد. و همچنین چه کسی گفته که معنی پاک کردن از پلیدی به معنی معصوم بودن است؟ چون الرجس گاهی به معنی عذاب است چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنعام: 125].

«و اینگونه خداوند عذاب را برای کسانی می‌آورند که ایمان نمی‌آورند».

و گاهی به معنی گمراهی و ناخوشنودی و به معنی بت‌ها می‌آید و با توجه به قرینه‌ها و دلالت‌ها معنی آن معلوم می‌شود.

و آیه کریمه و دعای پیامبر ﷺ بر این دلالت می‌نماید که خداوند اهل بیت پیامبر ﷺ را مورد تکریم قرار داده و گناهانشان را بخشیده و آنان را از عذاب آخرت نجات داده است.

محمد: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: 59].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید».

و از آن جا که مشخص است که امامت و رهبری بعد از پیامبر ﷺ از آن امیر المؤمنین علی ﷺ بوده است، پس آیه به اطاعت از علی فرمان می‌دهد و چون او از لغزش‌ها معصوم است اطاعت از او واجب است.

احمد: مسلمان قرآن را طبق میل خودش تفسیر نمی‌کند، بلکه نگاه می‌کند که علما آن را چگونه تفسیر کرده‌اند، معنی آیه واضح است و آن اینکه اطاعت از خدا و اطاعت از پیامبر ﷺ امری جداگانه است، اما اطاعت از امرا یعنی وقتی آن‌ها به اطاعت از خدا و پیامبرش فرمان می‌دهند، باید از آن‌ها اطاعت شود و اطاعت جداگانه ویژه‌ای از آن‌ها نمی‌شود مگر در کارهای درست دنیوی.

اما اینکه بعد از پیامبر علی ﷺ امیر است این بحثی جداگانه است که بعداً به آن خواهیم پرداخت. و پیامبر ﷺ در مورد اهل بیت خود سفارش نموده و فرمودند: «خدا را در رفتار با اهل بیت من به یاد داشته باشید» یعنی حق آن‌ها را بدانید و آن‌ها را در جایی که شایسته آنان است قرار دهید و چنان که شایسته آنان است آنان را دوست بدارید.

محمد: اما چرا شما در مورد قضیه‌ای که مکمل شخصیت پیامبر به عنوان مبلغ به شمار می‌آید که همان وصی است این همه حدّت و شدّت را نشان می‌دهید؟

احمد: اگر در گفتگوی خودم درشت‌خویی یا تندی نموده‌ام معذرت می‌خواهم، ما به امید خدا به دنبال حق و راه درست هستیم، و برادرم محمد باید بدانی که ای کاش قضیه فقط در حد تکمیل تبلیغ می‌بود، که چنین نیست بلکه علی را از این فراتر قرار داده‌اند و او را اگر نگویم برتر از پیامبران در حد پیامبران قرار داده‌اند.

محمد: هرگز یک مسلمان عاقل چنین چیزی نمی‌گوید!

احمد: در [بحار الأنوار 25/350] آمده است: «همه امامیه بر معصوم بودن ائمه، از گناهان صغیره و کبیره و بر اینکه آنها از اینکه عمداً بر اساس خطا و فراموشی مرتکب گناهی شوند از تولد تا وفات معصوم هستند، اتفاق و اجماع دارند».

محمد: باید تحقیق کنیم و مطمئن شویم که این روایت صحیح است یا نه.

احمد: هیچ عالمی در مورد این روایت چیزی نگفته است و آن را رد نکرده است، و رد نکردن آن دلیلی است بر اینکه مورد قبول است و عدم مخالفت علماء اساس مهمی در عقیده می‌باشد، و ما می‌دانیم که پیامبران گاهی فراموش می‌کنند چون انسان هستند، و این عیبی در رسالت به شمار نمی‌آید.

محمد: آیا برای آنچه می‌گویی دلیلی داری؟

احمد: خداوند متعال با سرزنش پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ [التوبة: 43].

«خداوند تو را بخشیده است چرا به آنها اجازه دادی».

و می‌فرماید:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۖ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾ [عبس: 1-2].

«چهره در هم کشید و روی بر تافت! از اینکه نابینائی به پیش او آمد».

و خداوند پیامبرش را به خاطر اینکه از اسیران بدر فدیة گرفت سرزنش کرد و فرمود:

﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [الأنفال: 68].

«اگر حکم سابق خدا نبود عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیة اسیران گرفته‌اید) به شما می‌رسید».

و در مورد اشتباه پیامبر گفته می‌شود کار او مخالفت با اولی و بهتر است یعنی کارش در حقیقت درست است اما او باید همواره کاری را بکند که کامل‌تر و درست‌تر باشد. و تنها پیامبر ما اینگونه نبوده است بلکه خطا و لغزش از پیامبران دیگر نیز سر زده است مانند آدم عليه السلام که دچار لغزش شد و از آن درخت خورد، و نوح عليه السلام دچار لغزش شد از

خدا خواست که پسر کافرش را نجات دهد و همچنین موسی با کشتن قبطی دچار لغزش گردید، و خداوند کاری را که آن‌ها مرتکب شده‌اند بیان کرده است، چون که سر زدن چنین کاری از آن‌ها شایسته نیست زیرا آن‌ها بندگان برگزیده و افضل خدا هستند. محمد: ولی اهل بیت فضائل بی‌شماری دارند و نیز آن‌ها برکات بی‌شماری برای امت دارند.

احمد: این مورد بحث ما نیست چون ما هر دو اتفاق نظر داریم که اهل بیت پیامبر ﷺ دارای فضایل و مناقبی هستند، ولی باید در مورد بعضی از چیزها که برای من اشکال پیش می‌آید گفتگو کنیم و آن اینکه:

- ۱- حدیث کساء شامل پنج نفر از آل علی می‌باشد، چه دلیلی از قرآن و حدیث برای داخل کردن دیگر در تطهیر و عصمت هست؟
- ۲- کدام دلیل به ما می‌گوید که علی بن حسین -زین العابدین- بعد از پدرش وصی و جانشین او بوده است، با اینکه وقتی پدرش کشته شد او کوچک بود؟
- ۳- چرا تطهیر همه پسران و دختران حسین را شامل نشده است؟
- ۴- چرا فرزندان حسن را از دایرة عصمت و امامت بیرون کرده‌ایم؟
- ۵- زین العابدین فرزندان زیادی داشت چرا فقط باقر از میان دیگران معصوم قرار داده شده است؟

و همچنین در مورد فرزندان باقر و ائمه بعد از او هم همین سوال مطرح می‌شود! محمد: روایاتی که دال بر عصمت ائمه هستند زیادند که باید به صحت آن یقین کرد. احمد: و همچنین روایاتی که بر ضد این مفهوم می‌باشند زیادند، از آن جمله روایتی است که علامه صدوق در عقاید ص ۱۶۰ بیان کرده که: «هر کس بگوید پیامبر فراموش نمی‌کرده است از افراطی‌ها شمرده می‌شود، و هر کس بگوید ائمه از سهو و فراموشی مصون هستند از مفوضه است که لعنت خدا بر آنان باد».

و در [مجمع البیان - 5/ 205] آمده است: «مذهب آنان - یعنی شیعه - این است که ائمه در غیر از آنچه از سوی خدا می‌رسانند ممکن است دچار سهو و فراموشی شوند». سپس عقیده متحول شد چنان که در [تنقیح المقال 3/ 240] آمده است: «نفی سهو و فراموشی از ائمه از ضروریات مذهب شیعه است».

بنابراین برحسب نیاز و ضرورت در احکام و حتی مسایل عقیدتی تعدیل می‌آید. محمد: هنوز برایم روشن نیست، آیا اگر مسلمانی در مورد امامش که از او احکام را فرا می‌گیرد معتقد باشد که او از لغزش‌ها پاک و منزّه است برایش خطر و اشکالی دارد؟ احمد: با این پرسش می‌توان به پاسخ سوال شما دست یافت، پرسش این است که، اگر بگوییم هم پیامبر و هم دیگران معصوم هستند فرق میان آن‌ها چیست؟ بلکه شما می‌گویید که ائمه به جایگاه و خصوصیت‌هایی دست یافته‌اند که پیامبران بدان نرسیده‌اند، و همچنان امام معصوم پرسیده نمی‌شود که دلیل سخن او چیست و فرمان و گفته‌اش را نمی‌توان رد کرد پس همچنین کسی که نایب امام است به این شرافت و افتخار نایل آمده است از این رو توده مردم نمی‌توانند سخن و فرمان او را رد کنند. بنابراین خمینی در کتاب [الحکومة الإسلامية ص 91] می‌گوید: ما معتقدیم که مقامی که ائمه به فقها داده‌اند همواره بر ایشان محفوظ است، چون ائمه که ما در مورد آن‌ها عقیده داریم که دچار سهو و غفلت نمی‌شده‌اند و کاملاً از مصلحت مسلمین آگاه بوده‌اند و می‌دانستند که بعد از وفاتشان این مقام همواره در اختیار فقها خواهد بود».

محمد: این ولایت و نیابت فقیه از امام منتظر است.

احمد: اگر کسی بررسی کند که این نیابت چگونه پدید آمده و ادامه یافته است به یقین می‌داند که بعد از غیبت صغری و کبری وقتی بین اهل مذهب اختلاف پدید آمد که اموالی که به عنوان خمس پرداخت می‌شوند به چه کسی باید تحویل گردند قضیه نیابت به وجود آمد و روحانیون شیعه برای آن که مردم عوام شیعه از آن‌ها دلیل کارهایشان را نپرسند قضیه نیابت را مطرح کردند.

محمد: پس به نظر شما درباره ائمه چه عقیده‌ای باید داشت؟

احمد: ائمه چون از خاندان پیامبر هستند بهترین و شریف‌ترین خاندان هستند، اما اگر آن‌ها طبق رهنمود پیامبر ﷺ حرکت نکنند خیری ندارند. و آن‌ها مانند دیگر انسان‌ها انسان هستند و گناه هم از آن‌ها سر می‌زند و به رحمت و آمرزش الهی امیدوارند و به اندازه اطاعت و خضوع در برابر خداوند نزد او تعالی مقام دارند.

قمی در [معانی الأخبار ص 62] می‌گوید که پیامبر ﷺ فرمود: «ای علی! اولین نگاه برای تو حلال است و نگاه دوم برایت جایز نیست».

و در [نهج البلاغة ص 82] آمده است که امیر المؤمنین علی گفت: «بار خدایا آنچه را که تو از من بهتر می‌دانی بیامرز، اگر باز گناه کردم باز مرا بیامرز».

و در [نهج البلاغة ص 335] در خطبه شما ۲۱۶ آمده است که علی در خطبه‌ای که در صفین ایراد کرد فرمود: «... از گفتن سخن و یا مشوره عادلانه دست نگاه ندارید؛ زیرا من بالاتر از آن نیستم که اشتباه نکنم و ایمن نیستم که کارم اشتباه نباشد».

اینگونه ائمه (رحمهم الله) خودشان اقرار می‌کنند که آن‌ها مرتکب گناه می‌شوند و به رحمت و آمرزش الهی امیدوارند و نشانه دوست داشتن هر انسانی این است که شما کسی را که دوست می‌داری او را در جایگاهی قرار دهی که شایسته اوست و با او صادقانه رفتار کنی، و انسان خوشبخت کسی است که به سرور آقای اهل بیت پیامبر ﷺ تاسی جوید سپس به آل و خاندان ایشان طبق رهنمود آن حضرت ﷺ اقتدا نماید.

تقیه

احمد: بسیار خوب گفتگو می‌کنی، ولی من خبر دارم که شما در همه کارهایتان، در حال خطر و در حال امنیت تقیه می‌کنید، چون که تقیه از ضروریات مذهب شماست.

محمد: شما ستم می‌کنید و شیعه را متهم می‌کنید که آن‌ها بزدل هستند و حق را اعلام نمی‌کنند، باید بدانید که فقط در مواقع ترس از تقیه استفاده می‌شود، و تقیه را ما مشروع و جایز می‌دانیم و همچنین برادران اهل سنت ما آن را نیز جایز می‌دانند.

احمد: در شرح عقائد الصدوق علامه مفید آمده که او می‌گوید: «تقیه یعنی کتمان حق و پنهان کردن عقیده و کتمان حقیقت از مخالفین، و همکاری نکردن با آن‌ها در آنچه سبب زیان دینی یا دنیوی می‌شود».

و علمای شیعه در کتاب‌های زیادی از جعفر صادق روایت کرده‌اند که گفت: تقیه دین من و پدران من است و هر کس تقیه نکند دین ندارد، و تا جایی که من می‌دانم هیچ کسی از اصحاب تقیه نکرده است به جز آنچه در مورد عمار بن یاسر رضی الله عنه آمده که از معبودان کفار به نیکی یاد کرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: اگر آن‌ها باز تو را اذیت کردند تو هم باز همین کار را بکن یعنی تقیه کن تا زندگی‌ات در خطر نیافتد.

محمد: روایاتی را که تو بیان کردی با آنچه من گفتم مخالفتی ندارند، و من تکرار می‌کنم که از تقیه فقط در مواقعی استفاده می‌شود که مسلمان بیم آن را داشته باشد که دچار زیان جانی خواهد شد.

احمد: تقیه از این فراتر رفته است بلکه در همه کارها از تقیه استفاده می‌شود، و دلیلش را ذیلاً ذکر می‌کنم:

۱- مرتضی انصاری در [رسالة التقية ص 72] از امام معصوم روایت می‌کند که گفت:

«...گستره تقیه وسیع است و هر کس در هر چیزی تقیه کند به او پاداش می‌رسد».

۲- خوئی در [التنقيح شرح العروة الوثقى 4/ 278] از امام صادق روایت می‌کند که

گفت: «کاری را که از روی تقیه می‌کنید، یا اگر تقیه کردید و سوگند خورید اشکال ندارد».

۳- در [وسائل الشيعة 5/ 383] بابی هست تحت عنوان «إستحباب حضور الجماعة

خلف من لا يقتدي به - أي الإمام السني - للتقية والقيام في الصف الأول» که اگر

کسی امام بود که اقتدا به او جایز نیست - یعنی سنی - مستحب است که در جماعت حاضر شوید و در صف اول بایستید و این کار را از روی تقیه انجام دهید. و ابوالقاسم الخوئی در کتاب مسائل وردود ۲۶/۱ در پاسخ به این سوال که نماز خواندن در جماعت مسلمین جایز است یا نه پاسخ می‌دهد که «اگر از روی تقیه باشد صحیح است».

۴- زن از زمین و خانه ارث می‌برد و دلیل آن روایتی است که ابی یعفور از ابی عبدالله روایت می‌کند و می‌گوید از او پرسیدم آیا مرد از خانه و زمین زنش ارث می‌برد یا اینکه همان طور که زن در این چیزها از مرد ارث نمی‌برد مرد هم از او ارث نمی‌برد؟

گفت: مرد در همه چیز از زن ارث می‌برد و زن در همه چیز از مرد ارث می‌برد. طوسی چنان که در [الإستبصار 4/154] آمده در توضیح این روایت می‌گوید: «ما این سخن امام را بر تقیه حمل می‌کنیم چون همه مخالفان ما در این مسئله با ما مخالف هستند و هیچ کس از عامه - یعنی اهل سنت - در این مورد با ما موافق نیستند، و هر مسئله‌ای که این طور باشد تقیه در آن جایز است».

بنابراین گویا با شیعه هم می‌توان تقیه کرد و فقط سنی نیست که با او تقیه می‌کنند. محمد: تقیه امری مستحب است و مسلمان شیعه می‌تواند از تقیه استفاده کند و هم می‌تواند که تقیه نکند و در این مورد بر او اشکالی وارد نیست.

احمد: اگر این طور باشد که تو می‌گویی پس در برابر سخن کسی که می‌گوید: کسی که تقیه نمی‌کند مانند کسی است که نماز نمی‌خواند چه کار کنیم؟ و مانند قول امام صادق که می‌گوید: «اگر بگویم کسی که تقیه نمی‌کند مانند کسی است که نماز نمی‌خواند درست گفته‌ام». و ابن بابویه در [الإعتقادات ص 104] می‌گوید: «عقیده ما در مورد تقیه این است که تقیه واجب است و هر کس تقیه نکند مانند کسی است که نماز نمی‌خواند».

محمد: اما در این هیچ مسلمان شیعه‌ای نیست که با برادران اهل سنت ما از روی تقیه رفتار کند؛ چون آن‌ها می‌دانند که آنان همه در یک کشور زندگی می‌کنند که نیاز دارد که ملت این کشور در برابر دشمنان متحد باشند و زمانی متحد می‌شوند که دل‌ها پاک باشند. احمد: خمینی در کتابش [الرسائل ص 201/2] می‌گوید که در هر وقت می‌توان تقیه کرد و می‌گوید: «تقیه فقط در زمانی که انسان برای جان‌ش یا چیزی دیگر احساس خطر کند واجب نیست بلکه مصالح مختلف سبب وجوب تقیه هستند، بنابراین اگر احساس خطر نمی‌کرد باز هم تقیه کردن و پنهان نمودن راز واجب است».

محمد: گویا تو می‌خواهی بگویی که تقیه شعار مذهب شیعه است! احمد: روایات این را می‌گویند، و واقعیت امر این حقیقت را برای ما ثابت می‌کند، آیا حق را باید پنهان کرد و مؤمن -در حالت امنیت- نباید حق را آشکار بگوید و برای عموم مسلمین بازگو نماید؟!

شاید بعضی طبق عادت همیشگی این اقوال و اجتهادات را ضعیف قرار دهند، بنابراین ما نیازمند وحدت و ارتباط با آن عالم مجتهد هستیم کسی که با صدای بلند فریاد زند که همه روایت‌هایی که به تقیه فرا می‌خواند ضعیف هستند، و مسلمین شیعه را به شفافیت و عمل کردن به احادیثی که هر دو طرف قبول دارند فرا خواند و تاکید کند که باید قبل از وحدت ظاهری ما همبستگی قبلی داشته باشیم، زیرا چگونه ممکن است که انسانی با انسانی دیگر زندگی کند در حالی که می‌داند که او در دل خود با او دشمن و مخالف است و معتقد است که دین او باطل است و به دیگر چیزهایی باور دارد که تفرقه را بیشتر می‌کنند و مانع از همبستگی افراد یک جامعه می‌شوند؟

شایسته است که ما تقیه را که ما را متفرق می‌کند نفرین کنیم آن گونه که دکتر موسی موسوی در کتابش شیعه و تصحیح آن را نفرین کرده است و مانند بعضی از علمای شیعه آن را اصل قرار ندهیم.

علم حدیث و تصحیح و تضعیف

محمد: بعضی از برادران اهل سنت گمان می‌برند که برادران شیعه آن‌ها به بررسی روایاتی که از پیامبر و آل بیت او نقل شده‌اند اهمیت نداده‌اند، بنابراین آن‌ها بدترین سخنان را نثار شیعیان می‌کنند.

احمد: از دیدگاه علمای حدیث، حدیث به دو قسمت تقسیم می‌شود: یکی قسمت اسناد یعنی راویان حدیث و قسمت دوم سخنی است که گوینده حدیث آن را گفته است، شما حدیث صحیح را چگونه تعریف می‌کنید؟

محمد: حدیث صحیح حدیثی است که فرد عادل و حافظ آن را از فردی همانند خودش روایت کرده است.

احمد: شما کلمه مهمی را که حر عاملی در تعریف حدیث صحیح بیان کرده فراموش کردی و آن اینکه (امامی) یعنی فرد عادل شیعه امامی آن را روایت کرده باشد و این مسئله مهمی است و اگر این شرط در همه احادیث شیعه در نظر گرفته شود اثبات صحت احادیث شیعه مشکل خواهد بود.

محمد: چگونه؟

احمد: حر عاملی در کتاب [خاتمة الوسائل 206/30] بعد از بیان تعریف حدیث صحیح می‌گوید: «این تعریف مستلزم آن است که اگر تحقیق کنیم همه احادیث ضعیف هستند». و علت این است که چون علما هیچ یک از راویان را عادل قرار نداده‌اند مگر افراد بسیار اندکی را، و علما فقط آن‌ها را ثقه و مورد اعتماد قرار داده‌اند که ثقه دانستن مستلزم عدالت قطعی نیست.

محمد: روحانیون شیعه طبق بررسی‌هایی که در احادیث و روایات نقل شده از اهل بیت انجام داده‌اند حدیث را به صحیح و حسن و موثق و ضعیف تقسیم کرده‌اند.

احمد: تقسیمات فایده‌ای ندارند اگر برای آنچه می‌گویی مثالی ارائه ندهی، و همچنین ضابطه حضور ذهن و حفظ راویان و فراموشی آن‌ها با اینکه عادل و موثق قرار داده شده‌اند چیست، و حر عاملی در [الوسائل 206/30] می‌گوید: «بزرگان مورد اعتماد از

اهل اجماع و غیر آنها از ضعیفان و دروغگویان و افراد شناخته نشده روایت می‌کنند چون حالت آنها را می‌دانند و به صحت حدیث آنها گواهی می‌دهند، و همچنین در ۲۴۴/۳۰ می‌گوید: «و معلوم است که کتاب‌هایی که به عمل کردن به آن امر شده است بسیاری از راویان آن ضعیف و افراد مجهول و ناشناخته هستند».

محمد: این گزافه‌گویی خطرناکی است که شما در فتوای خود از قول یا روایت فرد مجهول یا ضعیفی استناد کنی چون شاید آن فرد به دروغ سخنی را به امام نسبت داده باشد.

احمد: اینک بنگریم که علما در مورد بعضی از راویان معروف که از اهل بیت خیلی زیاد روایت کرده‌اند چه می‌گویند:

۱- مغیره بن سعید یکی از افرادی است که از ائمه حدیث روایت کرده است، مامقانی در کتاب [تنقیح المقال ۱/ ۱۷۴] از مغیره روایت می‌کند که گفت: «تقریباً صد هزار حدیث از طرف خودم در احادیث شما جای داده‌ام». باید بدانی که این مغیره در سال (۱۹۹ هـ) بوده است.

۲- جابر یزید جعفی یکی از راویان حدیث است که حر عاملی در [الوسائل ۱۵۱/ ۲۰] و درباره او می‌گوید: «هفتاد هزار حدیث از باقر علیه السلام روایت کرده است و صد و چهل هزار حدیث از غیر از امام باقر روایت کرده است».

اینجا یک سوال پیش می‌آید که آیا جابر همه این روایت‌ها را خودش از امام شنیده است؟ یا به واسطه راوی دیگری به او رسیده‌اند؟ الکشی در [الرجال ص ۱۹۱] این سوال را با این روایت پاسخ می‌دهد: از زراره بن اعین روایت است که گفت: ابا عبدالله علیه السلام را در مورد احادیث جابر پرسیدم؟ گفت: هیچ گاه او را پیش پدرم ندیده‌ام به جز یک بار، و هرگز او نزد من نیامده است.

پس بنابراین استاد جابر چه کسی است که این تعداد زیاد از احادیث اهل بیت را به او آموخته است؟!

محمد: اما کتاب‌های اساسی و مورد اعتماد شیعه مشخص هستند و از دروغ و جعل مصون هستند، چون که شیعه به کتاب‌های مراجع دینی خود اهمیت می‌دهند و نمی‌گذارند دروغ و افترا به آن راه یابد.

احمد: تا جایی که من می‌دانم کتاب‌های معتبر و مورد اعتماد شیعه هشت تا هستند که عبارتند از: الکافی، الاستبصار، من لا یحضره الفقیه، الوافی، بحار الأنوار، وسائل الشیعة، مستدرک الوسائل، مگر این طور نیست؟

محمد: آنچه می‌گویی درست است، و کتاب‌های دیگری هست که مطالب این کتاب‌ها را توضیح می‌دهند.

احمد: خوب نگاه می‌اندازیم به این کتاب‌ها، و از میان آن کتاب الکافی را انتخاب می‌کنیم که نزد شما صحیح‌ترین کتاب به شمار می‌رود و گفته شده که این کتاب به امام مهدی عرضه شده و او همه آنچه را که در آن آمده است درست قرار داده است چنان که محمد صادق صدر در کتاب [الشیعة ص 123] این مطلب را بیان کرده است، و اینک به محتوای این کتاب و تعداد ابواب آن نگاه می‌کنیم.

کرکی در [روضات الجنات 6/ 114] می‌گوید: «کتاب الکافی پنجاه کتاب است».

و برادر محمد باید بدانی که کرکی در سال ۱۰۷۶ هـ وفات یافته است.

و طوسی در [الفهرست ص 165] می‌گوید: کتاب الکافی مشتمل بر سی کتاب است طوسی در سال ۴۶۰ هـ در گذشته است.

پس چه اتفاقی برای کتاب اصلی افتاده است؟

و این مقدار زیادی که بر اصل کتاب اضافه شده است از کجا آمده است؟

و همچنین اگر کتاب تهذیب الاحکام طوسی متوفای سال ۴۶۰ هـ را نگاه کنیم، آغاز

بزرگ در کتاب [الذریعة 4/ 504] می‌گوید که تعداد احادیث آن (۱۳۵۹۰) حدیث است

در صورتی که طوسی در [عدة الأصول 1/360] می‌گوید که احادیث تهذیب بیش از ۵۰۰۰۰ هزار حدیث هستند.

و معلوم است که تا حدود زیادی از پنجاه هزار بیشتر هستند که به ۶۰۰۰۰ هزار می‌رسند پس این مقدار زیادی که بر کتاب التهذیب اضافه شده است از کجا آمده؟! محمد: شاید این‌ها را علمای دیگر به کتاب اضافه کرده‌اند و کمبود کتاب را جبران نموده‌اند.

احمد: اگر کسی بخواهد مطالبی را بر کتابی بیافزاید باید در کتاب جداگانه‌ای آن مطالب را بنویسد و یا در آغاز کتاب متذکر شود و یا آنچه را که به کتاب اضافه می‌کند باید در حاشیه کتاب بنویسد تا با اصل کتاب قاطی نشوند چون اگر با اصل کتاب قاطی شوند مردم آن را از اصل کتاب می‌پندارند، بنابراین از آنچه حسینی در کتاب [الموضوعات في الآثار والأخبار ص 165] گفته است تعجب نمی‌کنم، او می‌گوید: «بعد از بررسی و کاوش در مجموعه‌های حدیث مانند الکامی و الوافی و غیره می‌بینیم که افراطی‌ها و دشمنان ائمه از هر دری که ممکن بوده وارد شده‌اند تا احادیث و سخنان ائمه را خراب کنند و آنان را بدنام نمایند».

بنابراین می‌بینیم که حسینی اقرار می‌کند که در بزرگ‌ترین کتاب‌های شیعه احادیث دروغینی هست.

محمد: شاید آخوندها و مردان مذهبی گذشته این کارها را کرده‌اند و این به علمای معاصر ربطی ندارد.

احمد: عجله نکنید، تیجانی در کتاب [فاسألوا أهل الذكر ص 34] می‌گوید: کافی است که بدانی که بزرگ‌ترین کتاب شیعه یعنی اصول کافی، می‌گویند که هزاران حدیث دروغین در آن هست.

و معلوم است که کلمه «الآف» «هزاران» بر بیش از سه هزار اطلاق می‌شود، و همه احادیث اصول کافی ۳۷۸۳ حدیث هستند، پس چقدر از کتاب باقی می‌ماند که ما آن را صحیح دانسته و به آن عمل کنیم؟!

بنابراین برای تحقیق احادیث کتاب الکافی بهتر است به کتاب «بت شکن» اثر علامه برقی مراجعه کنید، آیت الله برقی در تحقیقی که پیرامون احادیث کتاب الکافی انجام داده چیزهای عجیبی در کتابش بیان کرده است.

محمد: من مطمئنم که علما و محققین شیعه این احادیث را بررسی کرده‌اند و صحت و ضعف آن را بیان نموده‌اند و همچنین وضعیت راویان را بازگو کرده‌اند.

احمد: یکی از قدیمی‌ترین کتاب‌های شیعه که در مورد بیان احوال راویان حدیث تالیف شده است کتاب رجال الکشی است، الکشی در قرن چهارم هجری وفات یافته است، او در کتاب خود در خصوص جرح و تعدیل راویان سخنان ضد و نقیضی را گفته است، و فقط شرح حال ۵۲۰ راوی در این کتاب بیان شده است، سپس کتاب نجاشی در این موضوع تالیف شده که بسیار مختصر است و تاکنون من سراغ ندارم که شیعیان کتابی داشته باشند که بتوان در مورد اینکه حدیث چه کسی پذیرفته می‌شود و حدیث چه کسی پذیرفته نیست به آن اعتماد کرد و از آن استناد نمود، و واقعیت این است که هر کس حدیثی روایت کند که مذهب امامی را تایید می‌کند روایت بدون بررسی و تحقیق در مورد راوی پذیرفته می‌شود، کاملاً برعکس شیوه‌ای که علمای اهل سنت دارند!

محمد: چطور؟

احمد: علمای اهل سنت نه در گذشته و نه اکنون هیچ طالب علمی را امام و یا عالم نخوانده‌اند مگر آن که آن طالب علم در علم حدیث و شناخت صحیح آن از ضعیف مهارت و تخصص داشته باشد، و این دانش ارزشمند را خوانده باشد، و بهترین مثال در این مورد احمد بن حنبل و شافعی و بخاری و ابن تیمیه و ... هستند.

محمد: من وقتی کتاب‌های دینی را مطالعه می‌کنم می‌بینم که بسیاری از احادیثی که در کتاب‌های فقهی و عقیدتی آمده‌اند علمای شیعه آن احادیث را صحیح یا ضعیف قرار داده‌اند.

احمد: آنچه می‌گویی درست است ولی برادر! ولی آیا متوجه شده‌ای که این صحیح قرار دادن یا تضعیف بر پایه اساس علمی و شیوة نقد حدیث است یا نه؟

محمد: نه ندیده‌ام که آن‌ها علت تصحیح حدیث یا تضعیف آن را ذکر کرده باشند. احمد: گروهی از علمای شیعه معیار برای پذیرفته شدن حدیث یا نپذیرفته شدن آن این را قرار داده‌اند که اگر حدیث با مذهب موافق باشد پذیرفته است و اگر مخالف باشد مورد قبول نیست پس اگر راوی حدیث شیعه امامی باشد و روایت او حکم و دستوری را که در مذهب شیعه آمده تقویت کند روایت او پذیرفته می‌شود، و همچنین اگر در بخاری یا ترمذی یا مسلم حدیثی آمده باشد که مذهب شیعه را تایید می‌کند با آغوشی باز از آن استقبال می‌کنند و آن را می‌پذیرند، اما اگر با مذهب شیعه مخالف باشد آن را ضعیف و غیرقابل قبول می‌دانند، و عجیب اینجاست که اگر با همین سندی که حدیث مورد قبول آن‌ها روایت شده حدیثی دیگر روایت شده باشد که با مذهب آن‌ها مخالف است حدیث را غیرقابل قبول قرار می‌دهند.

محمد: آیا این قضیه به چنین تشدد و سخت‌گیری و جر و بحث زیاد نیاز دارد؟ احمد: برادر! محمد: به خاطر داشته باش که علم حدیث اساس و پایه شریعت اسلامی و احکام فقهی به شمار می‌آید، و بدان که علم حدیث از ارزشمندترین علوم به شمار می‌رود، چون طبق یک شیوة علمی روشن شما می‌توانید احادیث درست را از نادرست تشخیص دهید، و این طور نیست که بر اساس هوای نفس و طبق میل خود روایات را رد کنید یا بپذیرید، و هر عالمی که در فهم علم حدیث بضاعت و سرمایه‌اش اندک باشد می‌بینی که فتواهای عجیب و غریب و ضد و نقیضی ارائه می‌دهد.

اقوال شاذ

احمد: یکی از خطرناک‌ترین چیزهایی که دین را تخریب می‌کند و مردم را متفرق می‌نماید فتواهای متناقض و اجتهادات عجیبی است که در یک مسئله که حکم آن واضح است علما ارائه می‌دهند.

محمد: این امری طبیعی است که در فتاوی هر مذهبی یافت می‌شود، و علت‌های زیادی و مختلفی دارد، پس خوب چه چیز تازه‌ای می‌خواهی بگویی؟

احمد: آنچه ما را حیرت زده و وحشت زده می‌نماید که یک مسئله به صورت‌های مختلف و متضادی از یک امام معصوم نقل می‌شود آیا این امر شما را در برابر این فتواها و امام حیران نمی‌کند و همچنین در مورد کتابی که درباره این مسائل تالیف شده حیرت زده نمی‌شوی؟!

و خطرناک‌تر این که مردم عوام این فتواها را گوش می‌کنند و به آن عمل می‌نمایند. محمد: این امکان ندارد، چون ائمه همه از یک جا سرچشمه می‌گیرند و همه شاخه‌های درخت نبوت هستند بنابراین در گفته‌های آنان تناقض و تضادی وجود ندارد. احمد: کاش که تنها قضیه در مورد ائمه می‌بود، بلکه آخوندها و دانشمند نماها چنین هستند چون همه از یک جا علم آموخته‌اند، مثال‌های زیادی برای این تناقضات هست که بعضی عبارتند از:

۱- شخصیت عبدالله بن سبا: بعضی وجود شخصیت این فرد را انکار می‌کنند و به شدت آن را نفی می‌نمایند.

و از طرفی کاملاً بر عکس، بعضی می‌گویند که چنین کسی وجود داشته و در پیدایش مذهب شیعه تأثیر داشته است، چنان که سعد قحی و الکشی هر دو در کتاب هایشان المقالات و الفرق، و رجال الکشی به وجود این شخصیت و تأثیر او در پیدایش مذهب شیعه اعتراف کرده‌اند.

۲- تحریف قرآن: علمای متأخرین شیعه قاطعانه تحریف قرآن را رد می‌کنند و آن را نمی‌پذیرند در صورتی که گذشتگان آن‌ها ادعا می‌کرده‌اند که قرآن تحریف شده

است، اما معاصرین می‌گویند که این دروغی است که به شیعه نسبت می‌دهند و گویا یکی از ضروریات مذهب شیعه این است که قرآن تحریف نشده است؛ در صورتی که چنین نیست بلکه تقریباً علمای گذشته شیعه بر این اجماع کرده‌اند که قرآن تحریف شده و اضافه و کم شده است.

۳- مشخص نبودن روایت صحیح و ضعیف،

بنابراین شیعه‌ای که می‌خواهد صحت و ضعف احادیث را بداند بر اساس و معیارهای اهل سنت تکیه می‌کند تا اینگونه عقیده و باورش را حفاظت کند، چون او می‌داند که شیعه برای شناخت و تشخیص روایات درست از نادرست معیاری ندارند و تنها معیار شیعه برای صحیح قرار دادن احادیث «تمجید اهل بیت و عدم تمجید آن‌ها است» و حتی افرادی مانند زراره بن اعین و محمد بن مسلم و مختار چون اهل بیت را می‌ستایند روایتشان مورد قبول است و گاهی این‌ها جزو افراد ثقة و معتمد هستند و گاهی علمای شیعه آن‌ها را نفرین می‌کنند، برای آگاهی بیشتر به کتاب [هدایة الأبرار] مراجعه کنید.

محمد: آیا می‌توانی برای اقوال شاذ مثالی ارائه دهی؟

احمد: مثالی از فتوای خمینی را ذکر می‌کنم: در [تحریر الوسيلة 16/1] خمینی می‌گوید: «آب که با آن استنجاء شده پاک است خواه آن آب برای نظافت از ادرار استفاده شده باشد خواه برای نظافت از مدفوع استفاده شده باشد».

و در همین کتاب ۲۸۰/۱ خمینی می‌گوید: «مبطلات نماز عبارتند از: مبطل وضوء (ادرار) تکفیر یعنی بستن دست‌ها در نماز چنان که دیگران می‌کنند و اگر از روی تقیه کسی دست‌هایش را در نماز ببندد اشکال ندارد». ... «و قصداً آمین گفتن بعد از تمام کردن سورة فاتحه، مگر آن که از روی تقیه باشد که در آن صورت اشکالی ندارد». و در [تحریر الوسيلة 119/1] خمینی می‌گوید: «برای صحت نماز شرط این است که جایی که پیشانی گذاشته می‌شود پاک باشد و پاک بودن دیگر جاه‌ها شرط نیست و اگر آلوده باشند اشکال ندارد».

در [تحریر الوسيلة 2/ 241] خمینی می‌گوید: «آنچه معروف و قوی‌تر است این است که آمیزش با زن از راه پشت جایز است».

و همچنین در [تحریر الوسيلة 2/ 279] خمینی می‌گوید: «جایز نیست که شوهر با برادرزاده زنش ازدواج کند و همچنین با خواهرزاده زنش نمی‌توان ازدواج کند مگر آن که زن اجازه دهد اما می‌تواند با عمه یا خاله زنش ازدواج کند یعنی یک نفر می‌تواند با خاله زنش ازدواج کند و هر دو را هم زمان نگاه دارد».

محمد: پس این فتوای متناقض و عجیب از کجا آمده‌اند؟

احمد: به نظر من عوامل و اسباب این فتواها را می‌توان در امور ذیل خلاصه کرد:

۱- پاییند نبودن به کتاب و سنت صحیح، و توجه نکردن به درک و فهم نسلی که قرآن بر آن‌ها نازل شده است، سبب پدید آمدن چنین معضلات و مشکلاتی در احکام شده است.

۲- کتاب‌های گذشته شیعه عقیده را به صراحت بیان کرده‌اند، و می‌بینیم که عالم شیعه هم روایت‌هایی را که به او رسیده‌اند و بدان معتقد است بیان می‌کند و چیزی از آن را از میان بر نمی‌دارد گر چه با عقیده‌اش مخالف باشد، اما در این زمان کاملاً برعکس و می‌بینیم که دروغ می‌گویند و فریب می‌دهند و کور کورانه از مذهب دفاع می‌کنند و دروغ‌های شاخ داری می‌گویند و با جعل و تحریف آنچه را که گذشتگان گفته‌اند انکار می‌کند، چنان که نویسنده کتاب [السجود علی التربة والجمع بین الصلاتین] این روایت امام صادق را ذکر کرده که «سجده روی زمین فرض است و بر غیر از زمین سجده کردن سنت است» اما برای آن که رأی و نظر خود را تقویت کند این جمله را «و بر غیر از زمین سجده کردن سنت است» حذف کرده است تا چنین بنماید که دلیلی برای سجده کردن بر چیزی

دیگر غیر از خاک و زمین وجود ندارد. و برای پی بردن به تناقضات و جعل و فریبکاری تیجانی به کتاب [کشف الجانی] اثر شیخ عثمان خمیس» مراجعه کنید.

۳- مشخص نبودن و رسوا نشدن راویان دروغگو، با اینکه اگر روایت‌های شیعه را بررسی کنیم می‌بینیم که به این فرا می‌خوانند که باید این دروغگوها جدا شوند و صفوف شیعه از آنها پاک سازی شوند. چنان که در [الکشی ص 253] از امام صادق روایت شده که گفت: «اگر امام قائم ما ظهور کند از شیعیان دروغگوی ما شروع می‌کند و آنها را به قتل می‌رساند».

و در [الکافی 8/ 228] از امام کاظم روایت شده که فرمود: «اگر شیعیان خود را بررسی کنم خواهم دید که همه دو دل و مضطرب هستند و اگر آنها را بیازمایم خواهم دید که همه مرتدند و اگر آنها را بررسی کنم از هزار یکی هم به درد بخور نیست».

اما کاملاً برعکس این، علمای اهل سنت گاهی روایت فرد عابد و زاهد و پرهیزگاری را رد می‌کنند چون در حفظ به خاطر سپردن خوب نبوده است.

محمد: عامی معذور است که هر چه می‌گویند به دنبال آنها می‌رود اما با سواد و دانش پژوه علم خود را از کجا فرا بگیرد و دینش را از کجا بیاموزد؟

احمد: چرا ما دین را از کسانی یاد نمی‌گیریم که با پیامبر ﷺ همراه بودند از ابوبکر و عمر ﷺ و از علی ﷺ که گفته می‌شود او همه دانش‌ها را داشته است اگر ما همه آنچه را که از امام علی نقل شده بررسی کنیم و در آن دقت نماییم به خیر فراوانی دست خواهیم یافت و خواهیم دانست که او با برادران خود یعنی اصحاب پیامبر ارتباط داشته است و آنها از یکدیگر یاد می‌گرفته‌اند و هر یک از برادرش علم را نقل می‌کرده است. و خواهیم دانست که بعد از پیامبر ﷺ علم و دانش مختص به یک فرد نبوده است.

غلو و افراط در محبت اهل بیت

احمد: در مورد محبت اهل بیت پیامبر ﷺ شیعیان گرفتار سوء تفاهم شده، و این محبت آن‌ها را تا حد پرستش اهل بیت رسانده است.

محمد: آیا دوستان بهترین خاندان روی زمین را به خاطر محبت و دوستی ایشان می‌توان سرزنش کرد؟ و حال آن که خداوند متعال در این مورد می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری: 23].

«بگو در برابر آن از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه خویشاوندی».

احمد: باید منظور این آیه را بدانیم، و منظور از این آیه مفهومی است که ابن عباس ؓ در تفسیر این آیه ارائه داده است او می‌گوید: هیچ تیره‌ای از تیره‌های قریش نبود مگر آن که پیامبر ﷺ با آن نسبت خویشاوندی داشت. بنابراین فرمود: من از شما چیزی نمی‌خواهم جز آن که پیوند خویشاوندی که بین من و شما هست آن را برقرار دارید. یعنی قریش به خاطر خویشاوندی و نسبتی که شما با من دارید مرا اذیت نکنید و اگر مرا یاری نمی‌کنید به من آزار نرسانید.

محمد: محبت پیامبر ﷺ بزرگ‌ترین چیزی است که مسلمان می‌کوشد تا درخت آن در قلبش ریشه بدواند و هر کس دوست دارد که پیرو و فرمانبردار پیامبر ﷺ باشد.

احمد: هیچ کس منکر این نیست، ولی باید پیامبر ﷺ را بگونه‌ای دوست داشت که ما را دستور داده است.

محمد: اگر مسلمانی از فرط دوستی پیامبر و آل پیامبر اسم یکی از آنان را بر فرزندانش بگذارد آیا به خاطر این کار او را ملامت می‌کنید؟

احمد: نامگذاری فرزندان به نام پیامبر ﷺ و یا به نام یکی از خاندان پیامبر چیزی دیگر است، و پرستش کردن آن‌ها چیزی دیگر است.

محمد: برادر احمد! لطفاً منظور خود را بیشتر توضیح دهید.

احمد: برخی از شیعیان چنان نام‌هایی بر خود گذاشته‌اند که در قرون گذشته در زمان پیامبر ﷺ و اهل بیت او چنین نام‌هایی نبوده است به عنوان مثال امروزه شیعیان اسم

فرزندانشان را عبدالرضا و عبدالامام و عبدالحسین و عبدالزهرا و عبدالصاحب می‌گذارند که همه این اسم‌ها بر خلاف پرستش و عبودیتی است که باید بنده انجام دهد، زیرا انسان باید فقط و کاملاً بنده خدا باشد، و حتی اسم او چنان باشد که او بنده خدا است.

محمد: ولی معنی عبودیت و بندگی در زبانی عربی وسیع و گسترده است و مفاهیم زیادی را می‌رساند و مترادف با معانی دیگر هم هست پس چرا شما فقط یک جانب آن را در نظر می‌گیرید؟

احمد: استدلال از لغت برای معنی عبودیت و از اینکه مفاهیم دیگری را هم می‌رساند، امر مشخصی است که از قرینه‌های کلام تشخیص داده می‌شود، و این را نمی‌توان بهانه برای گذاشتن نام عبدالنبی یا عبدالرسول، یا عبدالرضا و ... بر فرزندان قرار داد، بلکه نامگذاری کردن به چنین نام‌هایی شایسته نیست، چون پیامبر ﷺ فرموده است: «پسندیده‌ترین نام‌ها نزد خدا عبدالله و عبدالرحمان هستند».

و کلینی در [الکافی 6/21] نیز این حدیث را ذکر کرده است.

محمد: تنها شیعیان این کار را نمی‌کنند بلکه بسیاری از فرقه‌های اسلامی اسم صالحان را برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند و آن‌ها را عبد فلان می‌نامند، پس چرا شما فقط به ما اعتراض می‌کنید؟!

احمد: دکتر موسوی در کتاب [شیعه و تصحیح ص ۱۵۴] به این پرسش پاسخ می‌دهد و می‌گوید: هیچ یک از فرقه‌های اسلامی و حتی غیراسلامی اینگونه نامگذاری نمی‌کنند و شیعه تنها گروهی است که راه بندگی برای غیر الله را حتی در نامگذاری فرزندان در پیش می‌گیرد.

و اصحاب و عرب‌ها و اهل مدینه از ما زبان عربی را بهتر می‌دانستند و بیشتر از ما پیامبر ﷺ را دوست می‌داشتند، آیا یکی از آن‌ها فرزندش را عبدالنبی یا عبد محمد نامیده است؟ بلکه حتی در نسلی که بعد از آن‌ها آمده چنین نام‌هایی یافت نمی‌شود؛ چون آن‌ها

می‌دانستند که انسان فقط بنده خدا می‌باشد، و کلمه عبد به صورت مقید برای خادم به کار می‌رود و به صورت مطلق این کلمه به معنی بندگی است که فقط برای خدا می‌باشد. محمد: منظور شما این است که هر کس چنین اسمی بگذارد با اینکه در هر نماز به شهادتین اقرار می‌نماید که بنده خداست شرک ورزیده است؟

احمد: باید فرق اشتباه در اعمال را با اشتباه در عقیده بدانیم، اشتباه در اعمال انسان را از دایرة اسلام بیرون نمی‌کند، اما بیرون نشدن فرد از دایرة اسلام نمی‌تواند دلیلی برای این باشد که ما اشتباه او را بیان نکنیم و او را به راه درست راهنمای نکنیم، چون اگر ما اشتباه او را بیان نکنیم او با اصرار ورزیدن بر اشتباه خود و جایز دانستن آن به کار زشت‌تری روی خواهد آورد و اشتباه در دلش جای می‌گیرد، و هر گاه در دل منکر را تصدیق کند و با زبان اقرار نماید که کار درستی است به چیز خطرناک‌تری گرفتار می‌شود به عنوان مثال اگر کسی فرزندش را عبدالنبی بنامد و گمان برد که او بنده مخلوق است به شرک گرفتار شده است.

و اگر کسی اشتباه کند و بعد توبه نماید و از خطا و اشتباه دوری گزیند گناهی بر او نیست، و ما نباید فرموده الهی را فراموش کنیم که او تعالی پیامبرش ﷺ را چنین می‌ستاید:

﴿سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ عَائِيَّتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الإسراء: 1].

«منزه است کسی که بنده خود را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد اقصی-که گرداگردش را پر برکت ساختیم- برد (ما این عمل را انجام دادیم) تا آیات خود را به او نشان دهیم، همانا او (خدا) به حق شنوا و بیناست».

آری پیامبر ﷺ در برابر خدا فروتنی می‌نماید تا بنده او باشد، و برادرم محمد! باید بدانی که نشانه محبت اسم گذاشتن نیست بلکه گفتار و کردار نشانه دوست داشتن پیامبر و صالحان است.

محمد: آیا گذاشتن چنین اسم‌هایی بر فرزندان ما را، چنان که می‌گویی، به سوی شرک سوق می‌دهد؟

احمد: دایرة شرک وسیع است، گاهی کارها و گفته‌ها شرک قرار می‌گیرند و حتی بعضی اوقات جاها و زمان‌ها سبب شرک می‌شوند، از این رو هر مسلمان باید به شدت از وارد شدن به دایرة شرک پرهیز کند، و تساهل در این مورد و نصیحت نکردن سبب می‌شود تا عوام و غیره در مورد محبت اهل بیت افراط نمایند!

محمد: آیا برای وجود خطری که باید از آن پرهیز کرد دلیلی هست؟

احمد: تنها بیم آن نمی‌رود که عوام دچار افراط می‌شوند، بلکه چنین روایت‌هایی که اینک ذکر خواهم کرد به صراحت افراط و غلو در محبت اهل بیت را نشان می‌دهند:

۱- روایتی که می‌گوید ائمه از پیامبران عليه السلام عالم‌تر و آگاه‌ترند^(۱).

۲- برتر دانستن ائمه از پیامبران، و اینکه پیامبران اولوالعزم به سبب محبت ائمه به مقام اولوالعزمی رسیده‌اند^(۲).

۳- دعای پیامبران به خاطر توسل به ائمه و شفیع قرار دادن ائمه پذیرفته می‌شده است.

۴- ائمه همه آنچه را که در آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم هست می‌دانند، و آنچه را که تا روز قیامت خواهد شد می‌دانند^(۳).

۵- ائمه می‌دانند که چه زمانی می‌میرند، و آن‌ها نمی‌میرند مگر با اختیار خودشان^(۴).

محمد: پناه به خدا! پس برای خدا چه صفاتی باقی می‌ماند؟

۱- بحار الأنوار ۱۹۳/۲۶.

۲- بحار الأنوار ۲۶۷/۲۶.

۳- أصول کافی ۳۱۶/۱.

۴- أصول الکافی ۳۱۳/۱.

احمد: ای کاش فقط در کتاب‌های گذشته این حرف‌ها ذکر شده بودند، اما متأسفانه همین غلو و افراط‌ها در کتاب‌های علمای معاصر شیعه نیز بیان شده است. چنان که خمینی در کتاب [الحکومة الإسلامية ص 52] می‌گوید: «أئمة دارای مقامی والا و پسندیده و خلافتی تکوینی هستند که همه ذره‌های جهان هستی در برابر ولایت و قدرت آن فروتن و ذلیل‌اند، و یکی از ضروریات مذهب ما این است که ائمه ما دارای مقامی هستند که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبری به آن مقام نمی‌رسد».

محمد: شاید مولف از این سخن قبل از وفاتش برگشته است یا در جایی دیگر سخنش را عوض کرده است.

احمد: ای کاش آنچه دوست داری اتفاق افتاده بود اما او در کتاب چهل حدیث ص ۲۳۲ می‌گوید: «دوستم عزیزم بدان که اهل بیت عصمت علیهم‌السلام قبل از آفرینش جهان با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مقام روحانی‌اش شریک بوده‌اند، و از آن وقت انوارشان مشغول تسبیح و تقدیس بوده است، و این حتی از نظر علمی از درک انسان فراتر است؟!»

و عجیب‌تر اینکه مؤلف در کتاب [کشف الأسرار ص 103] می‌گوید: «ما با تمام افتخار می‌گوییم در میان ملت‌های اسلامی هیچ ملتی همانند شیعه خداوند را پاک و منزّه نمی‌داند».

شما را سوگند به خدا چگونه می‌توان افتخار کرد و حال آن که مسلم شیعه چنین روایت‌هایی را می‌خواند که برخی از کرامت‌های حسین علیه‌السلام را بیان می‌کنند؟!

محمد: منظور شما فضایل امام علی علیه‌السلام است؟

احمد: نه منظور روایت‌های ذیل است:

۱- خداوند اصحاب کهف را برای علی علیه‌السلام زنده گرداند و سام پسر نوح را برای او زنده کرد.

۲- ماهی‌ها به علی سلام کردند و خداوند علی را امام و پیشوای انسان‌ها و جن‌ها قرار داده است.

۳- خداوند بهشت و جهنم را در دست علی علیه السلام قرار داد و سنگریزه‌های مسجد کوفه را به یاقوت تبدیل کرد.

۴- علی علیه السلام به منزله قل هو الله أحد است.

۵- علی می‌تواند مردگان را زنده کند.

تا به ولایت او اقرار کنند.

۶- علی به رود فرات زد و آن گاه فرات به ولایت علی اقرار کرد. و این روایت‌ها و

روایت‌های زیادی همانند این در کتاب [الصراط المستقیم] اثر زین العابدین

بیاضی ذکر شده‌اند.

محمد: از چنین لغزش‌هایی به خدا پناه می‌برم! چنین چیزهایی برای محمد صلی الله علیه و آله که محبوب‌ترین بنده خدا بوده است اتفاق نیافتاده است پس چگونه مسلمان عاقلی به خود جرأت می‌دهد تا این امور را به کسی که مقامش از پیامبر پایین‌تر است و اصلاً نمی‌توان پیامبر را با او مقایسه کرد نسبت دهد؟

احمد: بله برادر عزیزم! من دوست داشتم به کتاب و یا رساله دست یابم که نویسنده آن بیان می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل مکه را به چه چیز دعوت می‌داد؟ و از چه چیز آن‌ها را نهی می‌کرد و بر حذر می‌داشت؟ دوران مکی سیزده سال ادامه داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله در طی این مدت در مکه مردم را دعوت می‌داد و راهنمایی می‌کرد.

اشتباه از ابتدا کوچک است و به آن توجهی نمی‌شود ولی همین بی‌اعتنایی و تایید علمای سوء و مسلمانان جاهل سبب می‌شود تا بعدها اشتباه بزرگ و فراگیر شود و ناگهان متوجه می‌شویم که آنچه جز شرک و افراط در دین چیزی بیش نیست به یکی از امور اساسی و ضروریات اسلام تبدیل شده است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ

أَفْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: 48].

«به راستی خداوند [آن را] که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد و جز آن را برای هر کس که بخواهد، می‌بخشد و هر کس که به خدا شرک آورد، گناه بزرگی را مرتکب شده است».

و بعد از آن که در دل مردم نادان جای بگیرد آیا می‌توانیم آن را از دلشان بیرون بیاوریم؟

صحابه

احمد: مسئله عدالت صحابه و درستکاری و راستگویی آن‌ها در رساندن شریعت و همچنین احترام قائل شدن به آنان از اموری است که اهل سنت و شیعه در آن به شدت اختلاف دارند، نظر شما چیست؟

محمد: مسلم است که نمی‌توان به همه کسانی که در مکه یا مدینه با پیامبر ﷺ زندگی به سر برده‌اند صحابی و عادل گفت و روایت آن‌ها را پذیرفت، چون که جامعه مدینه چنان که خداوند بیان داشته است آکنده از منافقان و دشمنان دین بوده است، و زد و خورد با یکدیگر به خاطر دنیا شیوة تعدادی از کسانی بود که پیرامون پیامبر ﷺ جمع شده بودند بنابراین کسانی که اینگونه بوده‌اند آن‌ها را ما صحابی نمی‌دانیم.

احمد: باید گفت که منافقان مشخص بوده‌اند، و نشانه‌های آنان شرکت نکردن در نماز جماعت و علاقه‌مند نبودنشان به مشارکت در جهاد بوده است، و پیامبر ﷺ اسامی آن‌ها را می‌دانست اما بهتر آن بود که نام برده نشوند زیرا نام بردن آن‌ها فساد بزرگ‌تری را به دنبال داشت، و کارها و وضعیت ظاهری آنان خود بیانگر حالت درونی ایشان بود، و اصحاب ﷺ بعضی از منافقان را خوب می‌شناختند.

محمد: تو می‌خواهی بین منافقان و اصحاب فرق بگذاری و بگویی که اصحاب همه عادل‌اند و اشتباه نمی‌کنند و در رساندن احکام شرعی به آن‌ها اعتماد می‌شود؟

احمد: ما باید بین عدالت و حفظ و علم و ایمان فرق بگذاریم این‌ها اموری هستند که با توجه به هر فردی فرق می‌کنند، اما اینکه ما می‌گوییم همه اصحاب عادل‌اند یعنی اینکه

آن‌ها دروغ نمی‌گویند و این چیزی است که در آن تردیدی نیست و دلیلش فرموده الهی است که می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: 100].

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند و خداوند بهشت را برای آنان آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آن جا می‌مانند این است همان کامیابی بزرگ».

و مشخص است که خداوند از دروغگویان خوشنود نخواهد بود و دیانت براساس پیروی صادقانه در ظاهر و باطن استوار است.

اما حفظ چیزی است که آن‌ها طبق طبیعت بشری در آن با یکدیگر متفاوتند زیرا هر یک از آن‌ها با دیگری فرق می‌کند و همچنین از نظر علم و دانش با یکدیگر متفاوت هستند، بنابراین می‌بینیم که خلفای چهارگانه از عالم‌ترین اصحاب به شمار می‌روند و همچنین زید بن ثابت و ابی بن کعب و معاذ بن جبل رضی الله عنه و بسیاری دیگر از دانشمندان اصحاب هستند و این لطف الهی است که شامل حال آن‌ها شده و بعد از فضل خداوندی به خاطر توانایی طبیعی هر فرد در فراگیری علم و دانش است.

اما در مورد ایمان مشخص است که ایمان اضافه و کم می‌شود و خداوند اصحاب را در قرآن می‌ستاید و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: 74].

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند و همچنین کسانی که پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند آنان مؤمنان حقیقی‌اند برای آن‌ها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است».

محمد: اگر آن طور است که تو می‌گویی پس چگونه مسلمانان بعد از وفات پیامبر ﷺ باهم درگیر می‌شوند و می‌جنگند و مردمانی علیه خلیفه مسلمین علی بن ابی طالب ﷺ بلند می‌شوند تا خلافت را از او غصب کنند؟

احمد: قبل از همه چیز باید بدانیم که ممکن است اصحاب دچار اشتباه شوند چنان که در غزوه احد مرتکب خطا شدند چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: 155].

«آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، شیطان آن‌ها را بر اثر پاره‌ای از گناهای که قبلاً مرتکب شده بودند به لغزش انداخت و خداوند آن‌ها را بخشید. خداوند آمرزنده و حلیم است».

بعضی از نویسندگان معاصر می‌خواهند اصحاب را انسان‌هایی ایده آل که اصلاً اشتباه از آن‌ها سر نمی‌زند نشان دهند، اما چنین نیست بلکه در حقیقت آن‌ها انسان بوده‌اند که اجتهاد می‌کرده‌اند و گاهی دچار اشتباه می‌شده‌اند اما خداوند آن‌ها را بخشیده و توبه آنان را پذیرفته است، و اختلافاتی که بین آن‌ها رخ داده به سبب اجتهاد بعضی از آن‌ها بوده است که در اجتهاد خود به خطا رفته‌اند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

اما اینکه خلافت از امیر المؤمنین علی ﷺ به زور گرفته شده است مقوله‌ایست که هیچ کس از علمای معتبر آن را نگفته است. و بلکه اختلاف اصحاب به خاطر مسئله‌ای دیگر بوده و آن اینکه آیا می‌توان قاتلان عثمان را اکنون قصاص کرد یا باید صبر کرد و اجرای این حکم را به تاخیر انداخت.

محمد: پیامبر ﷺ خبر داده که گروهی که عمار بن یاسر ﷺ را به قتل می‌رساند کافر هستند و عمار از یاران علی بوده و در صف او کشته شده است.

احمد: پیامبر ﷺ نفرموده است که گروهی که عمار را به قتل می‌رساند کافرند بلکه چنین فرمود: «که او را گروه شورشیان به قتل می‌رسانند» یعنی کسانی که از حد تجاوز کرده‌اند، پس کفر کجاست؟ و ما باید همیشه معنی کلمه‌ای را که در قرآن یا حدیث به کار رفته بدانیم تا مقصود آن را درک کنیم.

محمد: همه کسانی که علیه امیر المؤمنین علی ﷺ قیام کرده و شوریده‌اند بر خود ستم کرده و مرتکب اشتباه بزرگی شده‌اند و ما باید برای مردم زشتی این کار را بیان کنیم.

احمد: گویا شما می‌خواهید که آنان را که علیه امیر المؤمنین علی ﷺ شوریده‌اند به همه بشناسانی، اما تا جایی که من از کتاب‌های تاریخ اطلاع دارم در هیچ جایی نخوانده‌ام که علی علیه آن‌ها سخن گفته باشد، آیا بهتر نیست به علی اقتدا کنیم چنان که او ﷺ مخالفان خود را کافر قرار نداد و دستور نداد که آن‌ها را لعنت کنند پس آیا نباید با تأسی به علی مسئله آن‌ها را به خدا بسپاریم؟!

محمد: علامه سید مرتضی عسکر در کتاب یکصد و پنجاه صحابی دروغین می‌گوید که افرادی اسمشان در میان اصحاب قرار داده شده که حقیقت نداشته‌اند به عنوان مثال عبدالله بن سبا.

احمد: متأسفانه همواره می‌شنوم که وجود چنین شخصیتی را با آن که در کتاب‌های شیعه به خصوص کتاب‌های رجال مانند رجال الکشی ص ۱۰۸ و فرق الشیعة نوبختی ص ۲۲ و همچنین المقالات و الفرق ص ۲۲ از آن نام برده شده است انکار می‌کنند، و گفتگو و بحث ما در مورد اصحابی است که همه آن‌ها را می‌شناسند و احادیث زیادی را روایت کرده‌اند و اگر آن طور می‌بود که تو ادعا می‌کنی و تعداد صحابی دروغین می‌بود پس هزاران روایات که کسانی دیگر غیر از این اصحاب معروف در مدینه و مکه و اعراف آن روایت کرده‌اند را چکار می‌کنید؟

در کتاب‌هایی همچون کتاب اسد الغابة و کتاب الاستيعاب والاصدابة فی تمییز الصحابة اسامی اصحاب و سیره آن‌ها بیان شده است و کتاب‌های حدیث روایات اصحاب را جمع آوری کرده‌اند، بنابراین فرد منصف کسی است که موضوع را از همه جنبه‌ها در نظر می‌گیرد و سپس حکم می‌کند.

محمد: بر می‌گردم به پرسشی که هم اینک مطرح کردم و آن اینکه چگونه می‌توانیم بین مؤمنان و منافقان صحابه فرق بگذاریم؟

احمد: سوال را باید اینگونه تصحیح کنیم که چگونه می‌توان بین منافقان و مؤمنان در زمان پیامبر ﷺ فرق گذاشت؟

صحابی بودن افتخاری است که جز مؤمنان کسی به آن نایل نمی‌آید، و ما آن‌ها را از امور ذیل می‌شناسیم.

۱- سیره آن‌ها در زمان پیامبر ﷺ و بعد از وفات ایشان ﷺ

۲- دوست داشتن مؤمنان مانند دوست داشتن علی ﷺ و انصار، چنان که پیامبر ﷺ فرمود: هر کس انصار را دوست بدارد مؤمن است و هر کس با انصار دشمنی کند منافق است.

۳- دوست داشتن کسانی که پیامبر ﷺ آن‌ها را دوست داشته است مانند ابوبکر عایشه و فاطمه رضی الله عنهما و دیگر کسانی که پیامبر آن‌ها را دوست می‌داشت.

۴- محبت با همه اهل بیت پیامبر ﷺ، و فرق نگذاشتن بین مؤمنان اهل بیت. و علت انگشت گذاشتن بر محبت این است که دین ما بر پایه دوست داشتن برای خدا و دشمنی کردن برای خدا استوار است.

محمد: این سخن زیبا و روشنی است اما آیا نباید هر یک از اصحاب را به آن صورت که شایسته اوست یاد کنیم؟

احمد: من و تو به یقین می‌دانیم که خداوند به ما فرمان داده که از او و از پیامبرش اطاعت کنیم و ما را دستور نداده که مشغول بیان کمبودها و نقص‌های افراد باشیم و برای

این کار مراسم‌ها و مناسبت‌هایی برقرار کنیم، و اما در مورد اشتباهات اصحاب خداوند به ما چنین فرمان داده است:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: 10].

«کسانی که بعد از آنان [مهاجران و انصار] آمده‌اند [و] می‌گویند: «پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای، و در دل‌هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ گونه] کینه‌ای مگذار. پروردگارا، راستی که تو رؤوف و مهربانی».

آنچه خداوند در مورد اصحاب ما را بدان فرمان داده همین است، و ما را به عیب گرفتن و نفرین کردن و ناسزا گفتن به مردمانی که در گذشته‌اند فرمان نداده است. محمد: گویا توبه آنچه افراد ناآگاه و عوام شیعه می‌کنند که از معتقد است، مذهب نیست اشاره می‌کند.

احمد: عوام از سر خود چنین نمی‌کنند بلکه آن‌ها از علما پیروی می‌کنند و به سخن آن‌ها گوش می‌دهند، و آن‌ها با الهام از روایاتی که به دشنام دادن و لعنت کردن اصحاب امر می‌کنند دست به چنین اقدامی می‌زنند روایاتی همانند: علامه شیعه نعمت الله الجزائری در کتاب [الأنوار النعمانية 1/ 63] می‌گوید عمر دردی در مقعدش داشت که فقط با آب مردان تسکین می‌یافت.

مفسر شیعه قمی در تفسیر ﴿فَخَانَتْهُمَا﴾ [التحریم: 10] می‌گوید: یعنی عایشه و حفصه رضی الله عنهما مرتکب فاحشه شدند، العیاذ بالله. زین الدین بیاضی در کتاب [الصراط المستقیم ص 28/3] ادعا می‌کند که نژاد پلیدی داشت و مادر بزرگش زنا کار بود.

و همچنین بیاضی در [الصراط المستقیم 3/ 30] ادعا می‌کند که عثمان قبل از آن که یکی از زنان زنا کار را سنگسار کند خودش با آن زن زنا کرد، و عثمان مخنث بود.

و در تفسیر [العیاشی 307/1] و در [الصافی 511/1] تحت تفسیر این آیه ابوبکر و عمر کافر و فاسق قرار داده شده‌اند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَزَدُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾ [النساء: 137].

و در تفسیر آیه ۹۰ سورة النحل:

﴿وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ [النحل: 90].

در تفسیر العیاشی ۲۸۹/۲ و البرهان ۳۸۱/۲ و الصافی ۱۵۱/۳ آمده که فحشاء یعنی ابوبکر و البغی یعنی عمر.

محمد نبی تویسرکانی در کتاب [لالی الأخبار 4/92] ادعا می‌کند که بهترین زمان و مکان برای لعنت فرستادن بر اصحاب دستشویی و محل قضای حاجت است، و حتی خمینی به جامعه اصحاب علیهم‌السلام طعنه زده است!

محمد: امکان ندارد امام خمینی قدس الله سره چنین چیزی را گفته باشد!

احمد: بهتر است وصیت نامه خمینی را بخوانی آن جا که می‌گوید: من با جرأت ادعا می‌کنم که وضعیت ملت ایران و توده‌های میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از وضعیت اهل حجاز در دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. و بسیاری دیگر از روایات‌هایی که علیه اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند که مسلمان دوستدار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن دردمند و ناراحت می‌شود.

و اگر امیر المؤمنین علیه‌السلام دوست نداشت که مردم ناسزا و دشنام بدهند پس چرا ما هر سال کینه‌ها و دشمنی‌ها را تازه می‌کنیم؟!

محمد: تغییر دادن عادت‌های مردم از سخت‌ترین و دشوارترین امور است، بنابراین هر کس به هر چیزی عادت کرده و خوی گرفته است همواره بدان پایبند است و نمی‌تواند آن را عوض کند یا از آن دور شود.

احمد: وظیفه علماست که مجالس آن‌ها مجالسی علمی و تربیتی و اصلاحی باشد، نه اینکه مجالس علما مجالسی برای احیای کینه و دشمنی‌ها و کاشتن بذر اختلاف و از بین

بردن وحدت ملی باشد، باید به یاد داشته باشیم که اصحاب و رهپویان حق که بعد از آنان آمده‌اند همدیگر را دوست می‌داشته‌اند تا جایی اسم بزرگان اصحاب را بر فرزندان خود می‌گذاشتند و همه چون یک خانواده بودند. از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- ۱- ابوبکر و عثمان و عمر پسران علی بن ابی طالب رضی الله عنه.
- ۲- حسن بن علی بن ابی طالب اسم دو فرزندش را عمر و طلحه نامیده بود.
- ۳- ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب همسر عمر بن خطاب رضی الله عنه بود.
- ۴- شوهر فاطمه بنت حسین بن علی عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان رضی الله عنه و شوهر سکینه بنت حسین مصعب بن زبیر است.
- ۵- عمر بن زین العابدین رضی الله عنه.
- ۶- عایشه بنت علی الرضا رضی الله عنه.
- ۷- عایشه بنت جعفر الصادق رضی الله عنه.
- ۸- عایشه بنت علی الهادی رضی الله عنه.

پس چرا ما از آنها پیروی نمی‌کنیم و زبان خود را از بدگویی محافظت نمی‌کنیم؟ چون این کار سبب همدلی و وحدت می‌شود، و اختلاف نظر محبت و همدلی را از بین نمی‌برد.

ابوهریره

محمد: در بحث گذشته تو خواستی بیان کنی که اصحاب همه عادل‌اند، و در آنچه می‌گویند دروغ نمی‌گویند. پس نظر تو در مورد کسی که احادیثی روایت کرده که از توانایی انسان فراتر است چه می‌گویی؟

احمد: گویا می‌خواهی در مورد روایات بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سخن بگویی؟
محمد: بهتر است در مورد بعضی از محدثین گفتگو کنیم.

احمد: آیا بهتر نیست در مورد مشهورترین محدثین در زمان اصحاب سخن بگوییم.

محمد: منظورت کیست؟

احمد: منظورم عبدالرحمان بن صخر دوسی است آن صحابی که خودش را وقف برای روایت حدیث پیامبر ﷺ کرده بود و جز فراگیری علم کاری نمی کرد.

محمد: برای اولین بار است که اسم این صحابی را می شنوم.

احمد: شما قابل ملامت نیستید، چون این صحابی به کنیه و لقبش بیشتر از اسمش معروف است، و منظور من ابو هریره رضی الله عنه است.

محمد: بله، الان او را به یاد آوردم، علامه عبدالحسین شرف الدین موسوی در کتاب ارزشمندش از او (ابو هریره) سخن گفته و ضعف روایات این مرد را بیان کرده است، بلکه این مرد دارای نوعی جنون بوده که در روایات او تاثیر داشته است.

احمد: قبل از اظهار نظر بر آنچه از موسوی نقل کردی از تو می پرسم که آیا از کتاب های اهل سنت که در مورد این صحابی جلیل نوشته اند چیزی خوانده ای؟

محمد: حقیقت این است که نخوانده ام بلکه از بسیاری از علمای و روحانیون شنیده ام که وقتی در مورد این صحابی گفتگو می کنند بیان می دارند که همه احادیث او نادرست است.

احمد: بهتر است با دقت و آرامش در مورد این قضیه بحث و مناقشه کنیم.

محمد: درست می گویی، خوب این مرد چه زمانی اسلام آورده است؟

احمد: ابو هریره رضی الله عنه در سال هفتم هجری در فاصله صلح حدیبیه و خیبر اسلام آورد و در آن زمان سی سال سن داشت، سپس بعد از بازگشت پیامبر از خیبر همراه ایشان رضی الله عنه به مدینه آمد و در صفه اقامت گزید و همواره همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و هر کجا که پیامبر می رفت ابو هریره با او همراه بود و اغلب غذا را با پیامبر صلی الله علیه و آله می خورد.

محمد: اما آنچه عجیب و غریب است قوی تر بودن حافظه او از دیگر اصحاب است!

احمد: این به خاطر برکت دعای پیامبر ﷺ بود، ابو هریره به پیامبر ﷺ شکایت کرد که حافظه خوبی ندارد پیامبر ﷺ به او گفت: «چادرت را پهن کن، ابو هریره چادرش را پهن کرد، سپس پیامبر فرمود آن را جمع کن و به سینه‌ات نگاه دار و ابو هریره چنین کرد و بعد از آن هرگز هیچ حدیثی را فراموش نمی‌کرد».

محمد: این روایت عجیب به نظر می‌آید آیا آن را تحقیق کرده‌ای!

احمد: این روایت را بخاری و غیره روایت کرده‌اند و صحیح است و تنها علمای اهل سنت در کتاب‌های خود آن را روایت نکرده‌اند بلکه همچنین در کتاب‌های شیعه این روایت ذکر شده است در [الخرائج 1/57] و در [بحار الأنوار 18/913] در باب معجزات پیامبر و اینکه دعایش پذیرفته می‌شده است روایت کرده که ابو هریره ﷺ به پیامبر خدا ﷺ گفت: «من از تو احادیث زیادی می‌شنوم و آن را فراموش می‌کنم. پیامبر ﷺ فرمود: چادرت را کاملاً پهن کن، ابو هریره می‌گوید آن را پهن کردم آنگاه پیامبر دستش را در آن گذاشت سپس فرمود: آن را جمع کن و من آن را جمع کردم و از آن به بعد هیچ حدیثی را فراموش نکردم».

محمد: اما ابو هریره در مدت کوتاهی احادیث بسیار زیادی روایت کرده است که با توجه به زمان مسلمان شدن او چنین تعدادی متناسب به نظر نمی‌آید!

احمد: برادر محمد! قبل از همه چیز از تو می‌پرسم که تعداد احادیثی که ابو هریره از پیامبر ﷺ روایت کرده است چقدر است؟

محمد: هزاران حدیث را او روایت کرده است.

احمد: باید دقت کنیم، مؤلفان صحاح سته و امام مالک در موطای خود ۲۲۱۸ حدیث از ابو هریره روایت کرده‌اند، یعنی تقریباً همه به اتفاق دو هزار حدیث از او روایت کرده‌اند، و در صحیحین (بخاری و مسلم) ۶۰۹ حدیث از او روایت شده است که ۳۲۶ حدیث را هم بخاری و هم مسلم روایت کرده‌اند، پس هزاران حدیث کجاست؟

محمد: من این را از بسیاری از ائمه و علمای دینی شنیده‌ام که در مورد روایات این مرد می‌گویند.

احمد: بیشتر اصحاب و علما ابو هریره رضی الله عنه و دانش او را ستوده‌اند چنان که ابو سعید خدری رضی الله عنه می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ابو هریره ظرفی از ظرف‌های دانش است» و شافعی رحمه الله می‌گوید: «ابو هریره از همه راویان حدیث در زمان خودش حافظه قوی‌تری داشت». و بخاری رحمه الله می‌گوید: «تقریباً هشتصد نفر از اهل علم از ابو هریره حدیث روایت کرده‌اند و او از همه راویان حدیث در زمان خودش حافظه قوی‌تری داشت».

محمد: اما آنچه به خاطر آن از ابو هریره انتقاد می‌شود این است که دیگر هیچ کسی به تنهایی این همه حدیث را روایت نکرده است، بلکه توانایی ذهنی انسان این چنین چیز غیرعادی را تحمل نمی‌کند.

احمد: اول اینکه: یاد داشتن و فراموش نکردن ابو هریره رضی الله عنه به برکت دعایی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای او کرد.

دوم اینکه: او خودش را وقف طلب علم و شنیدن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله کرده بود، آیا با توجه به این امر او نمی‌تواند بیش از این روایاتی را به خاطر بسپارد؟

سوم اینکه: او شاگردان زیادی داشت که از او این احادیث را فرا می‌گرفتند.

چهارم اینکه: احادیث که ابو هریره روایت کرده است بعضی قولی هستند و بعضی فعلی و بعضی تقریری.

پنجم اینکه: بعضی از احادیثی که ابو هریره روایت کرده است اصحاب دیگر نیز آن احادیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند.

ششم اینکه: بعضی از احادیثی که از ابو هریره روایت می‌شوند از نظر سند صحیح نیستند.

هفتم اینکه: او رضی الله عنه فقط به فرا گرفتن علم مشغول بود و کاری دیگر نداشت.

هشتم اینکه: شما می‌گویید انسان چنین توانایی ندارد، آیا چند هزار حدیث که اگر حداکثر آن را در نظر بگیریم به پنج هزار حدیث می‌رسند و انسان در طی چهار سال آن را فرا بگیرد و بشنود امر خارق العاده‌ای است یا اینکه آنچه کسی دیگر که بیشتر از آنچه ابو هریره در تمام عمرش شنیده روایت می‌کند عجیب است؟

محمد: شاید منظور تو یکی از ائمه معصومین است؟

احمد: نه، بلکه آن‌ها مانند بقیه افراد عادی می‌باشند و به مقام ابو هریره نمی‌رسند، و از آن جمله ابان بن تغلب است که امام صادق در مورد او می‌گوید: «ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث روایت کرده است».

و محمد بن مسلم بن رباح که نجاشی در کتاب الرجال خود ص ۱۶۳ می‌گوید که: امام باقر را در مورد سی هزار حدیث پرسیدم. و جابر بن یزید جعفی که زیاد از اهل بیت روایت کرده الکشی در شرح حال او در ص ۱۹۴ از او چنین نقل می‌کند: پنجاه هزار حدیث روایت شد که جز من کسی آن‌ها را نشنیده است.

و حر عاملی در [خاتمة الوسائل 151/20] از جابر روایت می‌کند که گفت: «هفتاد هزار حدیث از باقر روایت کرده‌ام و یکصد و چهل هزار حدیث از کسانی دیگر روایت کرده‌ام».

آیا تعداد احادیثی که ابو هریره روایت کرده به تعداد روایات این مرد می‌رسد؟!

برای آگاهی بیشتر باید گفت که عبدالحسین کتابی دارد به نام [المراجعات] که در این کتاب اسامی افرادی را که بیش از حد احادیث شیعه را روایت کرده‌اند بیان کرده و از آن‌ها دفاع نموده است، پس چرا او اندکی انصاف ننموده و ابو هریره را در روایت تعداد زیادی از احادیث ذی حق ندانسته است؟

محمد: اما راویان شیعه رحمت خدا بر آن‌ها باد، که کتاب‌های حدیث به حسن سیره و عدالت و قوت حافظه آنان گواهی می‌دهند، پس چرا ای برادر احمد به آن‌ها اعتراض می‌کنی؟!

احمد: در مورد حافظه مناقشه‌ای نیست چون روایت‌های شیعی در کتاب‌های اصلی متناقض‌اند، اما درباره عدالت و حسن سیرت اگر کمی دقت کنی و بعضی از کتاب‌های شیعه مانند [رجال الکشی] و غیره را ورق بزنی خواهی دانست که سیره بعضی از راویان شیعه که خیلی زیاد روایت می‌کرده‌اند چگونه بوده است، از آن جمله به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

- عوف عقیلی، الکشی در رجال ص ۹۰ از فرات بن احنف روایت می‌کند که گفت: عقیلی از یاران امیر المؤمنین بود او شرابخور بود اما حدیث را همانطور که می‌شنید روایت می‌کرد!

- ابو حمزه ثمالی ثابت بن دنیا شرابخور بود چنان در کتاب رجال الکشی ص ۷۶ و در تنقیح المقال مامقانی ۱۹۱/۱ آمده است.

- علی بن حمزه بطائنی اموال معصوم و خمس شیعه را می‌دزدید و درباره او گفته‌اند: او از واقفه بود که ملعون و دروغگویند، مراجعه کنید به کتاب الواقفیه درسه تحلیلیه ۴۱۸/۱. و غیر از این‌ها زیادند، پس بنابراین از دیدگاه شیعه برای روایت حدیث عدالت و حسن سیره شرط نیست، و بلکه راویان شیعه اگر از اهل بیت حمایت کنند و طرفدار آن‌ها باشند روایت آن‌ها مورد قبول است گرچه این راویان فاسق باشند!

محمد: با توجه به همه روایت‌هایی که تو ذکر کردی اما باید به تو بگویم که علمای مذهب شیعه روایات ابو هریره را نپذیرفته‌اند بنابراین در هیچ کتابی از کتاب‌های حدیث شیعه از ابو هریره روایتی نیامده است.

احمد: این از ملاحظات مهم است! امیدوارم با همین مطلب این مناقشه را به پایان برسانم.

شیعیان نخستین به احادیث و گفته‌ها و فتواهای ابو هریره عمل می‌کردند، و از جمله کسانی که احادیث ابو هریره را بیان کرده حاج میرزا حسین نوری طبرسی است که در

کتاب خود [مستدرک الوسائل] تعدادی از احادیث ابو هریره رضی الله عنه را در کتاب [الإجارة 28/14] بیان کرده است، و شیخ مفید شماری از روایات ابو هریره را در کتابش [الإمالي] ذکر کرده است چنان که در صفحه ۱۱۱، ۱۱۲، ۳۱۷ آمده است. و همچنین شیخ صدوق در کتابش [معاني الأخبار] صفحه (۸۰-۹۰) روایاتی از ابو هریره را ذکر کرده است.

و همچنین در کتاب کمال الدین در صفحه ۱۳۶ از ابو هریره روایت شده و نیز در کتاب [الخصال و ثواب الأعمال] احادیث ابو هریره روایت شده‌اند، و غیر از این در جاهای زیادی روایت ابو هریره ذکر شده است، بنابراین چرا شما قبل از نگاه کردن و اطلاع یافتن ادعا می‌کنید؟ و برادر محمد همواره تکرار می‌کنم و می‌گویم: که مشکل جوان حق طلب شیعه این است که از کتاب‌های اساسی شیعه اطلاعی ندارد، و در مورد دلائلی که بسیاری از داستان‌سراهایی که بر منبر پیامبر بالا رفته‌اند ارائه می‌دهند نمی‌پرسد و تحقیق نمی‌کند.

محمد: پس قضیه در مورد ابو هریره آن طور نیست که بعضی از علمای مذهب می‌گویند؟

احمد: بله برادرم احمد! این مرد خجسته فردی است که علمای اهل سنت اجماع کرده‌اند که روایات او مقبول است و همچنین علمای دینی شیعه در گذشته روایات او را می‌پذیرفته‌اند، و هیچ کسی روایت او را رد نمی‌کند و با او دشمنی نمی‌ورزد مگر آن جاهلی که علم صحیح دین را دوست ندارد.

و اگر از هر کسی که به ابو هریره ناسزا می‌گوید و او را طعنه می‌زند بپرسی که چرا به این صحابی بزرگوار توهین می‌کنی؟ و چقدر از سیره او اطلاع داری؟ و این انسان چه اشتباهی در مورد اسلام مرتکب شده است؟ پاسخ قانع کننده‌ای نمی‌یابی، و بلکه این

تحقیر بر آمده و محصول گروهی از عالم نماهاست که کتاب‌های سنی و شیعه را نخوانده‌اند.

محمد: ولی کسی که احادیث ابو هریره را انتقاد کرده است هدفش خیر و روشن کردن احادیث صحیح نبوی است.

احمد: هر کس از ابو هریره رضی الله عنه انتقاد می‌کند فقط دلیلش یک چیز است و آن اینکه این فرد می‌خواهد سنت و حدیث صحیح پیامبر را عیب‌جویی کند بنابراین راهی جز طعنه زدن به ناقل حدیث ندارد، و معروف‌ترین ناقلان حدیث ابو هریره است و او بیشتر از همه حدیث روایت کرده است.

و باید بدانیم که ابو هریره و امثال او از اصحاب رضی الله عنهم کسانی بودند که خداوند آن‌ها را برگزید تا سنت پیامبر را نقل و روایت کنند سنتی که سرشار از رهنمودهایی است که خداوند آن‌ها را دوست می‌دارد بنابراین ما این اصحاب را به خاطر این خدمت و دیگر حسن‌هایی که دارند دوست می‌داریم.

دعای دو بت قریش

محمد: در مورد عدالت اصحاب گفتگو کردیم، و این مسئله را مطرح نمودیم که بعضی از اهل سنت برادران شیعه خود را متهم می‌کنند که اصحاب عادل و درستکار را در جایگاه شایسته آنان قرار نمی‌دهند، و علاوه از این چرا بعضی از اهل سنت به شیعه‌ها اتهام می‌زنند و ادعا می‌کنند که شیعیان در نمازهایشان علیه اصحاب دعا می‌کنند؟

احمد: نماز و دعاهایی که انسان در نماز می‌کند رازی است بین بنده و پروردگارش که کسی دیگر از آن خبر ندارد، اما دعاهای زشتی هست که گروهی از علما به خواندن آن تشویق می‌کنند و در کتاب‌هایشان آن دعاها را بیان می‌دارند!

محمد: دعایی با این کیفیت در کتاب‌های علما موجود است! تو را سوگند به خدا آن

چیست؟

احمد: به این دعا می‌گویند (دعای دو بت قریش) و منظور از دو بت خلیفه اول ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر فاروق رضی الله عنه می‌باشد و همچنین دخترانشان حفصه و عایشه رضی الله عنهما مدنظر هستند و این دعا را علمای ذیل ذکر کرده‌اند:

۱- ابراهیم بن علی عاملی معروف به کفعمی در کتابش المصباح (۵۵۲).

۲- ملا محمد باقر مجلسی در بحار الأنوار ۳۳۷/۸۵.

۳- قاضی سید نور الله حسینی تستری در أحقاق الحق ۳۳۷/۱.

محمد: بدیهی است که چنین دعاهایی را دیگران در کتاب‌های علما به دروغ جای داده‌اند.

احمد: سبحان الله! هر گاه چیزی را که دوست نداریم برای ما مطرح شود می‌گوییم، دیگران جای داده‌اند یا ضعیف است، یا می‌گوییم که امام از روی تقیه چنین گفته است، و این عذررها را فقط در زمان بحث و مناقشه ارائه می‌دهیم و در کتاب‌های علمای دینی هرگز ندیده‌ایم که چنین گفته‌ها و کتاب‌ها را مردود دانسته باشند. این دعا در کتابی به نام [تحفة العوام مقبول جدید] که مولف آن «منظور حسین» است ذکر شده است وی می‌گوید: این کتاب مطابق با فتوای نه نفر از مراجع بزرگ شیعه می‌باشد.

که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱- سید محسن حکیم

۲- سید ابوالقاسم خوئی

۳- سید روح الله خمینی

۴- حاج سید محمود حسینی شاهرودی

۵- حاج سید محمد کاظم شریعتمداری

۶- سید ابو الحسن اصفهانی

محمد: چه کسی تصریح کرده که منظور از دو بت ابوبکر و عمر هستند؟

احمد: گروهی از علمای شیعه تصریح کرده‌اند که منظور از دو بت ابوبکر و عمر هستند، و برخی از این علما عباتند از:

۱- ابو السعادات اسعد بن عبدالقاهر در حاشیه کتاب المصباح کفعمی ۵۵۲.

۲- محمد محسن معروف به آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعة إلی تصانیف الشيعة ۹/۱۰.

۳- مجلسی در بحار الأنوار ۲۶۳/۸۵.

۴- محمد کاشانی در قرّة العیون ص ۳۲۶.

و هیچ کس را سراغ نداریم که به این دعا اعتراض کرده باشد و آن را مورد انتقاد قرار داده باشد، بلکه آیت الله العظمی سید شهاب حسین مرعشی در حاشیه‌ای که بر کتاب [أحقاق الحق نور الله حسینی تستری ۱/ 337] نوشته است می‌گوید: «بدان که یاران و علمای ما شرح‌هایی بر این دعا نوشته‌اند که از آن جمله یکی شرح مذکور -یعنی کتاب شهاب مرعشی- است، و یکی کتاب ضیاء الخافقین اثر یکی از شاگردان فاضل قزوینی صاحب لسان الخواص است، و شرحی دیگر دارد که سرشار از فواید است که ملا عیسی بن علی اردبیلی آن را نوشته است مولف از علمای زمان صفویه بوده است، و همه این شرح‌ها مخطوط هستند، و خلاصه اینکه این دعا مورد قبول است چون بزرگان این دعا را در کتاب‌های خود نقل کرده و از آن استفاده نموده‌اند». پس این تعداد شرح دلیلی است بر اهمیت این دعا و جایگاه آن در دل علمای شیعه.

محمد: آیا ممکن است مقداری از این دعا را بیان کنی؟

احمد: دعا طولانی و تقریباً دو صفحه است و در این دعا آمده است: «اللهم العن صنمي قریش وجبتيها وطاغوتيها وأفكيها وأبنتيها اللذين خالفا أمرک، وأنکرا وحیک وحجدا أنعامک وعصيا رسولک وعاديا أولياءک وحرفا کتابک وعطا أحكامک وأفسدا عبادک اللهم العنهما وأنصارهما...» «بار خدا دو بت قریش و دو طاغوت آن و دختران آن

دو را لعنت کن، آن دو نفری که با فرمانت مخالفت کردند و وحی تو را انکار نموده و نعمت تو را ناسپاسی کردند و از پیامبر سرپیچی کردند و با دوستان تو دشمنی کردند و کتابت را تحریف کردند. و احکام تو را اجرا نکردند و بندگان را فاسد کردند بار خدایا آن دو و یاورانشان را لعنت کن...».

آیا مسلمان عاقلی که می‌خواهد مسلمین را متحد کند و دل‌های آنان را به هم نزدیک نماید چنین دعایی می‌کند؟!

لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم

جشن‌های اسلامی

محمد: تعجب می‌کنم که برادران اهل سنت ما چرا از مراسمی که شیعیان برای بزرگداشت اهل بیت برقرار می‌کنند متنفر هستند و آن را زشت می‌شمارند، و حال آن که شیعیان با اختصاص دادن روزهایی در سال برای اهل بیت نشان می‌دهند که اهل بیت دارای جایگاه والایی بوده‌اند و با آنان تجدید پیمان می‌کنند و از سیرت آن‌ها درس‌های بزرگی می‌آموزند.

احمد: قرار دادن مردم در جایگاه شایسته ایشان از دیدگاه شریعت اسلامی امری است مطلوب و پسندیده، و ما باید فرموده الهی را به خاطر بیاوریم که می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: 7].

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما آورده است اجراء کنید و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید».

و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: 21].

«سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا بر شما است».

و پیامبر ﷺ تقریباً بیست و سه سال بعد از بعثت زندگی کرد که قانون‌گذاری می‌نمود و امر و نهی می‌کرد، اما هیچگاه به خاطر اتفاق خاصی روزی را تعیین نکرد، و هیچگاه روزی را برای بزرگداشت جنگ بدر یا فتح مکه و یا حتی مسلمان شدن حمزه و یا عباس یا برای سالگرد تولد حسن یا حسین ﷺ تعیین نکرد.

که از آن درس و پند آموخته شود، و همچنین بر مناسبت‌های تأسف باری چون کشته شدن حمزه و آنچه در غزوه احد اتفاق افتاد و یا وفات ام‌المؤمنین خدیجه روزی را تعیین نکرد و مراسم به پا ننمود ... آیا این مسئله را آن‌ها نمی‌دانستند و ما بعد از آن‌ها به آن پی برده‌ایم؟! و آیا ما از پیامبر ﷺ و یارانش بیشتر به کار خیر و نیک علاقه مندیم؟!

محمد: نظر شما در مورد بعضی از کارهایی که در حج انجام می‌شود مانند نماز خواندن در مقام ابراهیم و سعی بین صفا و مروه به خاطر هاجر مادر اسماعیل، و یا با تآسی به ابراهیم سنگسار کردن شیطان چیست؟

احمد: چه کسی ما را به انجام این کارها دستور داده است؟ آیا پیامبر ﷺ ما را به این کارها فرمان نداده است؟ اگر از بسیاری از افراد عامی بپرسی که چرا در حج رمی می‌کنی؟

به تو پاسخ خواهد داد که چون پیامبر ﷺ این کار را کرده است من آن را می‌کنم. و اگر از او بپرسی که چرا بین صفا و مروه سعی می‌کنی؟ در پاسخ به تو می‌گوید: آیا مگر نمی‌دانی که پیامبر ﷺ این کار را انجام داده و به انجام دادن آن امر نموده است؟ این پاسخ ساده و بدیهی نشانگر فطرت سالم و به شدت اطاعت کردن از فرمان محمد ﷺ است. و سوگند به خدا که بسیاری از مردم حکمت و فلسفه این کار را نمی‌دانند و برادر محمد، مسلمان باید پیروی کند و به پی‌بردن به حکمت کار ملزم نیست.

محمد: مردم عوام این جشن‌ها را به خاطر آن که خیر را دوست دارند انجام می‌دهند. احمد: سبحان الله هر جاهلی که عبادت مخصوصی را، بدون دلیل، خوب می‌پندارد و انجام می‌دهد بدعت‌گذاری می‌کند، و از طرفی نیز عالم نمایی را می‌بینیم که برخی از

عبادت‌های باطل را از طرف خود اضافه می‌کند و برای مردم عوام چنان نشان می‌دهد که این عبادت‌ها از شریعت هستند، مثل عید نوروز!

محمد: عید نوروز چه ارتباطی با دین و با بحث ما دارد!

احمد: تا جایی که من می‌دانم این عید سنتی فارس‌هاست و هیچ ارتباطی با شریعت و آئین اسلام ندارد، پس چرا آن آخوند فتوا می‌دهد که غسل کردن و روزه گرفتن در این روز مستحب است.

محمد: هیچ عالم معتبری در مورد این عید فارسی فتوایی نداده است.

احمد: پس با این فتوایی که در کتاب [تحریر الوسيلة خمینی 1/98، 302] آمده است چکار کنیم، خمینی می‌گوید: «از جمله روزهایی که روزه گرفتن در آن مستحب است روز عید غدیر یعنی هیجدهم ذی الحجة می‌باشد و یکی از روزهای که روزه گرفتن در آن مستحب است روز عید نوروز است». و همچنین می‌گوید از جمله غسل‌های مستحب غسل روز دو عید است و غسل کردن در روز عید نوروز هم مستحب است. و ما می‌دانیم که مستحب یعنی اگر این کار را بکنی به شما پاداش می‌رسد و اگر آن کار را انجام ندهی گناهی بر تو نیست، دلیل شرعی این فتوا چیست؟

محمد: آیا می‌خواهی بگویی که این کارها بدعت هستند، در صورتی که همه این کارها برای درس گرفتن و پند آموختن است؟

احمد: بدعت اینگونه پدید می‌آید که نخست با ادعای درس گرفتن در روز مخصوصی به دلیل مخصوصی جشن گرفته می‌شود سپس دعای مخصوص با کیفیت مخصوصی وضع می‌شود، سپس کتاب‌هایی در مورد این کار تالیف می‌شود و در آن روز کارهای تعطیل می‌شود و مراسم برای خورد و نوش ... ترتیب داده می‌شود، و آیا این کار سند و دلیلی از رهنمود پیامبر ﷺ دارد؟ مشخص است که هیچ دلیلی از سنت پیامبر برای این کارها وجود ندارد و تنها دلیل آن هواپرستی و دوری از صراط مستقیم است. و هر چند بدعت‌ها که راه‌های گمراهی هستند بیشتر شوند فساد و ارتکاب مخالفت بیشتر

خواهند شد و چیزی که ریشه و اساس آن فاسد و نادرست است محصول آن نیز فاسد خواهد بود.

عید غدیر

احمد: بعد از آن که در مورد مراسمی که در طول سال شیعیان برگزار می‌کنند سخن گفتیم، بهتر است در مورد یکی از این مراسم بحث کنیم.

محمد: الحمدلله شیعه برای هر کاری که می‌کنند دلیل دارند.

احمد: بیا در مورد عید غدیر بحث و گفتگو کنیم.

محمد: عید غدیر یکی از بهترین و دوست داشتنی‌ترین مناسبت‌ها برای همه شیعیان است، و در کتاب‌های حدیث شیعه و سنی این حادثه روایت شده است.

احمد: باید برای عید نامیدن این روز دلیلی شرعی داشته باشیم، و عید نامیدن این روز باعث می‌شود فرد عامی آن را با عید فطر و عید قربان برابر قرار دهد، و اگر بدون دلیل هر مناسبتی را عید بنامیم مناسبت‌های زیادی هست.

محمد: نباید اینقدر سخت گرفت فرد عامی اعتباری ندارد و قابل توجه نیست.

احمد: عوام مقلد علما هستند اگر علما کار درست انجام دهند و مردم را نصیحت کنند عوام به حق روی می‌آورند و اوضاعشان خوب می‌شود، و اگر علما کار بد انجام دهند چیزهای عجیبی خواهی دید چنان که خمینی در کتاب [کشف الأسرار ص 99] می‌گوید: در تهران هر کالایی مشتری دارد، و اگر کسی ادعایی خدایی بکند افرادی از او پیروی خواهند کرد.

برادر محمد! آیا نمی‌بینی که مفهوم اشتباه سبب شده تا مردم عامی این روز را روزه بگیرند و معتقد باشند که پاداش دارد، و پاداش امری غیبی است که فقط خدا آن را می‌داند، و دلیل این چیست؟

محمد: آیا تو می‌خواهی بگویی روایت غدیر ضعیف است و فکر می‌کنی صحیح نیست؟

احمد: بیا روایت صحیح غدیر را بررسی کنیم، امام مسلم در صحیح خود از یزید بن حیان و او از زید بن ارقم روایت می‌کند که گفت: «در محلی بین مکه و مدینه به نام خم پیامبر در میان ما ایستاد و سخنرانی کرد، و ایشان حمد و ثنای خدا را گفت و موعظه نمود و پند داد سپس فرمود: اما بعد ای مردم من یک انسان هستم ممکن است فرستاده پروردگارم بیاید و من اجابت کنم، من دو چیز را در میان شما بعد از خود باقی می‌گذارم، اول کتاب خدا که سرشار از هدایت و نور است، پس به کتاب خدا چنگ بزنید، و پیامبر به تمسک به کتاب خدا تحریک و تشویق کرد، سپس گفت: و اهل بیت من، در مورد اهل بیتم خدا را مدنظر داشته باشید و تا سه مرتبه چنین گفت زید گفت منظور از اهل بیتش چه کسانی هستند، گفت: زنانش از اهل بیت او هستند ولی اهل بیت او کسانی هستند که صدقه و زکات بر ایشان حرام است، پرسید آن‌ها چه کسانیند؟ گفت: آن‌ها عبارتند از: آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس».

محمد: ولی جمله‌های دیگری هست که پیامبر فرموده است: «من کنت مولاه فعلی مولاه...» و بر اساس این روایت تو با من موافق هستی که پیامبر در این روز بزرگ یعنی روز غدیر از اصحاب عهد گرفته است.

احمد: چیز خوبی گفتی، و آن اینکه برای اثبات احکام باید از نصوص استدلال کرد، پس اینک یکی از نصوص مهم که در یکی از کتاب‌های معتبر شیعه یعنی [نهج البلاغه 7/3] آمده را بررسی می‌کنیم، در این کتاب ۷/۳ ذکر شده که علی فرمود: «همان قومی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من نیز بر آنچه که با آن‌ها بیعت کرده‌اند بیعت نمودند، بنابراین کسی که در بیعت حضور داشته حق ندارد بیعت خود را پس بگیرد و کسی دیگر را انتخاب کند و کسی که حضور نداشته حق ندارد اعتراض کند، و شورا از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر آن‌ها بر فردی اتفاق کردند و او را امام

نامیدند خداوند این را پسندیده است، اگر کسی با اعتراض یا با ایجاد بدعتی از فرمان آن‌ها سرپیچی کرد او را باز گردانید اگر نپذیرفت با او به خاطر آن که راهی غیر از راه مؤمنان در پیش گرفته است بجنگید».

محمد: پیامبر ﷺ به اصحاب گفت که ولی آن‌ها علی ﷺ است یعنی بعد از پیامبر باید زمام امور را علی به دست بگیرد، و این یک دلیل واضح در قضیه امامت و خلافت است. احمد: کجا بر خلافت و حکومت دلالت می‌کند، پیامبر ﷺ می‌گوید: (ولی) و نفرمود (متولی) و این دو کلمه خیلی باهم فرق دارند، فیروز آبادی صاحب قاموس می‌گوید: «و اما آنچه شیعیان گمان می‌برند که در آیه:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ [المائدة: 55].

یا در حدیث «من كنت مولاه...» دلالتی است بر اینکه علی بعد از پیامبر ﷺ خلیفه اوست جهالت قطعی و روشنی است، ولایه به فتح «واو» به معنی دوستی است و اسم از آن مولی و ولی می‌آید، و ولایه به کسر «واو» به معنی حکومت و امارت است و اسم از آن والی و متولی می‌آید».

امیر المؤمنین فضایل بی‌شماری دارد و او از همه مردم نسبت به دنیا بی‌علاقه‌تر بود، حتی او ﷺ بعد از رسیدن به خلافت در مورد آن گفت: «سوگند به خدا به خلافت میل و رغبتی نداشتم ولی شما مرا به آن فرا خواندید و مرا بر آن سوار کردید»^(۱).

سوال این است که چرا جشن می‌گیریم و شادمانی می‌کنیم و حال آن که در غدیر فقط برای علی ﷺ دعای خیر شده است، و این اتفاق برای بسیاری از اصحاب افتاده است یعنی بر ایشان دعا شده است، پس چرا برای چنین چیزی جشن می‌گیریم؟

جشن نگرفتن روز غدیر و دیگر مناسبت‌ها مانند عید میلاد علی و زفه قاسم و دیگر اتفاق‌هایی که در تاریخ اسلامی رخ داده است، به معنی کاستن از جایگاه کسی نیست

بلکه جشن نگرفتن پیروی از رهنمود پیامبر ﷺ است. و اگر جشن گرفتن جایز بود ما روز عام الجماعة را جشن می گرفتیم؟

محمد: عام الجماعة! چی؟

احمد: عام الجماعة سالی است که حسن بن علی علیه السلام به نفع معاویه از خلافت دست کشید و با او صلح کرد تا از ریخته شدن خون مسلمین جلوگیری کند، اگر جشن گرفتن مشروع و جایز می بود این روز یکی از بهترین روزها بود ... اما به آنچه از پیامبر ثابت و ایشان علیه السلام آن را انجام داده پایبند هستیم و از آنچه در سیره او ثبوتی ندارد دوری می کنیم.

گریه برای حسین علیه السلام

احمد: می بینم که بعد از رفتن به حسینه رنگ چهرهات تغییر کرده است، و غم و افسردگی بر زندگی ات سایه افکنده است.

محمد: هر کس فاجعه ای را که برای حسین علیه السلام پیش آمده به یاد بیاورد باید از غم و ناراحتی دلش پاره شود.

احمد: اما قرن ها از این اتفاق گذشته است، چرا همواره آن را تازه می کنید؟

محمد: غمگین شدن و همچنین گریه کردن جایز است، و وقتی پسر پیامبر علیه السلام وفات یافت پیامبر اشک ریخت و همچنین به خاطر وفات حمزه و دیگر اصحاب گریه کرد، پس آیا مصیبتی بزرگ تر از واقعه ای که برای ابا عبدالله علیه السلام پیش آمد هست؟!؟

احمد: ناراحت شدن و گریه کردن فقط تابع عاطفه و احساسات نیستند بلکه طبق رهنمود نبوی آن ها را مهار کردن است.

محمد: چطور؟

احمد: ناراحت و عزا داری به خاطر از دست دادن عزیز و خویشاوند تا سه روز جایز است، و زن وقتی شوهرش را از دست می دهد تا مدت معلومی عده اش را می گذراند، و کیفیت گریه کردن را پیامبر علیه السلام برای ما بیان کرده و وقتی پسرش ابراهیم وفات یافت

گفت: «دل ناراحت می‌شود و از چشم اشک می‌ریزد، و ما چیزی نمی‌گوییم جز آنچه مورد رضای خداست، و ما از جدایی تو ای ابراهیم ناراحت هستیم».

و هیچ گاه نشنیده و نخوانده‌ایم که پیامبر در سالگرد وفات عمویش یا همسرش خدیجه یا حمزه و یا دیگر اصحاب گریه کند!

محمد: اگر من برای حسین گریه کنم چه عیبی هست؟

احمد: روز عاشورا روزی است که خداوند موسی را از شرّ فرعون نجات بخشید بنابراین پیامبر ﷺ دستور داد تا روز عاشورا روزه گرفته شود و روز نهم را به آن اضافه کرد تا با یهودیان مخالفت نماید، و تقدیر الهی چنین بود که حسین ﷺ در این روز کشته شود، و این اتفاق یک امر تقدیری بود و هیچ حکم شرعی در آن نیست و مسلمان از تقدیر شرعی پیروی می‌کند نه از تقدیر تکوینی که هیچ امر و نهی در آن نیست، پس چه کسی ما را دستور داده که هر سال در روز وفات حسین عزاداری کنیم. و روزه گرفتن در این روز در کتاب‌های شیعیان بیان شده است: طوسی در [الإستبصار 2/ 134] و حر عاملی در [وسائل الشیعة 7/ 337] از ابا عبدالله ﷺ روایت کرده که او از پدرش علی ﷺ روایت می‌کند که فرمود: روز عاشورا را روزه بگیرید، و نهم و دهم را روزه بگیرید که گناهان یک سال معاف می‌شوند.

و از ابی الحسن ﷺ روایت شده که گفت: «پیامبر ﷺ روز عاشورا را روزه گرفت». و جعفر از پدرش ﷺ روایت می‌کند که گفت: «روزه گرفتن در روز عاشورا کفارة گناهان یک سال است».

محمد: چه کسی به شما گفته که شیعیان در این روز روزه نمی‌گیرند و با انجام عبادت به خدا تقرّب نمی‌جویند؟

احمد: وقت روزه معلوم است و از طلوع فجر آغاز می‌شود و تا غروب ادامه دارد، و این روزه نیست که تا ظهر چیزی نخوریم و بعد بهترین غذاها را صرف کنیم و بگوییم امروز برای حسین ناراحت هستم.

محمد: شما چرا این مسأله را سخت می‌گیرید و حال آن که من می‌دانم که این سبب منکری نمی‌شود؟

احمد: مخالفت‌هایی که با شریعت در این روز انجام می‌شود بر هیچ عاقلی پوشیده نیست این مخالفت‌ها عبارتند از:

- ۱- جیغ زدن و نوحه سرایی کردن
- ۲- پاره کردن گریبان و زدن به سر و صورت
- ۳- زدن خود با زنجیر و شمشیر و خونین کردن بدن
- ۴- غلو و افراط کردن در ستایش حسین علیه السلام در این روز،
- ۵- لعنت کردن و ناسزا گفتن و تکفیر اصحاب
- ۶- روزه نگرفتن در این روز و تشویق مردم به خوردن و روزه نگرفتن با اینکه روزه گرفتن در این روز سنت است.
- ۷- کاشتن تخم کینه‌ورزی و دشمنی در دل مردم عوام که سبب از بین رفتن وحدت دینی و ملی می‌شود.
- ۸- حرام قرار دادن ازدواج در این روز، و همچنین زن و مرد در این روز نباید باهم باشند و ...

همه این چیزها مشخص هستند و همه آن را می‌دانند.

محمد: اما اتفاقی که برای حسین علیه السلام افتاده است چنان ناراحت کننده است که دل انسان را پاره می‌کند و این بزرگ‌ترین مصیبتی است که برای مسلمین پیش آمده است.

احمد: بزرگ‌ترین مصیبتی که مسلمین به آن مبتلا شدند از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله است چنان که در حدیث ابن عباس آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که گفت: «هر گاه فردی از شما به مصیبتی گرفتار آمد باید مصیبت از دست دادن مرا به یاد بیاورد، زیرا که از دست دادن من بزرگ‌ترین مصیبت است» دارمی و مالک.

و چنان که شاعر می‌گوید:

أصبر لكل مصيبة وتجلد وأعلم بأن المرء غير مخلد

برای هر مصیبتی صبر کن و قوی باش و بدان که انسان همیشه زنده نمی ماند

فإذا ذكرت مصيبة تسلوبها فأذكر مصائبك بالنبي محمد

هر گاه به یاد مصیبتی افتادی و ناراحت شدی مصیبت از دست دادن محمد پیامبر را به یاد بیاور.

محمد: می ترسم از سخن تو این استنباط شود که وفات حسین عليه السلام هیچ تاثیری در ما ندارد!

احمد: حسین عليه السلام ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سردار جوانان اهل بهشت است، و او مظلومانه کشته شد و جایش در بهشت فردوس است و این موضوع گفتگوی ما نیست، بلکه اساس گفتگو و بحث ما این است که چه کسی منکراتی را که امروزه انجام می شود جایز قرار داده و به انجام آن فتوا داده است، و حال آن که در کتاب های شیعی از این کارها نهی شده است، و از جمله کتاب هایی که این امور را منکر دانسته و از آن نهی کرده اند می توان به کتاب های ذیل اشاره کرد:

مجلسی در [بحار الأنوار 103/82] بیان کرده که: «نوحه سرایی از کارهای جاهلیت است».

و ابن بابویه قمی در [من لا يحضره الفقيه 2/271] می گوید: «از سخنان مختصر و کوتاه و بی نظیر پیامبر یکی این است: «نوحه سرایی از اعمال جاهلیت است».

پس بنابراین هر کس در این مجالس حضور بهم رساند و این کارها را نکند باز هم گناهکار است.

محمد: آیا اگر کسی به سر و صورت خود نزد و نوحه سرایی نکند و فریاد واویلا سر ندهد باز هم گناهکار است!

احمد: اگر در چنین مجالسی شرکت کند ولی مردم را نصیحت، و آنان را به راه درست راهنمایی نکند، گناهکار است، محدث حر عاملی در [وسائل الشیعة 2/ 915] از امام صادق روایت شده که او از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر خدا از بلند کردن صدا به هنگام مصیبت نهی کرد و از نوحه سرایی و گوش دادن به آن‌ها نهی نمود». پس چرا این‌ها دوست دارند با پیروی از اعمال جاهلیت خود را همانند آن‌ها قرار دهند و رهنمود پیامبر محمد ﷺ را رها کنند، بلکه چنین عزا داری‌هایی در قلب فرزندان ما جز کینه و تفرقه و گریزان شدن از همدیگر و ایجاد شکاف در جامعه چیزی دیگر از خود به جای نمی‌گذارد، و با یاد آوری زخم، زخم التیام نمی‌یابد بلکه تازه می‌شود، آیا باید تقوای الهی را پیشه کنیم و بهترین رهنمود را پیروی کنیم یا برخی از بی‌خردان را بگذاریم تا کشتی وطن را با چنین مخالفت‌هایی غرق کنند؟!

فضائل حج به قبر حسین ﷺ

احمد: برادر محمد! آیا نمی‌بینی که قضیه بزرگداشت کشته شدن حسین ﷺ مفاهیم خطرناک و زشتی که مسلمان عاقل نمی‌تواند آن را تصور کند پدید آورده است! محمد: ممکن است با ارائه یک مثال بیشتر توضیح دهی؟ احمد: حسن نیت و عاطفه و دوست داشتن کار نیک است و اگر طبق خواست الهی مهار نشود صاحب آن کورکورانه و نا آگاهانه به هر سو قدم بر خواهد داشت، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ [المؤمنون: 71].

«و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی می‌کرد، قطعاً آسمان‌ها و زمین و هر که در آن‌هاست تباه می‌شد.»

و این دقیق چیزی است که بعضی از عالم نماها و سودجوها مسلمان شیعه را به سمتی سوق داده‌اند که حسین و قبر او را در جایگاهی قرار داده‌اند که انجام دادن آن شایسته نیست.

محمد: این سخن زشتی است، اگر شما به علما تهمت می‌زنید باید برای حرف‌های خود دلیل بیاورید.

احمد: از عوام اهل سنت بسیار می‌شنیدم که می‌گفتند برادران شیعه به قبر حسین می‌روند و به آن جایگاهی بزرگ قایل می‌شوند و شاید از خانه کعبه آن را بیشتر دوست می‌دارند و معتقدند که قبر برکت فراوانی دارد که این برکات را در هیچ جایی دیگر نمی‌توان یافت، با خودم می‌گفتم شاید این‌ها غلو و افراط می‌کنند و عوام شیعه را به انجام منکر بزرگی متهم می‌کنند که از آن پاک و منزّه هستند، بنابراین تصمیم گرفتم تحقیق کنم و مطالعه نمایم، بعد از مطالعه و تحقیق متوجه شدم که آنچه عوام اهل سنت با توجه به تجربه‌ای که از همسایگان شیعه خود دارند نسبت به منکراتی که شیعه در مورد قبر حسین انجام می‌دهند بسیار اندک است، و این چیزی است که بعضی از آن غافلند.

محمد: سوگند به خدا که این تهمت صریحی است به مردمانی که می‌گویند: لا إله إلا

الله و محمد رسول الله!

احمد: در [فروع الکافی 1/324] و [ثواب الأعمال ابن بابویه ص 52] و [کامل الزیارت ابن قولویه 161] و در [رسائل الشیعة 10/348] آمده است که: زیات قبر حسین برابر با بیست حج است و از بیست حج و عمره افضل و برتر است.

و در [تهذیب الأحکام طوسی 2/16] و در [وسائل الشیعة 10/348] آمده است که یکی از شیعیان به امامش گفت: من نوزده بار حج کرده‌ام و نوزده عمره به جا آورده‌ام، امام به او گفت: یک حج دیگر و یک عمره دیگر انجام بده آن وقت ثواب یک بار زیارت

کردن قبر حسین برای نوشتن می‌شود، یعنی کسی که به زیارت قبر حسین برود گویا بیست بار به حج کعبه رفته است، و این دلیلی است برای این که آن‌ها مردم را تشویق می‌کنند تا به جای کعبه به زیارت قبر حسین علیه السلام بروند.

محمد: شاید منظور این است که قبر حسین علیه السلام را ترک نگویند و دعا کردن برای او را فراموش نکنند.

احمد: آیا محل قبر حسین معلوم است و آیا حتی قبر امیر المؤمنین علی علیه السلام معلوم است؟

محمد: تو می‌دانی که وقت من حقایق را ببینم دوست ندارم فقط حرف بزنم، اما در مورد جای علی علیه السلام، در [تهذیب الکمال 305/13] از ابو جعفر صادق روایت شده است که (محل قبر علی مشخص نیست). و در تاریخ بغداد ۱۳۸/۱ از مطین روایت شده که گفت: «اگر شیعیان می‌دانستند که این قبری که آن‌ها زیارت می‌کنند قبر چه کسی است آن را به جای زیارت سنگسار می‌کردند! این قبر مغیره بن شعبه است». و همچنین وقتی حسین علیه السلام شهید شد هیچ کسی نمی‌داند که در چه جایی دفن شده است!

محمد: با توجه به مطلب تاریخی که گفتم، باید به تو بگویم منظور تعظیم زیارت قبر حسین علیه السلام نیست بلکه منظور تشویق به فراموش نکردن نوه پیامبر صلی الله علیه و آله است.

احمد: بر می‌گردیم به بحث ما در مورد زیارت قبر حسین علیه السلام ای کاش زیارت حسین را فقط با بیست حج برابر می‌دانستند، اما آن‌ها از این فراتر رفته و آن را برابر با هشتاد حج قرار داده‌اند چنان که در کتاب [ثواب الأعمال ص 52] آمده است زیارت قبر حسین برابر با صد حج است که انجام دهنده آن با پیامبر همراه باشد، پاداش زیارت قبر حسین را از این همه بالاتر برده و با هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول و با هزار شهید از شهدای بدر و هزار روزه دار و پاداش هزار صدقه مقبول و پاداش هزار غلام که برای

خدا آزاده شده‌اند برابر قرار داده‌اند. ... همه این امور در کتاب [وسائل الشیعة 1/353] و [کامل الزیارات 143] و [بحار الأنوار 101/18] ذکر شده‌اند.

محمد: آنچه می‌گویی به معنی کاستن از جایگاه کعبه و حج کردن است!
 احمد: درست می‌گویی برادرم محمد! ما مقدار پاداشی را که برای رفتن به حج و زیارت کعبه و نماز خواندن در آن می‌رسد می‌دانیم که خیلی زیاد است، اما به هر حال با یک زیارت قبر حسین برابری نمی‌کند و زیارت قبر حسین از زیارت کعبه افضل قرار داده شده است چنان که کلینی در [فروع الکامی 1/324] و طوسی در [التهدیب 2/16] بیان کرده‌اند: «هر کس نزد قبر حسین بیاید در حالی که حق او را بداند و در روز غیر از روز عید بیاید خداوند برای او بیست حج مبرور و مقبول را می‌نویسد ... و هر کس در روز عید به زیارت قبر حسین بیاید خداوند برای او پاداش صد حج و صد عمره می‌نویسد ... و هر کس در روز عرفه به زیارت قبر حسین بیاید خداوند به او پاداش هزار حج و هزار عمره مقبول و هزار جنگ به همراه پیامبر یا امامی عادل را به او می‌دهد».

محمد: با وجود این همه بیت الله در دل‌های مردم چنان جایگاهی دارد که هیچ چیزی با آن برابر نیست. احمد: اما برخی از نصوص تاکید می‌کنند که کربلاء از کعبه و مکه افضل است چنان که مجلسی در [بحار الأنوار 101/107] از ابی عبدالله روایت می‌کند که گفت: خداوند به کعبه وحی کرد که اگر خاک کربلا نمی‌بود تو را فضیلت و برتری نمی‌دادم و اگر کسی که در آغوش خاک کربلا خوابیده است نمی‌بود تو را نمی‌آفریدم و خانه‌ای (کعبه) را که بدان افتخار می‌کنی نمی‌آفریدم، پس برقرار باش و فروتنانه و خوار و بدون تکبر خودت را دنباله‌رو و تابع سرزمین کربلا بدان، و اگر نه تو را نابود می‌کنم و تو را در آتش جهنم می‌اندازم.

محمد: سوگند به خدا که این سخن عجیبی است و برای اولین بار آن را می‌شنوم!!
 احمد: این‌ها نصوص صحیح و معتبری است و بسیاری از علمای معتبر دینی شیعه آن را تأیید می‌کنند.

محمد: با این همه فضیلت و پاداش چرا در کتاب خدا ذکری از زیارت این خاک به میان نیامده است؟

احمد: پاسخ این سوال در [بحار الأنوار 209/101] آمده که فردی می‌پرسید: «خداوند حج خانه کعبه را بر مردم فرض نموده ولی از زیارت قبر حسین علیه السلام یادی نکرده است؟»، امام پاسخی داد که آشفتگی در آن نمایان است امام در پاسخ گفت: «اگر این طور است، باید گفت که این چیزی است که خدا به همین صورت گذاشته است». آیا از این اعتراف واضح‌تری بر تناقضات این روایات هست، و آیا این بهترین دلیل بر این نیست که این روایات صحت ندارند!

محمد: با توجه به آنچه گفتی، اما من بر این باور هستم که عوام شیعه و حتی منصفین آن‌ها قدر بیت الله را می‌دانند، و می‌دانند که زیارت کعبه پاداش بزرگی دارد، و مشتاق زیارت خانه خدا هستند.

احمد: این فضایل و مزایا از دیدگاه شیعیان مختص قبر حسین هستند، گروهی را یافته ام که آروز می‌کنند که قبر حسین را زیارت کنند اما به حج کعبه نمی‌روند، چنان که در کتاب [وسائل الشیعة 321/10] آمده است: «سوگند به خدا دوست دارم که قبر حسن را زیارت می‌کردم و به حج کعبه نمی‌رفتم...».

و فضیلت خاک کربلا را بیشتر می‌دانند چنان که روایاتی درست کرده‌اند که نشانگر این است که خاک کربلا شفا می‌دهد و خوردن خاک آن جایز است، چنان که خمینی در کشف الاسرار ص ۶۲ به این امر فتوا داده است.

محمد: در برابر این همه روایاتی که عوام شیعه که دوستداران خیر و مشتاقان اهل بیت پیامبر هستند فرا می‌گیرند چکار کنیم؟

احمد: مسلمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارد از هوای نفس پیروی نمی‌کند، بلکه نصوص و روایاتی را که برای او بیان می‌شود به دور از احساسات، با عقل خود می‌سنجد و به آن می‌نگرد، و باید به دنبال احادیث صحیح باشد و اگر دوست دارد که از آل بیت

پیامبر ﷺ پیروی کند باید کاری را کند که علی ﷺ کرده است، زیرا علی به دوران پیامبر نزدیکتر بوده است و او گفتار و کردار پیامبر ﷺ را بهتر می‌دانسته است، اگر شیعه عامی این کار را بکند خیر فراوانی خواهد یافت و به یاری خدا راهی به سوی خیر به روی او گشوده خواهد شد. و برادرم محمد بدان که این روایات بعدها که سال‌ها از دوران پیامبر گذشته بود و عالم نماها در دین خدا دروغ می‌گفتند و کسی آن جا نبود که از دین خدا دفاع کند ساخته شده‌اند.

حسینه‌ها

احمد: سخنی از گریه کردن به خاطر کشته شدن حسین ﷺ و نوحه سرایی و زدن به سر و صورت و قمه‌زنی و خونین کردن بدن، ما را بر آن وا می‌دارد تا در مورد حسینه‌ها که این کارها در آن انجام می‌شوند گفتگو و بحث کنیم.

محمد: این محل و مکان گرچه حسینه نامیده می‌شود اما باید بدانی که پدیده‌ای نیست که بعدها درست شده باشد بلکه از زمان پیامبر ﷺ آنچه که برای حسین اتفاق افتاد معلوم و مشخص بود چون پیامبر ﷺ دخترش زهرا را از کشته شدن فرزندش خبر کرده بود و سرزمینی را که در آن کشته خواهد شد به او نشان داد، و همچنین علی بن حسین وقتی به مدینه باز گشت خیمه‌ای زد و زنان را در آن فرا خواند و به شاعری دستور داد تا در سوگ حسین نوحه سرایی کند و تا سی و چهار روز عزاداری نمود.

احمد: باید درست به مسئله نگاه کنیم، اگر پیامبر از اتفاقی که برای نوه‌اش خواهد افتاد خبر داده است آیا به امر مشخصی خبر داده یا حکم و دستوری شرعی را بیان کرده است؟

محمد: چه فرقی دارند؟

احمد: خبر دادن از وقوع یک اتفاق چیزی است که از آن حکمی شرعی گرفته نمی‌شود، به عنوان مثال اگر ما می‌دانیم که یک روز قیامت برابر با پنجاه هزار سال است هیچ حکمی شرعی مانند واجب یا حرام مبتنی بر این آگاهی نخواهد بود بلکه آنچه بر

این خبر مترتب می‌شود تصدیق و تکذیب است، بر عکس خواستن به انجام کاری یا نهی کردن از کاری یا پرسیدن در مورد چیزی، و کشته شدن حسین علیه السلام فقط خبر دادن از وقوع یک اتفاق است و ما باید خبر پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کنیم و نباید حکمی شرعی از طرف خود بسازیم زیرا اگر چنین می‌بود پیامبر صلی الله علیه و آله ما را در ضمن خبر دادن از آنچه برای نوه‌اش اتفاق خواهد افتاد ما را به آن حکم می‌کرد.

و این روایت که علی بن حسین برای پدرش رسم عزاداری گرفته و از شاعران خواسته که برای مرگ پدرش شعر بسرایند آیا این روایت با سند صحیح ثابت است و آیا پدر بزرگ علی بن حسین پیامبر صلی الله علیه و آله به چنین کاری فرمان داده است؟

محمد: اگر شما با فکر و تأمل به آنچه که برای حسین علیه السلام پیش آمد نگاه کنی، خواهی دانست که حسین کاری کرده است که هیچ انسانی چنان کاری نکرده است آری حسین علیه ظلمی که در زمان او بود قیام کرد و او اینک سمبل و رمز و الگویی قیام علیه ستمگران است، به این سبب برخی از جاه‌ها به نام او نامگذاری شده‌اند.

احمد: گوش کن برادرم محمد!

اول اینکه: در قرن‌های اخیر عصر اسلام این مکان‌ها را حسینیه نامیده‌اند، مثلاً در دوران حکومت بویه، مگر در زمان حسین علیه السلام و فرزندان حسین علیه السلام محلی به نام حسینیه وجود نداشته است.

دوم اینکه: آیا چنین نامگذاری‌هایی نشانه این نیستند که حسین علیه السلام از دیگر اهل بیت بیشتر مورد تعظیم قرار می‌گیرد، چرا ما این مکان‌ها را علویه و محمدیه نمی‌نامیم، با آن که علی و محمد از حسین افضل و برترند و هیچ عاقلی در افضل بودنشان تردیدی ندارد، پس چرا فقط این مکان‌ها به اسم حسین هستند؟

سوم اینکه: کافران شکنجه‌های زیاد به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند و ایشان از مکه اخراج شد و در طائف او را زدند و چندین بار نزدیک بود که کشته شود، اما هیچ گاه که او دستور به

شورش و تظاهرات نداد، به جز جهاد که خداوند آن را برای آنها مشروع نمود که زیر پرچم حاکم که پیامبر ﷺ بود جهاد کنند.

چهارم اینکه: اسلام هیچ گاه به ما دستور نداد که در دل فرزندان خود شورش و قیام علیه حکومت را جای بدهیم هر چند حاکم مسلمان ستم کند مگر آن که زمامدار کفر صریح انجام دهد.

پنجم اینکه: حسین در سال ۶۱ هـ به شهادت رسیده است پس چرا ما همان عبادتی را انجام نمی دهیم که مسلمین در آن روزها قبل از کشته شدن حسین انجام می داده اند؟ ششم اینکه: چرا حسین علیه معاویه قیام نکرد با اینکه معاویه حدود بیست سال فرمانروایی کرد؟

هفتم اینکه: حسین بعد از آن که نامه هایی از عراق برای او فرستاده شد حرکت کرد. هشتم اینکه: چرا حسن علیه معاویه بعد از آن که با او صلح نمود قیام نکرد؟ نهم اینکه: آیا بعد از حسین کسی از دوازده امام علیه یکی از خلفا قیام کرده است؟ محمد: اگر گروهی از مسلمین در جایی که برای دعا و موعظه مشخص شده برای درس گرفتن از زندگی ال بیت گردهم بیایند آیا از آنها به خاطر آن کار باید عیب گرفت؟

احمد: هیچ چیزی بهتر از سیره پیامبر و دعوت و زندگی و جهاد او نیست که ما باید از آن درس بگیریم و الگو برداری کنیم، چون خداوند متعال می فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: 21].

«در پیامبر خدا برای شما الگو و سرمشق زیبایی است».

و آیا ما در این مجالس خود پیامبر ﷺ را سرمشق خود قرار می دهیم؟ و همچنین خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّمَا يَعْمرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [التوبة: 18].

«مساجد خدا را فقط کسانی آباد می کنند که به خدا و روز قیامت ایمان دارند».

خداوند کسانی را می‌ستاید که خانه‌های او را با ذکر و عبادت آباد می‌نمایند، و کسانی که برای حضور در حسینیه‌ها می‌کوشند و همواره آنجا حاضر می‌شوند برای حضور در مساجد چنین شوقی ندارند به خصوص در ماه رمضان، که ائمه برای نماز در رمضان تاکید و تشویق کرده‌اند، چنان که عاملی در [وسائل 5/180] از سماعه بن مهران روایت کرده که او از امام معصومش پرسید که در ماه رمضان چقدر نماز باید خواند؟ فرمود: به همان اندازه که در غیر از رمضان خوانده می‌شود اما ماه رمضان بر دیگر ماه‌ها فضیلت دارد از این رو بنده باید بکوشد که نفل و نماز بیشتری بخواند، و بهتر است اگر دوست دارد و می‌تواند در اول ماه بر نمازهایی که قبل از رمضان می‌خوانده است بیست رکعت اضافه کند.

محمد: حسینیه‌ها نقش بزرگی در آموختن احکام دین به فرزندان مسلمین و تربیت کردن آن‌ها به شیوه درست دارند که این تاثیر برای همگان هویداست.

احمد: ای کاش آنچه می‌گویی واقعیت می‌داشت و طبق شیوه سرور اهل بیت پیامبر ﷺ تربیت می‌شدند، اما حسینیه‌ها فقط نقش موعظه را ندارند بلکه در حسینیه‌ها فحش و ناسزا گفته می‌شود و به شیعیان می‌آموزند که با برادران اهل سنت خود دشمنی بورزند، و ای کاش فقط افراد ساده و عامی این کارها را می‌کردند، و اگر چنین می‌بود کار سهل بود بلکه ما این چیزها را از علما می‌شنویم از کسانی که مردم به آن‌ها اقتدا می‌کنند!

گوشت و غذای لذیذ حسینیه‌ها

احمد: می‌توانی در روز عاشورا برایم مقداری غذا بیاوری؟

محمد: طبیعی است که بله، و من دوست دارم این کار را بکنم چون ما باهم دوست و رفیق هستیم.

احمد: آیا با من موافق نیستی که اختصاص دادن این روز به این کار و دعوت دادن به آن و سخنرانی‌هایی که انجام می‌شود و روزه گرفتن تا ظهر، همه این‌ها نیاز به دلیل شرعی دارند تا مشروعیت این کارها در روز عاشورا را ثابت نماید؟

محمد: آیا شما به برادران شیعه به خاطر آن که غذای خوبی در این روز آماده می‌کنند و به امید پاداش الهی آن را تقدیم حسین علیه السلام می‌نمایند اعتراض می‌کنی؟

احمد: هیچ مسلمانی به خوردن اعتراض ندارد، هر کس میل داشته باشد غذا می‌خورد و هر کس میل نداشته باشد نمی‌خورد، اما قضیه مورد بحث ما در مورد کارهایی است که قبل از آماده شدن غذا انجام می‌شود یعنی کشتن گوسفند و حیوانات در این روز و کارهایی که بسیاری خود را برای انجام آن خسته می‌کنند.

اگر انسان حیوان را برای خدا و به نام او ذبح نکند گناهکار می‌شود و همچنین اگر به هنگام سر بریدن بسم الله بگوید و نیت او متوجه به سوی یکی از خلق خدا باشد، ای کار اشتباهی است.

محمد: آیا تو از نیت او خبر داری؟

احمد: هر مسلمانی باید ظاهرش مطابق درونش باشد، بنابراین اگر مسلمانی بیاید و در روز عاشورا و واقعه کربلا حیوانی را ذبح کند، و ما ببینیم که او همیشه در این روز حیوان سر می‌برد، به یقین می‌دانیم که این حیوان به همین مناسبت ذبح شده است، و این کار باطلی است چون که در شریعت نیامده که مسلمان باید در روزی که کسی کشته شده است غذایی بپزد و درست کند و همیشه در این روز حیوان قربانی نماید.

محمد: گویا تو آنچه من به تو گفتم فراموش کردی که این خوراک دادن و آنچه در این روز انجام می‌شود برای کسانی است که در حسینیه‌ها برای درس گرفتن از شهادت سید الشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام حاضر شده‌اند.

احمد: اگر همه این کارها به خاطر آن است که مسلمین را در روز کشته شدن حسین (عاشورا) جمع کنند آیا می‌توانم یک سوال بپرسم؟

محمد: بفرما

احمد: آیا از پیامبر ﷺ انجام عبادت ویژه‌ای در روز عاشورا ثابت شده است؟

محمد: تا چایی که من می‌دانم در این روز عبادت خاصی نیست غیر از آن که روزه گرفتن در این روز مستحب است.

احمد: ما می‌دانیم که پیامبر ﷺ از کشته شدن حسین ﷺ خبر داده است آیا بعد از خبر دادن به این قضیه برای ما کار مخصوصی که در این روز انجام دهیم مشخص کرده است؟

محمد: هرگز نه، ایشان ﷺ فقط از شهید شدن نوه اش ﷺ خبر داده است.

احمد: پس چه کسی به خود جرأت داده و مسلمین را فتوا داده که تا ظهر روزه بگیرند و بعد از ظهر غذا بخورند؟ و چه کسی فتوا داده که مردم به سر و سینه خود بزنند و گریبان‌ها را پاره کنند و همواره این غم را تجدید کنند و در این روز کارهای مسلمین تعطیل شوند کدام عاقل چنین فتوایی می‌دهد؟!

و اضافه بر آن در این روز با سر بریدن گوسفند و پختن برنج و غیره برای حسین نذر می‌کنند و بعضی چنان کارها و تلاش‌هایی در این روز می‌کنند که متحمل چنان زحمتی برای نماز یا حج یا دیگر عبادت‌ها نمی‌شوند.

محمد: شاید کسی از اصحاب یا فردی از اهل بیت این کارها را کرده است؟

احمد: حسین در سال ۶۱ هـ کشته شد و در آن دوران اصحاب زنده بودند پس چرا به انجام کار مخصوصی در این روز فتوا ندادند؟ و برادر محمد! اگر تقدیر الهی بر آن می‌بود که حسین ﷺ در روز عید فطر کشته می‌شد آیا در روز عید که روز شادی است باید سیاه می‌پوشیدیم و بر سر و صورت خود می‌زدیم؟

محمد: گویا تو این مصیبت بزرگ را ساده می‌انگاری؟

احمد: چه کسی می‌گوید کشته شدن حسین کار کوچکی است؟ در واقع مصیبت بزرگ و حادثه‌ای هولناک و ستم بزرگی بوده است و هر کس در کشتن حسین مشارکت

داشته است خداوند او را به آنچه مستحق آن است گرفتار کند^۱ اما کدام فاجعه بزرگ‌تر است از دست دادن پیامبر یا حسین و یا علی علیه السلام؟ پس چرا بعد از وفات ایشان ما کاری جز عبرت گرفتن از وفات آنان به گونه ای که با شریعت تعارض ندارد نمی‌کنیم.

محمد: اما حسین علیه السلام به ما آموخت که چگونه در برابر طاغوتیان بایستیم!

احمد: برادر عزیزم! آیا از من می‌خواهی که با این استنباط بیاموزیم که چگونه علیه حکومت‌های کنونی قیام کنیم و با زمامداران در بیافتیم؟ و آیا اصحابی همانند ابن عباس و غیره که در زمان حسین بودند با حسین در کاری که کرد موافق بودند؟ برای فردی که از تاریخ آگاه است پوشیده نیست که نظام حکومتی بنی امیه بعد از صلح حسن علیه السلام با معاویه رضی الله عنه استوار گردید. پس آیا شورش‌ها و قیام علیه حکومت‌ها شیوه ایست که باید ما فرزندان خود را بر آن تربیت کنیم، برادرم اینگونه شورش خلاف آیین رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است بلکه باید صبر کرد و نصیحت نمود و دعا کرد. و همچنین چرا در این مورد فقط شما حسین علیه السلام را به صورت ویژه‌ای مدنظر قرار می‌دهید و به دیگران توجه نمی‌کنید؟

محمد: مشخص حسین رضوان الله علیه را ما به عزاداری اختصاص نمی‌دهیم بلکه مشتاقیم که برای همه صالحان عزاداری کنیم.

احمد: اگر این طور است که تو می‌گویی پس بیا تمام زندگی خود را ماتم و عزا بگیریم، یا همه روزها را به خاطر میلادی اهل بیت و دیگر صالحان جشن بگیریم، اگر ما اتفاقات دردناکی را که برای صالحان رخ داده است گرد بیاوریم و از آفرینش آدم علیه السلام تا به امروز همه روزهایی را که برای صالحان مصیبتی پیش آمده است بشماریم قطعاً روزهای دردناک از ایام سال بیشتر خواهند بود و شاید از ساعت‌های سال هم بیشتر

۱- ابن تیمیه در الفتاوی ۴/۴۸۷ می‌گوید: هر کس حسین را کشته یا برای کشتن او همکاری کرده است یا به آن راضی بوده لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد و خداوند از او هیچ عبادتی را قبول نمی‌کند.

شوند، آیا ما برای چنین کاری آفریده شده‌ایم؟! و آیا خدا ما را به همین کار دستور داده است؟ و ای کاش عقل سلیم و فطرت پاک چنین چیزهایی را قبول می‌کردند.

زیارت قبور

احمد: بسیاری از مردم عامی در مورد مفاهیم و احکام زیارت قبور و کارهای جایز و ناجایز زیارت، دچار اشتباه شده‌اند.

محمد: الحمدلله این کار واضح است و در زمان پیامبر ﷺ آن را انجام می‌داده‌اند، و مثال‌هایی زیادی در این خصوص می‌توان ارائه داد؛ چنان که پیامبر ﷺ به زیارت قبر مادرش رفت، و همچنین خداوند در مورد اصحاب کهف بیان نموده که مردم خواستند بنایی بر قبرهایشان بسازند.

احمد: رفتن پیامبر ﷺ برای زیارت قبور امر مشخصی است اما آنچه پرسشی که باید پیرامون آن گفتگو کنیم این تعظیم غیرعادی برخی قبرهاست و همچنین پرسش دیگر این است که چرا چنان زیارتگاه‌ها و بناهایی بر این قبرها ساخته شده است؟

محمد: تعظیم با الهام از قرآن انجام می‌شود چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة: 125]. و در مقام ابراهیم نماز بخوانید.

و همچنین در حجر، اسماعیل و مادرش و شماری از پیامبران دفن شده‌اند و جایگاه بزرگ و مهمی است، و همچنین در سوره کهف اشاره شد که بنا بر قبرها جایز است.

احمد: برادر محمد! باید بدانی که نماز خواندن در مقام ابراهیم برای تعظیم رد پای ابراهیم و به خاطر مقام ابراهیم نیست، بلکه اجرای فرمان الهی است، و به من بگو چه دلیلی هست که اسماعیل و مادرش یا جمعی از پیامبران در محل حجر در کعبه دفن شده‌اند؟ و برادر محمد! باید بدانی که طواف اطراف کعبه به خاطر وجود خیالی این قبرها نیست بلکه به خاطر اجرای فرمان الهی است که می‌فرماید:

﴿وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ [الحج: 29].

«و خانه کعبه را باید طواف کنند».

و اگر به فرض چنین قبرهایی که تو ادعا می‌کنی آن جا باشد، آیا پیامبر ﷺ در فتح مکه یا در حجه الوداع به این امر اشاره‌ای کرده است؟
و ما موظف هستیم تا از دین خود پیروی کنیم نه اینکه از آیین یهودیان و مسیحیان که مرده‌های خود را تعظیم می‌کنند پیروی کنیم.

محمد: ولی کسانی که به قبرستان‌ها می‌آیند و در کنار قبرها دعا می‌کنند آن‌ها برای مرده‌ها دعا می‌کنند که خدا مردگان را بیامرزد و بر آنان رحم نماید، و ما باید در مورد زائران حسن ظن داشته باشیم و گمان ما در مورد آن‌ها این باشد که آن‌ها قصد خیر دارند.

احمد: فرد جاهل و بی‌سوادی که دوستدار خیر است گاهی دچار لغزش و اشتباه می‌شود زیرا او خودش نمی‌داند و نزد عالمی هم نرفته که فتوای درست را به او بدهد، قبرهای اصحاب مانند حمزه و دختران پیامبر و نوه هایش اغلب در مدینه هستند، آیا پیامبر دستور داده که اطراف آن طواف و دعا شود یا بر آن‌ها بنا بسازند؟

در زمان پیامبر حکومت ظالمی نبود که از ساختن زیارت‌گاه یا طواف و نماز در اطراف قبرها جلوگیری کند و اگر این کار جایز می‌بود مسلمین انجام می‌دادند.

محمد: ما هیچ کس از دوستداران اهل بیت را سراغ نداریم که معتقد باشد که طواف یا نماز در کنار قبرها واجب یا جایز است، بلکه بعضی از افراد جاهل این کارها را می‌کنند.

روایات متعددی در کتاب‌های شیعیان آمده است که به نماز خواندن به سوی قبرها و بر خلاف جهت قبله دستور می‌دهند چنانکه در بحار الانوار آمده است: «در کنار هر قبر باید دو رکعت نماز زیارت خوانده شود»، و همچنین مجلسی در [بحار 369/101]

می‌گوید: «رو به قبر کردن لازم است گرچه برخلاف جهت قبله باشد ... و رو به سوی قبر نمودن به منزله رو به قبله نمودن است، و رو به وجه الله است یعنی وقت زائر در

نماز برخلاف جهت قبله رو به قبر می‌نماید در حقیقت به سمتی رو کرده است که مردم بدان امر شده‌اند».

و خمینی هم با این فتوا موافق است و او در [تحریر الوسيلة 1/165] می‌گوید: «نماز خواندن پشت قبرهای ائمه و در سمت چپ و راست آن اشکالی ندارد گر چه بهتر است که برابر با امام نماز خوانده شود».

و همچنین مرجع شیعی میرزا حسن حائری در کتاب [الدین بین السائل والمجیب 2/219] وقتی در این مورد پرسیده شد که آیا درست است که نمازگزار در داخل حرم شریف ضریح امام را پشت سر خود قرار دهد و نماز بخواند و نظر شما در مورد شهدا و صالحان از فرزندان معصومین چیست؟ و اگر کسی در کنار ضریح مقدس نماز بخواند حکمش چیست؟

حائری در پاسخ گفت: تقدم بر ضریح معصوم در نماز جایز نیست و به اتفاق علمای امامیه هر کس در نماز ضریح امام را پشت سر خود قرار دهد نمازش باطل است؛ چون که حکم بعد از وفات ائمه همان حکم دوران حیات آنان است، و نماز خواندن در حالی که ضریح ابی الفضل العباس پشت سر نماز گزار قرار بگیرد بی‌احترامی و جسارت در حق آن امام است، و نماز خواندن در دو طرف ضریح معصوم اشکالی ندارد تا وقتی که نماز گزار از قبر مطهر امام که داخل ضریح است جلوتر نرود، خداوند ما و شما را به انجام کارهایی که دوست دارد و می‌پسندد توفیق بدهد، آمین بحق محمد وآله الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين.

محمد: آنچه من می‌دانستم این بود که مقام ائمه مقام والایی است اما در حدی نیست که اگر کسی در نماز قبور آنها را پشت سر خود قرار دهد نمازش باطل است!

احمد: قضیه همین طور است که اینکه برایت گفتم، و اضافه بر این می‌بینیم که بناهای بزرگی بر قبرها ساخته شده است، و همانند کعبه قبرها طواف می‌شوند و برای قبرها نذر

و قربانی می‌شود و اموال و پول‌های زیادی در راه محبت آل بیت پرداخته می‌شود که مشخص نیست به کجا می‌روند آیا برای این کارها دلیلی هست؟ همچنین می‌بینیم که پول‌هایی که عوام به نشانه محبت اهل بیت می‌پردازند گاهی با این پول‌ها کتاب‌هایی چاپ می‌شود که در آن قبرها مورد تعظیم قرار گرفته‌اند و مردم را به طواف اطراف قبرها تشویق می‌کنند، مانند کتاب [الزیارات] ابی القاسم بن قولویه و کتاب [نور العین فی المشی الی زیارة قبر الحسین] از محمد اصطهباناتی و دیگر کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده‌اند، و اینک فصل‌ها و ابواب کتاب کامل الزیارات را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

باب (۵۸) درباره اینکه زیارت حسین علیه السلام بهترین و برترین اعمال است.

باب (۵۹) در مورد اینکه هر کس قبر حسین علیه السلام را زیارت کند گویا خدا را در عرش او زیارت کرده است.

باب (۶۰) زیارت حسین علیه السلام برابر با زیارت قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

باب (۶۱) زیارت حسین عمر و روزی را بیشتر می‌کند و زیارت نکردن حسین عمر و روزی را می‌کاهد.

باب (۶۲) درباره اینکه زیارت حسین علیه السلام گناهان را معاف می‌کند.

باب (۶۳) زیارت حسین علیه السلام برابر با یک عمره است.

باب (۶۴) زیارت حسین علیه السلام برابر با یک حج است.

باب (۶۷) زیارت حسین علیه السلام برابر با آزاد کردن یک برده است.

باب (۵۳) درباره اینکه زائران حسین علیه السلام قبل از دیگر مردم وارد بهشت می‌شوند.

و دیگر ابوابی که فضیلت خوردن خاک قبر حسین علیه السلام و این را که خاک قبر او سبب شفاست بیان می‌کنند، و خمینی در کتابش [تحریر الوسيلة ۱۶۴/۲] نیز این فتوا را داده است و می‌گوید: «و هیچ خاکی حتی خاک قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاک قبور ائمه با خاک قبر حسین علیه السلام برابر نیست».

آیا شریعت اسلام به چنین کارهایی دستور داده است، کارهایی که هیچ یک از علما در دوران خلفای راشدین به آن اشاره‌ای نکرده‌اند و در مورد قبر پیامبر ﷺ چنین چیزهایی نگفته‌اند؛ چون که آن‌ها طبق آنچه پیامبر ﷺ آنان را بدان فرمان داده است حرکت می‌کردند.

مسلمان اگر از چنین چیزهایی دوری نکند بداند که این کارها او را به سوی خطری بزرگ سوق می‌دهند.

محمد: آیا ممکن است مرا راهنمایی کنی که در مورد قبور چه چیزهایی مستحب است؟

احمد: چیز خاصی نیست، مسلمان وقتی به قبرستان می‌رود برای اهل قبور طلب آمرزش می‌کند و حتی اگر در کنار قبر یکی از اهل بیت یا صحابه باشد کاری که باید بکند فقط همین است، و علامه ابن باز رحمته الله می‌گوید: نیازی نیست مردم بدانند که حسین علیه السلام کجا دفن شده و قبر او کجاست و بلکه آنچه مشروع است این است که برای او دعا شود و از خدا برایش طلب آمرزش و رحمت شود. و همچنین می‌گوید: اگر کسی قبر او را بداند و به او سلام کند اشکالی ندارد چنان که دیگر قبرها زیارت می‌شوند. و اگر در جنازه فردی از مسلمین حضور یافت باید بکوشد که بر آن نماز بخواند و برای مرده دعا کند، و روزهای خاصی برای زیارت نیست چنان که روزهای عید و جمعه و یا چهلم‌ها را مختص زیارت قبور قرار می‌دهند، بلکه زیارت قبرها در طول سال در هر روزی که باشد مستحب است، و این احکام فقط برای مردان هستند و برای زنان نیستند. و هدف از این زیارت‌ها این است که دل انسان از غفلت و از وابستگی به دنیای فانی بیدار شود، و ما باید بدانیم که مرده نمی‌تواند خودش را از آتش خدا نجات دهد پس چگونه دیگران را نجات می‌دهد؟! و خیر در پیروی از حق روشن است که به راحتی می‌توان آن را اجرا کرد.

سوگند خوردن به اهل بیت و کمک خواستن از آن‌ها

احمد: بعد از آن که مسئله در مورد گذاشتن نام‌هایی چون عبدالرسول و عبد ... و غیره، بیا در مورد آنچه بعضی می‌گویند به حضرت عباس به پیامبر قسم و و دیگر اسم‌هایی که بر آن سوگند می‌خورند گفتگو کنیم.

محمد: چرا در مورد چیزهایی بر مسلمین سخت می‌گیریم که می‌دانیم که آن‌ها در آن هدفی جز خیر ندارند؟ و چگونه که بعضی ادعا می‌کنند ما این چیزها را شرک و کفر نمی‌دانیم.

احمد: به یقین می‌دانیم که توجه داشتن به زبان عربی ما را از افتادن در بسیاری از لغزش‌ها مصون می‌دارد، و ندانستن زبان عربی سبب می‌شود تا مسلمان هر چند دارای مقامی بلند باشد دچار سرگردانی شود و سخنان بی‌جایی بگوید (واو) گاهی برای قسم استفاده می‌شود مانند اینکه می‌گوییم والله، و چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَالشَّمْسُ وَضَحَهَا ۝﴾ [الشمس: 1].

«سوگند به خورشید و سوگند به پرتو آن».

و وقتی پیامبر ﷺ از مردی شنید که می‌گفت: به پدرم سوگند، پیامبر او را از این کار نهی کرد و به او گفت: «خداوند شما را از سوگند خوردن به پدرانان نهی می‌کند، و هر کس می‌خواهد قسم بخورد باید به خدا قسم بخورد و یا اینکه ساکت باشد». و مشخص است که (واو) در زبان عربی برای قسم یا عطف یا ندبه به کار می‌رود و هیچ کس نگفته است که (واو) برای کمک خواستن از مردگان استفاده می‌شود.

محمد: اما در قرآن خداوند به مخلوقات سوگند خورده است آیا این امر بر جایز بودن این کار دلالت نمی‌کند؟

احمد: اول باید بدانیم که خداوند به هر چیزی از مخلوقاتش که بخواهد سوگند می‌خورد، اما ما موظف هستیم که از آنچه که پیامبرمان محمد ﷺ ما را بدان فرمان داده پیروی کنیم.

محمد: آیا تو می‌خواهی کسی را که زبانش به ذکر اهل بیت عادت کرده و از آن جا که آن‌ها را دوست دارد همواره ذکر آنان را به زبان می‌آورد و به هنگام برآورده ساختن نیازهای دنیوی‌اش آنان را یاد می‌کند، خطا کار قرار دهی و بگویی این کارش اشتباه است؟

احمد: ما همواره در سورة فاتحه می‌گوییم: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحه: 5] یعنی فقط تو را می‌پرستم و فقط از تو یاری می‌جویم. و همچنین خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا﴾ [الأعراف: 128].

«موسی به قومش گفت از خدا کمک بخواهید و صبر پیشه کنید».

و مسلمان از افراد زنده در کارهایی که می‌توانند کمک می‌گیرد، چنان که خداوند در مورد ذی القرنین گفته است:

﴿فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ﴾ [الكهف: 95].

«پس مرا با نیرویی [انسانی] یاری کنید».

و این چیز فراتر از قدرت آن‌ها نبود، مثل اینکه از کسی کمک خواسته شود که مرا وارد بهشت کن یا از جهنم نجات بده یا گناهانم را ببامرز که این‌ها اموری هستند که خارج از توانایی و قدرت انسان می‌باشند. و این اعتقاد باعث شده تا مردم به ذکر مخلوقات عادت کنند و ذکر خالق را فراموش کنند و باید به یاد داشته باشیم که هر کس به هر چیز خودش را وابسته کند به همان چیز سپرده می‌شود.

محمد: نظر شما در مورد این آیه چیست که خداوند می‌فرماید:

﴿يَقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَءَامِنُوا بِهِ، يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرَكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾ [الأحقاف: 31].

«ای قوم ما! سخنان فرا خواننده الهی را بپذیرید و به او ایمان بیاورید تا خدا گناهانتان را ببامرز و شما را در پناه خویش (از عذاب آخرت مصون) دارد».

فراخواننده الهی پیامبر است چه زنده باشد و چه مرده باشد؟
 احمد: چه کسی می‌گوید که فرا خواننده الهی فقط پیامبر ﷺ است؟ احتمال دارد که منظور از فراخواننده الهی اسلام و قرآن و یا هر فرا خواننده‌ای به سوی خیر باشد، و این اختلاف از نوع تنوع در تفسیر است و مفاهیم متضادی نیستند.
 و هر کس می‌گوید که فراخواننده فقط پیامبر است باید برای ادعا و گفته خود دلیل بیاورد؛ چون او بعد از این به دنبال کسی می‌رود که جانشین پیامبر است که همان امام است و این احتیاج به دلیل دیگر دارد و هیچ دلیلی نیست.
 محمد: اما روایات زیادی آمده است که کمک خواستن از اهل بیت را به خاطر مقام و جایگاه والایشان نزد خدا جایز قرار می‌دهد.

احمد: نخست باید صحت این روایات ثابت شود.
 و همچنین چه کسی گفته که باید به آن مقام و جایگاه که بنده دارد قسم بخوریم؟ و اما در مورد ادعای محبت و تعظیم باید گفت که نشانه محبت و تعظیم پیامبر ﷺ این است که درست از او پیروی کنیم.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: 31].

«بگو اگر شما خدا را دوست دارید از من پیروی کنید خداوند شما را دوست می‌دارد».

محمد: نباید در این باره زیاد سخت بگیریم؛ چون این چیزی به ایمان مسلمین ارتباطی نمی‌رساند.

احمد: کمک خواستن و استغاثه یکی از امور اساسی عقیده است و اعتنا نکردن به آن ممکن است به سمت خطر بزرگی سوق دهد، چنان که در [بحار الأنوار 26/319] آمده است: «دعای پیامبران به سبب توسل و شفا خواستن از آنان -یعنی از ائمه- قبول شده است».

محمد: به هر حال کتاب‌های خاصی تالیف نشده که مردم را به این کار تشویق کند، بنابراین بیشتر عوام از این مسئله آگاهی ندارند.

احمد: کتاب‌های زیادی است که مردم را به داشتن چنین اعتقادی و به انجام دادن چنین کارهایی تحریک می‌کنند، مثل کتاب [مفاتیح الجنان] و [عمدة الزائرین]، و دیگر کتاب‌هایی که از زیارت قبور و بارگاه‌ها سخن می‌گویند، بنابراین برادرم محمد! مسلمان در همه کارهایش باید فقط به خدا دل ببندد و به مردگان که برای خودشان نمی‌توانند سود و زیانی فراهم نمایند دل نبندد و به آن‌ها وابسته نباشد.

مجتهد و مرجع دینی

محمد: به نظر من شما دیدگاه مخالفی در مورد علمای مجتهد و مراجع تقلید با دیدگاه من داری.

احمد: اجتهاد و آموختن علم در شریعت اسلامی دو امر مطلوب هستند و اهداف خوبی هستند که به آن‌ها تشویق شده است به خصوص که عالم مجتهدی وجود داشته باشد که در مورد اتفاقاتی که رخ می‌دهد به ما فتوا بدهد، و در اجتهاد بسته نشده است و اگر کسی گفته که در زمانی در اجتهاد بسته است این نشانه جهالت و تبصر اوست.

محمد: آیا شرایط مشخص هست که باید مجتهد یا مرجع دینی دارای آن باشد تا بتواند عوام مسلمین را فتوا بدهد؟

احمد: در ابتدا باید بدانیم که مقام اجتهاد لطف خداست «و هر کس خداوند به او ارادة خیر داشته باشد او را در دین فقیه می‌نماید» پس بنابراین اجتهاد مختص یک گروه نیست) و از جمله شرایط اجتهاد می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- حفظ کتاب خدا، و شناخت تفسیر و علوم آن مانند دانستن ناسخ و منسوخ.

۲- دانستن حدیث نبوی و تشخیص صحیح و ضعیف آن و آگاهی بودن از علوم سنت نبوی.

۳- دانستن زبان عربی و قواعد آن.

۴- اخلاص داشتن، چون که عالم امین است.

۵- استفاده از فتوای علمای گذشته و نگاه کردن به ادلة آنان.

و با فراهم بودن این شرایط ما می‌توانیم فرق عالم مجتهد را با قصه‌گو و سخنرانی که در مناسبت‌ها غلط می‌گوید و از دین چیزی جز حکایات و آنچه مردم را در مناسبت‌ها به گریه می‌اندازد نمی‌داند درک کنیم.

محمد: با چنین شرایطی می‌بینیم که تعداد اندکی از مسلمین ممکن است که دارای چنین صفاتی باشند بنابراین بهتر است مسلمان از یکی از علمای دین تقلید کند و همیشه از او فتوا بگیرد.

احمد: فرد عامی و بی‌سواد تقلید می‌کند اما فرد عاقلی که از کتاب‌ها اطلاع دارد و مطالعه می‌کند نباید تقلید کند و بیاید و از عالمی چیزی را بپرسد و از او دلیل سخنش را نپرسد، و باید دانست که عالم انسان است هم درست می‌گوید و هم اشتباه می‌کند بنابراین نباید در همه آنچه می‌گوید و امر می‌کند از او تقلید کنیم چون ممکن است دچار لغزش شده باشد و کسی جز پیامبر ﷺ معصوم نیست، به دلیل اینکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴].

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که بر او نازل شده است».

محمد: اما علمای دینی هستند که نمایندگان امام مهدی می‌باشند و این‌ها اشتباه نمی‌کنند چون که علم و دانش آنان از امام معصوم گرفته می‌شود.

احمد: پذیرفتن علم و فتوا چیزی دیگر است و تسلیم شدن به عالم و مناقشه نکردن چیزی دیگر است، همچنین قضیه ولایت فقیه امری است که در قرن‌های اخیر بعد از غیبت کبری بوسیله سفیران چهار گانه پدید آمد و منظور از آن به وجود آوردن شخصیتی بود که هیچ کس حق نداشته باشد با او در گفته‌ها و فتوایش مناقشه و بحث کند چون

او از طرف معصوم سخن می‌گوید، در برابر این ولایت و جانشینی و ریاست در امور دین و دنیا و وکالت از معصومین باید از خود بپرسیم که چه کسی فقیه را از طرف معصوم وکیل قرار می‌دهد؟ و اگر وکیل اشتباه کند یا دچار لغزش شود چه کسی حق دارد که او را راهنمایی کند؟ و اگر منبع یکی است چرا فتواهای ضد و نقیضی ارائه می‌شود و به مهدی منتظر نسبت داده می‌شود؟

و برادر محمد! در مورد علم بعد از پیامبر ﷺ ما به معصوم یا امام مهدی نیاز نداریم بلکه برای فرا گرفتن علم به حفظ کتاب خدا و حفظ احادیث صحیح پیامبر نیاز داریم و با این کار حکم مسئله‌ای را که در آن دچار مشکل می‌شویم خواهیم یافت.

مصادر احکام شرعی

احمد: ما در این گفتگوی سودمند خود نباید برای خود مرجعی تعیین کنیم که اگر در قضیه‌ای دچار اختلاف شدیم آن مرجع درست و نادرست را برای ما بیان کند؟ محمد: فکر خوبی است، گفتگو و بحث ما را به این سو و آن سو می‌برد و چیزی نیست که قضیه یا نظر و گفته را مهار کند.

احمد: برادر محمد! ابتدا از تو می‌خواهم که پاره‌ای از مراجعی که علمای دینی شیعه در استنباط احکام شرعی به آن مراجعه می‌کنند و از آن برای گفته‌های خود دلیل می‌آورند را بیان کنی.

محمد: شیعه همانند همه مسلمین در استنباط احکام به قرآن و سنت پیامبر و گفته‌های ائمه استناد می‌کنند، چون ائمه از دیدگاه شیعه اوصیا و خلفای پیامبرند بنابراین سنت از دیدگاه شیعه عبارت است از گفته معصوم خواه پیامبر باشد یا وصی.

بنابراین می‌بینیم که اقوال ائمه همگانی هستند و امام جعفر علیه السلام با تاکید بر این مطلب می‌گوید: «حدیث من حدیث پدرم - یعنی باقر - است و حدیث پدرم حدیث جدم می‌باشد و حدیث جدم حدیث رسول خداست و حدیث رسول خدا گفته خدا است».

احمد: اما در مورد عصمت بحث ما جداگانه است. چون این غیر قابل قبول است که ما بگوییم هر کس گفته پیامبران را به دیگران می‌رساند به خاطر رساندن و نقل قول معصوم، خودش معصوم است، اگر ما این را قبول کنیم باید بگوییم که معاذ بن جبل معصوم است چون او به یمن رفت تا اهل یمن را دعوت بدهد، و همچنین باید مصعب بن عمیر را معصوم بدانیم چون که او قبل از هجرت از طرف پیامبر ﷺ به یثرب آمد تا اهالی آن را دعوت دهد، و اگر اینطور می‌بود باید همه سفیران پیامبر معصوم شمرده شوند چون که آن‌ها کلام معصوم را نقل کرده‌اند. و این امر شیعه را به سمتی سوق داده است که ناخوشایند است و آن‌ها در مورد یک مسئله فتواهای مختلفی به نقل از ائمه ارائه می‌دهند.

محمد: ائمه علیهم‌السلام از لغزش و اشتباه معصومند، شما اگر دلیلی برای گفته‌های خود داری بیاور.

احمد: در [الکافی 1/65] از زراره بن اعین روایت شده که گفت: ابو جعفر را در مورد مسأله‌ای پرسیدم او به من پاسخ داد سپس مردی آمد و او را از همان مسئله پرسید امام جوابی داد که با جوابی که به من داده بود مخالف بود سپس مردی دیگر آمد و امام را از همین مسئله پرسید امام به او جوابی داد که با جوابی که به من و مرد دیگر داده بود مخالف بود، وقتی آن دو مرد بیرون رفتند گفتم: ای پسر رسول خدا! دو مرد از اهل عراق از شیعیان شما بودند و آمده بودند تا از تو بپرسند و تو به هر یک پاسخی جدا دادی که با پاسخی که به دیگری داده بودی مخالف بود؟

ابو جعفر (باقر) گفت: ای زراره این به خیر من و شماست.

و کلینی در [الکافی 1/65] از منصور بن حازم روایت می‌کند که گفت: به ابی عبدالله علیه‌السلام گفتم: «چرا از تو مسئله‌ای می‌پرسم و به من پاسخی می‌دهی و سپس کسی دیگر غیر از من می‌آید و تو در مورد همان مسئله به او پاسخی دیگر می‌دهی؟ گفت: ما به مردم براساس کمی و زیادی پاسخ می‌دهیم».

محمد: اگر آن طور است که تو می‌گویی، پس معنی اینکه در مورد هر مسئله‌ای از یک امام دو حکم متفاوت صادر شده است، چیست؟

احمد: چنان که می‌دانیم عالم در آنچه به مردم می‌گوید مورد اطمینان است و فتوای او گویا از سوی پروردگار امضا شده است بنابراین باید از خدا بترسد و فتوای درست بدهد. لکهنوی شیعه در اساس [الأصول ص 51] می‌گوید: «احادیثی که از ائمه روایت شده‌اند به شدت مختلف و متضادند، هیچ حدیثی نیست مگر آن که حدیثی دیگر مخالف با آن است، و هر روایتی روایت متضاد دیگری دارد و این باعث شده تا بسیاری از آنان که ناقص هستند از عقیده حق باز گردند».

پس برادرم محمد! الآن چه می‌گویی آیا حق متعدد است و شکل و صورت آن فرق می‌کند و یا به صورت‌های متضادی بیان می‌شود؟

محمد: ولی هم مسلمین به اتفاق کتاب خدا را قبول دارند و هیچ کس انکار نمی‌کند که قرآن کریم اصل محکم و اساسی شریعت اسلامی است.

احمد: اما اینکه همه اتفاق دارند که قرآن اصل در قانون گذاری و تشریع است، این سخن درستی است برای کسی که به کمال قرآن معتقد باشد و باور داشته باشد که قرآن ناقص نیست. محمد: آیا می‌خواهی به این اشاره کنی که بعضی از مسلمین گمانی دیگر غیر از این در مورد قرآن دارند.

احمد: متأسفانه بله، گروهی از بزرگان مراجع شیعه چنین سخنی را گفته‌اند، و دوست دارم هر چه زودتر در مورد تحریف و وجود کاستی در قرآن بحث و گفتگو کنیم.

محمد: اگر این طور است که تو می‌گویی که مراجع شیعه گفته‌اند که قرآن کامل نیست و به راویان سنت اعتماد نداریم پس چنین استنباط می‌کنم که تو می‌خواهی به من بگویی که مصادر تشریع ما واضح و روشن نیستند!

احمد: واقعیت و تاریخ تو را به پذیرفتن این قضیه وا می‌دارد نه من! اگر گروهی از شیعیان معتقدند که در قرآن اضافه شده و چیزهایی از آن کم گردیده و سنت نبوی فقط

همان چیزی است که از طریق اهل بیت به ما رسیده و اصحاب به جز حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام و سه یا پنج صحابی دیگر بقیه هم منافق هستند، پس بعد از چنین عقیده‌ای چگونه می‌توانی به من بگویی که اصول واضح و روشن هستند و در آن تناقضی وجود ندارد؟ و علاوه بر این در روایات شیعه اسناد مورد تحقیق قرار نمی‌گیرند و تصحیح و تضعیفی نیست پس چگونه اصلی هست که برادر شیعه می‌تواند در گرفتن احکام شرعی بر آن اعتماد کند؟

محمد: ولی علما و مجتهدان بزرگی هستند که از گفتن آشکار حق باکی ندارند.

احمد: شخصیت‌ها عوض می‌شوند اما دین و شریعت باقی است.

و اقوالی که قابل قبول نیستند و سندی برای ثبوت آن وجود ندارد و در حقیقت: ﴿كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا﴾ [النور: 39]. همانند سرابی در زمینی هموار است که تشنه، آن را آبی می‌پندارد، تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد، نمی‌توان چنین سخن‌های بی‌پایه‌ای را فقط به خاطر آن که فلان مجتهد یا ... گفته است پذیرفت.

و به نظرم گفتگوی ما را ادامه دهیم و کامل کنیم اگر دوست داشته باشی.

محمد: ما فقط برای فهمیدن حق با یکدیگر نشستیم و من به دنبال حق هستم.

احمد: به امید خدا.

رجعت

احمد: داستان آن مردی را که خداوند صد سال او را می‌راند و سپس باری دیگر او را زنده کرد مطالعه کردم و این داستانی است که سرشار از فواید و آموختنی‌هاست.

محمد: می‌دانم که به چه اشاره می‌کنی، گویا تو می‌خواهی در مورد رجعت باهم بحث و گفتگو کنیم.

احمد: درست است، در طی مطالعه بعضی از کتاب‌ها به این نتیجه رسیدم که این قضیه از اصول مهم مذهب شیعه است و از فروع نیست که اگر جاهل آن را نداند معذور شمرده می‌شود، چنان که ابن بابویه قمی در کتاب [من لا یحضره الفقیه 3/ 219] می‌گوید: «هر کس به بازگشت دوباره ما ایمان نداشته باشد از ما نیست» و بیان کرده اعتقاد به رجعت از ضروریات مذهب است.

محمد: چنان که من از یکی از علمای دینی شنیده‌ام این قضیه از فروع شمرده می‌شود و اگر مؤمن به آن باور نداشته باشد اشکالی ندارد.

احمد: در این مسئله نوعی پوشیدگی و خفا هست، ایمان داشتن به این قضیه سبب می‌شود تا به دنبال آن به مهدی ایمان داشت، و این قضیه تعلق زیادی به اصل ایمان داشتن به امامت دارد، چنان که در کتاب [أصل الشیعة وأصولها ص 35] آمده است: «آن از عقاید منحصر به فرد امامیه است». و همچنین بعد از این حالت مخالفان با این امر بیان شده و اشاره شده که مومنان بوسیله همین باور از دیگران مشخص می‌شوند.

محمد: خوب اگر از ضروریات مذهب شیعه رجعت باشد چه اشکالی دارد؟

احمد: آنان که به رجعت ایمان دارند منتظر آن هستند تا با دیگران تصفیه حساب نمایند یعنی مظلوم از ظالم انتقام بگیرد، و می‌گویند که حسین علیه السلام قبل از روز قیامت مردم را مورد بازخواست و محاسبه قرار می‌دهد. چنان که در [بحار الأنوار 53/ 104-105] آمده است: امام منتظر حجره -یعنی خانه پیامبر و محلی را که در آن دفن شده است- را خراب می‌کند و کسانی را که آن جا دفن شده‌اند -یعنی ابوبکر و عمر- را بیرون می‌کند تا آن دو را به دار بیاویزد و مجازاتشان کند.

محمد: تو باید این روایات را مورد بررسی قرار دهی شاید ضعیف باشند یا از روی تقیه گفته شده‌اند.

احمد: کسی را سراغ ندارم که این روایات را تحقیق کرده باشد، و همچنین کسی را سراغ ندارم که در یکی از کتاب‌های معتبر شیعه بدون توضیح این روایات را رها کرده

باشد و این دلیل واضحی است برای اینکه آن‌ها این روایات را قبول دارند، و در شریعت اسلامی معلوم است که مرده وقتی داخل قبر گذاشته شد هرگز از قبرش بیرون نمی‌آید مگر به اذن خداوند در روز قیامت، و هر کس گرفتار اعمال خودش می‌باشد، و وقتی محمد ﷺ چنین اختیاری ندارد چگونه ما ادعا می‌کنیم که دیگران چنین می‌کنند؟ و باید دانست که روایاتی که در مورد رجعت هستند در قرون اخیر درست شده‌اند.

محمد: ولی تحقق این قضیه و امکان رخ دادن آن در شریعت ما مسلم است و قبول داریم که عیسی علیه السلام باری دیگر به زمین بر خواهد گشت.

احمد: بازگشت عیسی پیامبر خدا ثابت است، و دلیل بازگشت دیگران چیست؟ و به فرض اینکه بازگشت امکان دارد، پس چرا ما نمی‌گوییم که محمد ﷺ به دنیا باز می‌گردد تا امت را از گمراهی و فساد نجات دهد! اما می‌ترسم که این عقیده شیعیان مشابه عقیده یهودیان باشد که معتقدند که منجی که زنده و پنهان است بر می‌گردد و منتظر او هستند.

چنان که رضا مظفر می‌گوید مذهب شیعه از اذیان یهودیت و مسیحیت تحت تاثیر قرار گرفته است، بنابراین اگر به اعتقادات بسیار از فرقه‌های شیعه نگاه کنید خواهی دید که هر فرقه‌ای معتقد است که امام آن در آخر الزمان به دنیا باز می‌گردد.

محمد: آیا تو می‌خواهی بگویی که خروج مهدی در آخر الزمان واقعیت ندارد؟ احمد: آنچه من گفتم و آنچه تو می‌گویی خیلی فرق می‌کند، مهدی که پیامبر ﷺ به آن خبر داده از احادیث صحیح وضعیت و قضیه او معلوم است و نیز مشخص است که چه عقیده‌ای باید در مورد مهدی داشت، اما بحث رجعت چیزی دیگر است چنان که می‌گویند حسین به دنیا باز می‌گردد و در [بحار الأنوار 39/53] آمده است: «اولین کسی که زمین برای او می‌شکافد و به دنیا باز می‌گردد حسین بن علی علیه السلام است».

و به یاد گفته دکتر موسوی می‌افتم که در کتاب شیعه و تصحیح ص ۱۴۴ می‌گوید: «وقتی افسانه با عقیده و اوهام با حقایق مخلوط می‌شوند و در می‌آمیزند بدعت‌هایی پدید می‌آید که در یک زمان هم انسان را به گریه می‌اندازد و هم به خنده وا می‌دارد».

بنابراین برادر محمد! به شدت از عقاید تازه ایجاد شده در دین ما باید پرهیز کنیم، عقایدی که هیچ اصلی ندارند و فقط در ادیان باطل و تحریف شده ریشه دارند، چنین عقایدی مسلمان را به سوی تعطیل کردن احکام شرعی و مقدس قرار دادن افرادی که خود را نایب امام منتظر می‌دانند سوق می‌دهد و آنگاه افراد عامی در دین خود فریب خورده و سراب را حقیقت پنداشته و بیهوده پیروی می‌کنند.

تبرک

احمد: اموری برای پیامبر ﷺ ثابت است که مایه خیر و برکت بوده‌اند چون خود ایشان ﷺ دارای برکت بوده است و این چیزها ویژگی و خصوصیت پیامبر است اما تعجب من از کسانی است که این قضیه را تعمیم داده و می‌گویند این امر در همه نسل پیامبر است!

محمد: آیا تو می‌خواهی بگویی آل بیت پیامبر برکت ندارند و تبرک جستن به آنها جایز نیست؟

احمد: جایز بودن و جایز نبودن در این امور نیاز به دلیل دارد، و ما می‌دانیم که همه چیز پیامبر ﷺ از قبیل آب دهان مو، لباس و همه کارهایش مبارک بوده است، و در این هیچ بحث نیست اما دلایل چیست که ما این امر را بر بسیاری چیزهای دیگر تعمیم داده و بعد از وفات ایشان ﷺ آنها را با برکت می‌دانیم؟

محمد: تو می‌خواهی بگویی برکت پیامبر ﷺ فقط در دوران حیات او بوده است و بعد از حیات او برکتی ندارد؟

احمد: باید این قضیه را بیشتر توضیح دهیم تا منظور ما روشن شود، اصحاب به شدت علاقه مند چیزهایی بودند که متعلق به پیامبر بود از قبیل مو و ناخن و آب دهان و

حتی لباس‌های پیامبر، آن‌ها می‌خواستند به اذن خداوند از این چیزها برکت بجویند، و دلیل جایز بودن این امر مشخص است، اما چه دلیلی هست برای اینکه خاک قبر پیامبر وسیله‌ای بر شفا و طلب خیر و دفع زیان است؟ و اگر این کار جایز می‌بود اصحاب که در نزدیک قبر پیامبر ﷺ بودند و هیچ چیزی آن‌ها را از ورود به قبر پیامبر و دست زدن آن منع نمی‌کرد این کار را می‌کردند، و اگر جایز می‌بود اصحاب از قبور فرزندان پیامبر که در بقیع بودند، طلب شفا می‌کردند.

محمد: نظر شما در مورد اینکه خلیفه اول و دوم دوست داشتند در کنار پیامبر ﷺ دفن شوند چیست؟

احمد: این دوست داشتن به خاطر پیوند و برادری دینی بود که در دنیا داشتند. و به یکدیگر نزدیک بودند و همواره رفیق و همراه بودند بنابراین دوست داشتند که حتی قبرهایشان نزدیک به یکدیگر باشد، عمر در محضر همه اصحاب عباس را خواست تا دعا کند که باران ببارد پس چرا اصحاب به قبر پیامبر ﷺ رفتند و برای باریدن باران از او تبرک نجستند؟

محمد: شاید تو این آیه را فراموش کرده ای که خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ﴾ [البقرة: 248].

«و پیامبرشان به آنان گفت که نشانه پادشاهی او ...».

از این آیه به صراحت تبرک جستن ثابت می‌شود.

احمد: قبل از توضیح معنی آیه می‌خواهم از تو سوائی بپرسم و آن اینکه چرا شما همواره در امور عقیده از اخبار و حکایات بنی اسرائیل و غیره استدلال می‌کنید؟ آیا کارهای پیامبر ﷺ برای آن که تنها پروردگاران را بپرستیم برای ما کافی نیست؟

و باید از خود بپرسم کجا این آیه بر تبرک دلالت می‌کند؟ و به فرض اگر چنین دلالتی باشد باید بپرسم این برکت چه کسی بود؟ و به فرمان چه کسی بود؟ و در چه زمان بود؟

و برای آن که بدانی می‌گویم این واقعه در زمان بنی اسرائیل پیش آمد و بعد از آن که خداوند به پیامبرشان وحی کرد پیامبرشان آنان را به این کار دستور داد و باید از خود پرسیم آیا آیین و شریعت کسانی که پیش از ما بوده‌اند شریعت ما مسلمین است و از آن باید پیروی کنیم؟

پاسخ خیلی ساده و روشن است: آنچه ما را پیامبر ﷺ به آن فرمان داده باید از آن پیروی کنیم چنان که در مورد حجر الاسود و رکن یمانی برای ما بیان کرده است، پس ما بدون مخالفت باید فرمان او را بپذیریم.

محمد: چرا در مورد این قضیه که از فروع دین شمرده می‌شود این چنین جر و بحث طولانی باید بشود؟

احمد: این از امور اساسی عقیده است که مسلمان بداند سود و زیان به دست چه کسی است، چون عامی که معتقد است قبر امام از بیماری‌ها شفا می‌دهد و نیازها را بر آورده می‌کند خدا را رها می‌کند و متوجه آن قبر می‌شود، چنان که همه این امر را مشاهده می‌کنیم، و همچنین آنان که بعد از پدران خود می‌آیند دچار شرک می‌شوند و چیزهایی دیگر غیر از الله را به فرایند می‌خوانند و گمان می‌برند که کار خوبی انجام می‌دهند، پس بنابراین خطا و انحراف را در نطفه باید خفه کرد، و این وظیفه علما ربانی است که باید آن را انجام دهند و نیز هر کس خیرخواه مسلمین است موظف است که این کار را بکند.

شفاعت

احمد: بعد از بحث و مناقشه در مورد مهدی باید مفهوم ایمان داشتن به شفاعت در روز قیامت را مورد بررسی قرار دهیم.

محمد: چه چیز جدید در مورد این مسئله هست؟

احمد: چیز جدیدی در این موضوع نیست اما می‌خواهیم این قسمت را بررسی کنیم تا برای ما روشن شود آیا اجازه می‌دهی؟

محمد: کاملاً، خوشحالم.

احمد: شفاعت دارای شرایطی است که عبارتند از:

۱- راضی بودن خدا از کسی که برای او شفاعت می‌شود.

۲- راضی بودن خدا از شفاعت‌کننده.

۳- اجازه دادن خداوند به شفاعت‌کننده برای شفاعت کردن.

و همه این امور از این آیه استنباط می‌شود.

﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: 26].

«چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کار نمی‌سازد مگر بعد از آن که خدا (به شفیع) اجازه دهد و (از مشفوع له) راضی و خوشنود گردد».

و می‌فرماید:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَن ارْتَضَىٰ﴾ [الأنبياء: 28].

«و شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن کسی که خدا از او خوشنود است».

محمد: در این مسئله ابهامی نیست، بلکه از امور اساسی اعتقاد است که باید به آن ایمان داشت، و اضافه بر آنچه گفتی کارها و چیزهایی هست که شفاعت را ممکن می‌نماید.

احمد: بله مثل پیامبر ﷺ و ملائکه و روزه و قرآن و غیره، ولی ما باید قبل از پذیرفتن هر حدیثی در این مورد درنگ کنیم تا از صحت آن حدیث اطمینان یابیم و سپس بدان معتقد باشیم و به آن عمل کنیم و باید بدانیم که هیچ مخلوقی نمی‌تواند برای کسی شفاعت کند مگر آن که خدا به او اجازه بدهد.

و تنها چیزی که به مسلمان در روز قیامت فایده می‌رساند پیروی صادقانه از پیامبر ﷺ و اعمال صالحی است که خالص برای خدا انجام داده است.

محمد: آیا در این مفاهیم کسی از اهل اسلام به خطا رفته است؟
 احمد: تذکر دادن به معنی آن نیست که اشتباهی رخ داده بلکه برای آن است که از افتادن در اشتباه به خصوص اشتباه عقیدتی بر حذر داشته شود، مسلمان بیم آن را دارد که کسی نفهمد که شفاعت چگونه تحقق می‌یابد و ممکن است ولی یا امامی را در کنار قبری صدا بزند تا برایش شفاعت کند، یا به نزد عالم نمایی بیاید و آن عالم نما به عوام فتوا بدهد که هر کس فلان قبر را در فلان روز زیارت کند روز قیامت شفاعت بهره او خواهد شد، و یا اینکه هر کس از دوستان فلان امام باشد روز قیامت برایش شفاعت خواهد شد. ... و دیگر گفته‌هایی که می‌ترسیم در ذهن بعضی از عالم نماهای جاهل باشد و آن را برای عوامی که از هر کس بدون پرس و جو پیروی می‌کنند بیان کند.

مهدی

احمد: می‌بینیم که بسیاری از برادران شیعه به مهدی خیلی اهمیت می‌دهند.
 محمد: چطور؟
 احمد: خیلی‌ها بر چسب‌های سبز رنگی را پشت شیشه‌های عقب اتومبیل می‌چسبانند، و در مجالس عمومی و خصوصی از مهدی خیلی حرف زده می‌شود و در کتاب‌ها حرف‌های زیادی درباره او گفته شده است، آیا همه این‌ها نشانگر این نیستند که به این باور خیلی اهمیت داده می‌شود؟
 محمد: در مقابل بعضی از برادران اهل سنت را می‌بینیم هیچ توجهی و اهمیتی به مهدی منتظر نمی‌دهند، و این قضیه چنان که می‌دانی مورد اتفاق اهل سنت و شیعه است.
 احمد: در این مورد از همه جهت نصوص صحیحی وارد شده است، اما در مورد این قضیه اختلافات اساسی است که باید به آن اشاره کرد.

محمد: آیا ممکن است توضیح دهی؟

احمد: اهل سنت ایمان دارند که مهدی مردی از نسل پیامبر ﷺ است و اسمش محمد و اسم پدرش عبدالله است و تاکنون متولد نشده است و در آخر الزمان می‌آید و به همراه

عیسی بن مریم امت را علیه دجال رهبری می‌کند و حاکم مسلمین خواهد بود و خداوند او را منشاء خیر و برکات فراوانی قرار می‌دهد و او طبق شریعت پیامبر ﷺ حکمرانی خواهد کرد.

اما مهدی برادران شیعه فردی از نسل پیامبر است و اسمش محمد و اسم پدرش حسن است و مادرش کنیز است و می‌گویند در سال ۲۶۰ هـ به دنیا آمده است. و می‌گویند او در غاری در عراق به نام (سَرْمَن رَی) پنهان شده است، و گفته‌اند در کوه رضوی در مدینه پنهان شده است، و می‌گویند که وقتی او پنهان شد عمرش پنج یا شش سال بود و او با آن که پنهان شده است شیعیانش از علم و فتوایش محروم نمانده‌اند و می‌گویند او چهار نماینده دارد که با او ارتباط برقرار می‌کنند و علم و دانشی که نیاز دارند از او فرا می‌گیرند.

سپس در عصر حاضر قضیه دچار تحول گردید و مفهوم ولایت فقیه یا نایب مهدی پدید آمد.

و مهدی در آخر الزمان بعد از آن که دنیا آکنده از فساد است ظهور می‌کند تا عدل را در جهان بگستراند، منظور از گسترش عدالت کشتن همه مسلمین به جز شیعه هاست تا در جهان فقط شیعیان او باشند و حکومت کنند.

محمد: طبق آنچه تو گفتی موضوع کاملاً متفاوت است، با اینکه روایات وارد شده در کتاب‌های ائمه علامات مهدی و سیره پاک او و سبب پنهان شدنش را کاملاً بیان کرده‌اند. احمد: کسی سیره و رفتاری پاک دارد که خیر و نرمی و عدالت را می‌آورد و انسانی که بالاترین هدف او ریختن خون‌های مردم است چه امیدی به او هست؟ محمد: شاید تو سیره امام مهدی را با کسانی دیگر از حکام بنی عباس که اسمشان مهدی بوده اشتباه گرفته‌ای.

احمد: روایات صحیحی در کتاب‌های شیعه آمده که محمد بن حسن عسکری معروف به مهدی منتظر این کارها را می‌کند و اینک آن روایات را برای بیان می‌کنم:

در [الغیة نعمانی ص 231] از زراره روایت شده که می‌گوید به ابو جعفر علیه السلام گفت: «اسم او را برایم بگو -منظورم حضرت قائم بود- گفت اسم او اسم من است^۱. گفتم: آیا همان رفتاری را می‌نماید که پیامبر صلی الله علیه و آله داشته است؟

ابو جعفر گفت: هرگز نه ای زراره او رفتار پیامبر را انجام نمی‌دهد، گفتم: فدایت شوم چرا؟ گفت پیامبر صلی الله علیه و آله امنیت را می‌گستراند و دل مردم را به دست می‌آورد، اما حضرت قائم قتل می‌کند، و او در کتابی که با خود همراه دارد فرمان یافته تا مردم را به قتل برساند و وای برای کسی که قائم با او دشمنی نماید.

محمد: ولی دین براساس نیکویی و به دست آوردن دل‌های مردم و متحد کردن آنان بر محبت اهل بیت مبتنی است.

احمد: ای کاش این مهدی که منتظرش هستند رفتاری را در پیش می‌گرفت که تو می‌گویی، اما این مهدی کینه‌ها را از دل شیعیان بیرون می‌آورد و عقده دلشان را خالی می‌کند چنان که در روایتی که عاملی در [وسائل الشیعة 60/11] و بحرانی در [الحدائق 155/18] آن را بیان کرده آمده است: «... اگر از این نمی‌ترسیدیم که اگر کسی از شما فردی از آنان را بکشد در مقابل آن کشته می‌شود شما را به کشتن آن‌ها امر می‌نمودیم اما از آن جا که یک نفر شما از هزار نفر آن‌ها و بلکه از صد هزار نفر آن‌ها بهتر است شما را چنین دستوری نمی‌دهیم و این کار به عهده امام قائم است».

محمد: ولی برادرم احمد! تو می‌دانی که شیعه و سنی با همدیگر برادرند و به یکدیگر احترام می‌گذارند و به عالم و عامی و کوچک و بزرگ احترام قائلند.

احمد: ای کاش قضیه این طور بود و فقط علما به یکدیگر احترام می‌گذاشتند، اما روایات برای ما روشن می‌کنند که گویا شیعه در انتظارند که روزی از علمایی که مخالف

۱- ببینید محمد باقر اسم مهدی را نام نمی‌برد چون در عقیده شیعه به صراحت ذکر کردن اسم مهدی جایز نیست و گاهی مرتکب این کار نزدیک است کافر قرار داده شود.

شیعه هستند انتقام بگیرند، چنان که در روایت زنجانی در [حدائق الأنس ص 104] از امیر المؤمنین روایت شده که گفت: «و فقهای آنها به آنچه بخواهند فتوا می‌دهند و قاضیان آنان چیزهایی می‌گویند که نمی‌دانند و بیشترشان به دروغ شهادت می‌دهند، هر گاه امام قائم ظهور کند از اهل فتوا انتقام خواهد گرفت».

محمد: برادرم احمد! با همه آنچه که می‌گویی، شاید دشمنان اهل بیت چنین روایاتی را از خود ساخته و جای داده‌اند.

احمد: برادرم محمد! تا کی از گمان و شاید دلیل بگیریم، چنین روایت‌هایی در کتاب‌های معتبر شیعه به کثرت وارد شده‌اند، و گذاشتن این روایات به گونه ای که هستند بدون آن که مورد کاوش و بررسی قرار بگیرند و وضعیت سند آن بیان شود، سبب می‌شود تا ما یقین کنیم که علما با این روایات موافق هستند، سوگند به خدا اگر سیره پیامبر را بررسی کنیم می‌بینیم که او امت خود را حتی گناهکاران امت را دوست می‌داشته و نسبت به آنان مهربان بوده است، اما این مهدی که در کتاب‌های شیعه از او نام برده شده هیچ کس دوست ندارد با او روبرو شود چون همه از او می‌ترسند، چنان که نعمانی در کتاب [الغیبة ص 233] از محمد بن مسلم روایت می‌کند که گفت از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «اگر مردم می‌دانستند که قائم وقتی ظهور کند چه کار می‌کند بیشترشان دوست می‌داشتند که او را نبینند چون او مردم را می‌کشد، او از قریش آغاز می‌کند شمشیر را از آنها می‌گیرد و بر آنها شمشیر می‌کوبد تا اینکه بسیاری از مردم می‌گویند این از آل محمد نیست و اگر از آل محمد می‌بود رحم می‌کرد».

محمد: شما با این موافق هستی که مهدی وجود دارد و ظهور او مایه خیر و برکت برای مسلمین است.

احمد: علمای معتبر گفته‌اند که مهدی وجودی ندارد و به هیچ کسی از سوی او فایده‌ای دینی یا دنیوی نرسیده است، بلکه اعتقاد به وجود او سبب شر و فساد بی‌شماری شده است و نمونه‌اش روایت‌هایی است که علمای شیعه بیان کرده‌اند.

محمد: آیا تو می‌خواهی بگویی که امام مهدی وجودی ندارد و هنوز به دنیا نیامده است؟!

احمد: در [أصول الكافي 1/ 503] و کمال الدین ص ۹۳ ص ۹۶ و در تاریخ طبری ۲۶/۱۳ آمده است که حسن بن علی بن محمد وقتی وفات یافت فرزندی نداشت و زن یا کنیزی نداشت که حامله باشد و با تفصیل بیان کرده‌اند که امام حسن عسکری فرزندی به نام محمد یا مهدی منتظر نداشته است.

محمد: با این روایت بحث و گفتگوی ما در مورد مهدی به پایان می‌رسد.

احمد: عجیب‌تر از آن این است که طبق روایات کتاب کافی به مهدی در غار عرضه شد و او آنچه را که در آن هست تایید کرده و گفته است: «این کتاب برای شیعیان او کافی است» و حال آن که در الکافی روایتی آمده است که به وجود مهدی طعنه می‌زند!! و همچنین اختلاف در مورد مکانی که او در آن پنهان شده است بر تناقض دلالت می‌نماید، یک روایت می‌گوید که او در سامراء پنهان است و روایتی دیگر می‌گوید که در طیبه مدینه منوره است و روایتی دیگر می‌گوید نزدیک مدینه در کوه رضوی پنهان شده است، و هیچ تحقیقی در مورد صحیح و ضعیف این قضیه صورت نگرفته است.

محمد: در مورد دعای عجل الله فرجه چه می‌گویی؟

احمد: ما موظف هستیم تا به گفته‌ها و کارهایی که از پیامبر ﷺ ثابت است عمل کنیم، و شریعت با وفات پیامبر کامل گردیده است، پس مهدی چه چیزی در دین ما اضافه می‌کند؟! و کدام کمبود را جبران می‌نماید؟ و باید از خود پرسیم آیا منظور ما همان مهدی است که ناصبی‌ها را که به ولایت و امامت امیر المؤمنین ﷺ ایمان ندارند خواهد کشت تا دنیا را سرشار از عدالت کند چون دنیا آکنده از ظلم و ستم ناصبی‌ها و عوام است چنان که بعضی از عالم نماها ادعا می‌کنند؟!

یا اینکه عدالت و خیر را در میان همه مردم خواهند گستراند؟ و آیا شریعت و مصالح مسلمین را به خاطر امری عیبی و موهوم تعطیل کنیم، یا اینکه مسلمان در عبادتی که از پیامبر ﷺ آموخته شده باید بکوشد؟! و دین را خدا برای ما کامل گردانده است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

[المائدة: 3].

«امروز دین را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما پسندیدم. و مسلمان باید دعا کند که خداوند اوضاع مسلمین را سامان دهد».

ابو طالب

محمد: تعجب می‌کنم از کسانی که آل بیت پیامبر ﷺ را یاد می‌کنند و یادی از عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خدمتگزارانش و اطرافیانش نمی‌نمایند.

احمد: اگر کتاب‌های تاریخ و همچنین کتاب‌های حدیث را بررسی کنیم خواهیم دید که حدود زیادی به این موضوع پرداخته شده و به وضوح از خانواده پیامبر ﷺ قبل از هجرت و بعد از هجرت سخن گفته شده و بیان شده که چه کسی پیامبر ﷺ را یاری کرده و چه کسی کفر ورزیده و از پیامبر پیروی نکرده است مانند عموهای پیامبر ابو طالب و ابو لهب که به پیامبر ایمان نیاوردند.

محمد: چه می‌گویی؟ آیا در مورد کسی که پیامبر ﷺ را یاری کرد و از او دفاع نمود و نگذاشت کفار برادر زاده‌اش را اذیت و آزار برسانند و کارهایی کرد که بسیاری از انجام دادن آن عاجز بودند شک و تردید داری؟ آیا به خود جرأت می‌دهی که چنین سخن زشتی در مورد او بگویی با اینکه او بر دین ابراهیم بود! و پیامبر ﷺ در مورد او فرمود: «قریش مرا اذیت نکردند مگر بعد از آن که ابو طالب وفات یافت؟».

احمد: کارهای ابو طالب در تاریخ بیان شده و مشخص است، و هر فرد زمانی مسلمان شمرده می‌شود که شهادتین را به زبان بیاورد، و همان طور که از بعضی از احادیث بخاری برای اثبات آنچه دوست داریم استدلال می‌کنیم چرا انصاف نمی‌کنیم و حق را کامل بیان نمی‌کنیم نه اینکه نصف آن را بگوییم و نصف آن را رها کنیم؟

محمد: منظورت چیست؟

احمد: در بخاری در «باب قصة أبي طالب» حدیث عباس روایت شده که او پیامبر را در مورد عمویش پرسید پیامبر فرمود: او در آتش جهنم است و اگر من نمی‌بودم او در پایین‌ترین طبقه جهنم می‌بود.

محمد: ابو طالب خودش اقرار کرد که او ایمان دارد و گفت:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم حتى أوسد في التراب دفينا
سوگند به خدا که با گروه خود دستشان به تو نخواهد رسید مگر آن که به خاک سپرده شوم.

ولقد علمت بأن دين محمد من خير أديان البرية ديناً
و من دانستم که دین محمد از همه ادیان جهانیان بهتر است.

احمد: تکمله اشعار این است:

لولا الملامة أو حذاري سبة لوجدتني سمعاً بذلك مبينا
اگر سرزنش نبود و از ناسزای مردم بر حذر نمی‌کردم مرا می‌دیدى که آن را آشکارا می‌پذیرفتم.

و همچنین آمده است که او گفت:

فوالله لولا إن أجمي بسبة تجر على أشياخنا في المحافل
سوگند به خدا اگر در مجالس به بزرگان ما ناسزا گفته نمی‌شد.

لكننا تبعناه على كل حالة من الدهر جداً غير قول التهازل

ما به هر حال به صورت جدی از او پیروی می‌کردیم.
 محمد: پس تو اقرار می‌کنی که عموی پیامبر ﷺ ایمان داشته است چون می‌دانسته است که برادر زاده‌اش پیامبر است؟
 احمد: هر کس چیزی را بداند به معنی این نیست که به آن ایمان دارد و از آن پیروی می‌کند.

و اگر چنین می‌بود باید ابلیس (شیطان) را مؤمن می‌دانستیم چون او از همه بهتر خدا را می‌داند، اما با وجود این او کاملاً از دایرة اسلام خارج است، بنابراین تصدیق قطعی قلبی و اقرار نشانه صحت ایمان است.
 پس قضیه واضح و روشن است و ابهامی در آن نیست. و اگر خانواده یا یکی از فرزندان یا یکی از همسران کسی کافر باشد به خود آن فرد زیانی نمی‌رسد، چون که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [فاطر: 18].

«و هیچ کسی بار گناه کسی دیگر را به دوش نمی‌کشد».
 و پیامبران با اینکه برگزیده‌ترین انسان‌ها بوده‌اند اینگونه مسائلی برای آن‌ها پیش آمده است و این عیبی در آنان شمره نمی‌شود و از جایگاه و مقامشان کاسته نمی‌گردد، چون که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: 56].

«تو کسی را که دوست داری هدایت نمی‌کنی ولی خداوند هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند».

محمد: نمی‌توانم بگویم که کسی که پیامبر را حمایت می‌کرده و پیامبر را دوست داشته است کافر بوده است!

احمد: ما نباید چنین چیزی را انکار کنیم چون این اتفاق برای پیامبران گذشته هم افتاده است. یکی از پسران نوح و همسرش در جهنم می‌باشند چون کافر بودند، پدر ابراهیم کافر بود.

و زن لوط علیه السلام جهنمی است، و سوره‌ای درباره‌ی عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده که ما او را دعای بد کنیم و او در آتش جهنم است، پس کار به دست خداست هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند و هر کس را که بخواهد گمراه می‌نماید.

محمّد: ولی کتاب‌های زیادی هست که این موضوع را یعنی اسلام ابو طالب عمومی پیامبر را بیان می‌کنند!

احمد: دین ما براساس دلیل و قول صحیح مبتنی است و مبتنی بر عاطفه و احساسات نیست، بنابراین هر چند در این مورد کتاب تالیف شود برای مسلمان یک سوال باقی می‌ماند که دلیل آنچه می‌نویسیم و می‌گوییم چیست؟

و شعری که در دوران جاهلیت فرد ناشناخته‌ای سروده است نمی‌تواند دلیل باشد بلکه دلیل گفته‌های خدا و گفته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله است، و هر چه از یکی از اصحاب رضی الله عنه ثابت است و کسی بر آن اعتراض نکرده می‌تواند دلیل باشد و غیر از این‌ها بقیه پوچ هستند، و برادرم محمد تو می‌دانی که یک نص صحیح به حکم خداوند هزاران کتاب باطل را می‌سوزاند و از بین می‌برد.

معاویه و یزید

احمد: سخن گفتن در مورد عدالت اصحاب ما را به سوی بحث و مناقشه در مورد اینکه بعضی از شیعیان اصحاب را ناسزا می‌گویند سوق می‌دهد.

محمّد: ولی برادران شیعه فقط از کسانی اظهار بی‌زاری می‌کنند که مستحق ناسزا و نفرین هستند به خصوص کسانی که بر اهل بیت تجاوز کرده‌اند مانند یزید و پدرش.

و در فتح الباری آمده که امام احمد بن حنبل را در مورد علی و معاویه پرسیدند او گفت: «علی دشمنان زیادی داشت و دشمنانش هر چند به دنبال عیبی برای او گشتند

عیبی نیافتند بنابراین کسی را که با او جنگیده بود تعریف و تمجید کردند تا اینگونه علیه علی توطئه کنند».

امام احمد بن حنبل با این سخن اشاره به این می‌نماید که فضائلی که برای معاویه به دروغ بیان می‌کنند حقیقت نداشته است، یعنی این توطئه دشمنان علی علیه السلام بوده است.

احمد: یکی از مشکلات هر بحث و گفتگو این است که در قضایای شرعی از احساسات و عواطف استفاده می‌شود، علامه ابن حجر عسقلانی شارح بخاری این روایت را ذکر کرده تا دلیل کسی را که می‌گوید: برای معاویه فضایی بیان نشده است را باطل کند، او بعد از این بلافاصله می‌گوید: بخاری در این ترجمه می‌گوید: «باب ذکر معاویه علیه السلام» و نگفته باب در بیان ذکر فضیلت و مناقب معاویه، چون در حدیث باب فضیلتی برای آن ذکر نشده است.

چنان که شهادت دادن ابن عباس به فقه معاویه و به اینکه او از اصحاب پیامبر بوده است نشانگر فضیلت زیادی است. و ابن حجر این جمله را در شرح حدیث «معاویه یک رکعت وتر می‌خواند و ابن عباس گفت اشکال ندارد او فقیه است» بیان کرده است. [فتح الباری 7/131] بنابراین شارح بخاری مقوله گذشته را که تو بیان کردی تایید نمی‌کند چون احادیث صحیحی در مورد امیر المؤمنین معاویه علیه السلام وارد شده است.

محمد: روایاتی که کارهای معاویه و پسرش را، با علی و فرزندش بیان میکند برای هر مسلمان آشکار است..

احمد: باید آنچه را که گفته می‌شود که معاویه و پسرش انجام داده‌اند با دقت به صورت ذیل بررسی کرد:

۱- معاویه در دوران امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه امیر شام بود و تا دوران خلافت علی رضی الله عنه از مقامش عزل نشد.

۲- آیا ثابت شده که معاویه قبل از خلافت علی کارهای بدی می‌کرده که به ایمانش طعنه وارد می‌شده است؟

۳- علت اختلاف معاویه با علی علیه السلام چه بود؟ آیا آن‌ها در یکی از ارکان اسلام باهم اختلاف داشتند یا در مسائلی اجتهادی باهم اختلاف نظر داشتند؟

۴- اگر آن دو در اموری اختلاف داشتند که امیر المؤمنین علی نمی‌توانست از آن دست بکشد پس چرا حسن بن علی کاری دیگر غیر از آنچه پدرش به خاطر آن جنگیده بود کرد؟ و در این صورت حسن با میل خودش امر مهمی را ترک گفته است.

۵- چرا پیامبر امانت نوشتن وحی را که بزرگ‌ترین امانت بود به معاویه سپرد؟ محمد: انسان تغییر می‌کند و هر گاه دنیا را دوست داشته باشد و بدان مایل باشد بر خلاف باطن خود در ظاهر چیزی دیگر نشان می‌دهد و این را ما کاملاً در فرزند معاویه یزید مشاهده می‌کنیم.

احمد: سخنانی را که دلیلی ندارند و فقط گمان هستند باید رها کنیم چون سبب می‌شوند ما دچار سوء تفاهم شویم، معاویه علیه السلام بیش از سی سال زمامدار شام بوده است و شامی‌ها دارای حکمت و نظر بودند، و مانند اهل کوفه نبودند که طبق روایتی که در [الإحتجاج طبرسی 2/ 290] آمده حسن بن علی می‌گوید: «سوگند به خدا به نظرم معاویه برای من از این‌هایی که ادعا می‌کنند که شیعه من هستند بهتر است، این‌ها خواستند مرا بکشند و کالایم را دزدیدند سوگند به خدا اگر از معاویه عهدی بگیرم که با آن خون خود و خانواده‌ام را حفاظت کنم بهتر از آن است که این‌ها مرا بکشند و اهل بیت و خانواده‌ام از بین بروند». و اختلاف امری طبیعی است که بین برادران در یک خانه پیش می‌آید.

چه برسد به اینکه افراد با فتنه‌ای روبرو شوند که اصحاب هیچ گاه مانند آن را ندیده بودند، و آن فتنه کشته شدن امیر المؤمنین عثمان بود که در مورد راه حل این فاجعه در میان اصحاب دیدگاه‌های مختلفی داشتند.

محمد: نظر شما در مورد کسی که به کشتن سردار جوانان اهل بهشت فرمان داده و اهل بیت پیامبر را در کربلا مورد اهانت قرار داده است چیست؟ آیا ما در برابر این عمل زشت سکوت اختیار کنیم؟

احمد: آنچه در زمان یزید اتفاق افتاد و کاری که لشکریان او انجام دادند او را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد به خصوص که او کسی را از لشکریانش مجازات نکرد، اما این سؤال اذهان را به خود مشغول می‌کند که:

۱- پیامبر ﷺ از کشته شدن نوه‌اش حسین و همچنین از کشته شدن علی خبر داد، و همچنین از آشتی که حسین بین مسلمین برقرار می‌کند خبر داد، پس لعنت فرستادن بر همه بنی امیه در هر سال چیست؟ و حال آن که در میان آن‌ها کسانی هستند که هیچ جرمی در حق علی مرتکب نشده‌اند؟

۲- روایت صحیحی که ثابت کند که لشکر یزید برای کشتن حسین ﷺ فرستاده شده بود کجاست؟ و آیا حمایت کردن دولت از فتنه و غوغاها به خصوص اگر از طرف اهل کوفه در عراق باشد جای اعتراض دارد؟

۳- با اینکه پیامبر ﷺ از کشته شدن حسین خبر داده است چرا ما را به انجام کار مشخصی بعد از کشته شدن حسین امر نکرد؟

آیا ما حسین را بیشتر دوست داریم یا پیامبر ﷺ؟ آیا ما بهتر می‌دانیم که بعد از چنین اتفاقاتی چه کارهایی بکنیم؟

۴- حسین ﷺ چنان که پیامبر ﷺ خبر داده از اهل بهشت است، پس چرا ما همواره برای او غم می‌خوریم و برای کسانی که از حسین برتر بوده‌اند چون علی و حسن و قبل از آن‌ها پیامبر چنان ناراحت نمی‌شویم؟

۵- حسین را چه کسانی کشتند؟

این سوال مهمی است که آیه الله العظمی محسن الامین آن را پاسخ می‌دهد او در [أعیان الشیعة ۱/ 26] از ابی جعفر محمد بن علی باقر روایت می‌کند که در مورد اینکه

مسئول خون نوه پیامبر کیست می‌گوید: «سپس با فرزندش حسن بیعت شد آنگاه به او خیانت شد و اهل عراق به او حمله کردند و با خنجر پهلوی او را زخمی کردند و لشکر او غارت شد بنابراین او با معاویه صلح کرد و خون خود و اهل بیت خود را محفوظ گرداند».

سپس بیست هزار نفر از اهل عراق با حسین بیعت کردند و آنگاه به او خیانت کرده و در حالی که بیعت او بر گردنشان بود علیه او شوریدند و او را به قتل رساندند؟ پس نصوص در مورد معاویه رضی الله عنه و همچنین پسرش یزید واضح و روشن هستند، و نباید عاطفه باعث شود تا انسان چشمانش را در مقابل حق ببندد و از آن خود را به بی‌خبری بزند تا آنچه را دوست دارد بگیرد؛ از این رو [الکشی ص 253] از امام صادق روایت می‌کند که گفت: «اگر قائم ما ظهور کند نخست شیعیان دروغگوی ما را به قتل می‌رساند».

محمد: اگر مسلمین برای کسی که او را دوست دارند اظهار ناراحتی کنند آیا به خاطر این کار مورد ملامت قرار می‌گیرند؟ یا اینکه از سخن تو چنین می‌فهمم که شما از اهمیت واقعه شهادت حسین رضی الله عنه می‌کاهی؟

احمد: هرگز من سخنی به زبان نمی‌آورم که با آن از جایگاه کسی از اهل بیت بکاهم که ما او را دوست داریم، اما این شیوه ایست که در مورد هر کسی که ما دوست داریم باید در پیش بگیریم و همچنین در مورد کسانی که از آن‌ها نفرت داریم باید همین شیوه را به کار بگیریم زیرا آسمان‌ها و زمین با میزان عدالت بر پا شده‌اند و ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست می‌داریم چون پیامبر را دوست داریم و از خداوند می‌خواهیم که ما را با این گروه مبارک در بهشت برین حشر کند و با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بگرداند.

همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

محمد: در مورد موضوع عدالت اصحاب و راوی اسلام ابو هریره بحث و گفتگو کردیم پس چرا در مورد قضیه همسران پیامبر که ابهاماتی در مورد آنها هست بحث نکنیم؟

احمد: جایگاه همسران پیامبر در دل مؤمنان معلوم است، پس ابهام در کجاست؟
محمد: بعضی از آنها بعد از وفات پیامبر ﷺ به دنیا گرایش یافتند و مردم را علیه امیر المؤمنین علی علیه السلام شوراندند، و با وجود این حقیقت بعضی از برادران اهل سنت را می بینیم که حقایق را انکار می کنند.

احمد: قبل از آن که در مورد آنچه می گویی گفتگو کنیم باید قاعده بزرگی را به یاد بیاوریم و آن اینکه خداوند این زنان را برای پیامبر ﷺ انتخاب کرده بود و پیامبر را از آن که در مورد آبرو و ناموسش مورد طعنه قرار بگیرد محفوظ کرده بود و خداوند همسران پیامبر را مادران مؤمنان نامیده است چنان که می فرماید:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: 6].

«پیامبر از خود مومنان نسبت بدانان اولویت بیشتری دارد و همسران پیغمبر مادران مومنان محسوبند».

محمد: در این مجادله ای نیست.

احمد: با توجه به این به تو می گویم که برادرم اگر مادر نسبی انسان مرتکب اشتباهی می شود انسان سعی می کند کار او را توجیه نماید و او را معذور بداند، پس وظیفه ما در برابر مادران دینی ما و همسران پیامبر ﷺ چیست؟

منافقان به عایشه رضی الله عنها تهمت زدند سپس خداوند پاکی او را بیان کرد و به ما آموخت که او از چنین آلودگی هایی بسیار دور است و همچنین ما مسلمان ها را از اینکه به مسلمانی تهمت بزنیم به شدت بر حذر می دارد چنان که خداوند متعال می فرماید:

﴿يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [النور: 17].

«خداوند به شما اندرز می‌دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز به [انجام گناهی] مانند آن باز نگردید».

پس آنان که مومن نیستند باز هم به ام المؤمنین تهمت می‌زنند.

محمد: هرگز فرد مؤمنی چنین کاری را نمی‌کند.

احمد: پس در مورد کسی که در کتابش می‌گوید که عایشه رضی الله عنها می‌خواست با عبدالرحمان بن عوف ازدواج کند چه می‌گوییم؟ یا اینکه آیات را اینگونه تفسیر می‌کند و می‌گوید منظور از زن نوح و زن لوط عایشه و حفصه هستند، و یا کسی که با دعای زشت دو بت قریش ام المؤمنین را دعای بد می‌کند! آیا چنین کسی با دستور خداوند که به احترام گذاشتن به امهات المؤمنین فرمان داده مخالفت نکرده است؟

تهمت زدن به ام المؤمنین هنوز در بعضی کتاب‌ها به چشم می‌خورد کتاب‌هایی مانند تفسیر قمی (سوره تحریم)، و البرهان بحرانی ۲۵۸/۴، و در بیان السعادة از سلطان جنابذی ۲۵۳/۳ و در بحار الانوار مجلسی ج ۴۰ ص ۲.

محمد: آنچه می‌گویی درست است اما چرا ام المؤمنین از خانه‌اش بیرون رفت و با لشکری که علیه امیر المؤمنین علی به پا خاسته بود همراه شد؟

احمد: این سوال به جایی است، بهتر است در مورد برهه سخت و بحرانی آن زمان فکر کنیم و از خود بپرسیم: آیا وقتی آن اتفاق افتاد حق و باطل برای گروهی از مسلمین مشتبّه نشده بود؟ آیا نباید بعد از کشته شدن عثمان رضی الله عنه متحد می‌شدند؟ به خاطر این اجتهاد عایشه رضی الله عنها این بود که باید بیرون بیاید و وقتی او بیرون آمد علی در مدینه بود، ولی همچنان که قبلاً برای توضیح دادم آیا به خاطر این کار باید کسی را که خداوند ام المؤمنین نامیده لعنت کرد و ناسزا گفت؟

محمد: می‌گویند که او در کشتن عثمان دست داشته است.

احمد: چه کسی می‌تواند این اتهام را ثابت کند آن هم در زمانی که اهل عراق و اهل مصر فتنه‌ها به پا کرده بودند؟ و اگر این درست می‌بود آیا معاویه که خواهان گرفتن انتقام از قاتلان عثمان رضی الله عنه بود این را نمی‌دانست؟

محمد: پس وظیفه ما چیست که در اینگونه قضایا چه موضعی اتخاذ کنیم؟
احمد: قبل از همه چیز باید به خاطر بیاوریم که در مورد چه کسی حرف می‌زنیم، او کسی است که خداوند در مورد او می‌فرماید:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: 6].

«پیامبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویت بیشتر دارد و همسران پیغمبر مادران مؤمنان محسوبند».

پس آیا مسلمان راضی است که مادرش مورد عیب جویی قرار بگیرد؟ و نباید فراموش کنیم که او همسر محمد صلی الله علیه و آله است، و فرد عامی از مسلمین با تمام وجود از آبرو و ناموس خود دفاع می‌کند، آیا توهین کردن به همسر پیامبرمان را که طبق دستور خدا مادر هر مؤمنی است چیز ساده و پیش پا افتاده ای می‌انگاریم؟! و اینکه می‌گویند که ام المؤمنین مردم را علیه خلفا می‌شورانده است نیاز به دلیل دارد، و کتاب‌هایی که علیه اصحاب رضی الله عنهم نوشته شده‌اند باید مورد تصحیح قرار بگیرند.

محمد: از سخنان تو چنین می‌فهمم که ما باید از همه اشتباهات ام المؤمنین عایشه و دیگران چشم‌پوشیم و در آن وارد نشویم؟ احمد: تاریخ درست و واقعی را کسی نمی‌تواند از بین ببرد، اما فرد عاقل با احترام گذاشتن به پیشینیان از تاریخ درس می‌گیرد، و اشتباه بزرگان باید در دریای خوبی‌ها و نیکی‌های آنان ریخته شود تا به اذن خداوند از بین برود، و مومن باید بداند که انسان فقط زمانی به بیان اشتباهات گذشتگان می‌پردازد که بخواهد حقی را بیان کند یا باطلی را دفع نماید، و انسانی بی‌عقلی که به امهات المؤمنین می‌پردازد و زندگی پاک آن‌ها را زیر و رو می‌کند چه فایده‌ای می‌یابد. و گویا که زبان حال او می‌گوید که: به همسران پیامبرتان نگاه کنید که چه کارهایی کرده‌اند؟ و

چنین چیزهایی نباید نزد مرد عامی و در سخنانی‌ها بیان شوند خداوند دست‌های ما را از آلوده شدن به آن فتنه خطرناک محفوظ داشته است پس باید زبان‌های خود را نیز محفوظ بداریم.

از خداوند مسئلت می‌نماییم که مسلمانانی را که پیش از ما بوده‌اند پیامرزد و زبان‌های ما را از اینکه از آنان به بدی یاد کنیم حفاظت کند.

خمس

احمد: یکی از برادران شیعه را دیدم که با دادن مبلغی پول که آن را خمس می‌نامید خودش را به زحمت انداخته بود و می‌گفت این پول مانند زکات است اما زکات نیست. محمد: بله، کاری که او کرده این آیه آن را بیان می‌کند:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الأنفال: 41].

«بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی القربی ... است».

احمد: اما آیه این را نمی‌گوید که مقدار مشخصی از درآمد روزمره مسلمان به نام خمس پرداخت شود.

محمد: آیه در سیاق نکره بر عموم دلالت می‌کند و همه چیزهایی را که مسلمان به دست می‌آورد شامل می‌شود.

احمد این آیه در سوره انفال آمد و در آغاز این سوره می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [الأنفال: 1].

«از تو درباره غنائم می‌پرسند بگو غنائم از آن خدا و پیغمبر است ...».

سپس به صورت مشروع در مورد غنیمت‌هایی که مسلمین در جنگ بدر به دست آورده بودند سخن گفته است. پس بنابراین قضیه به خاطر امری خاص است و عمومی نیست پس کجا به تعمیم تصریح شده است؟

محمد: اما این لغت همان مفهومی را می‌رساند که علمای شیعه از آن استنباط کرده‌اند یعنی فقط چیزهایی که در میان جنگ به دست می‌آیند غنیمت نیستند، بلکه همه چیزهایی که مسلمان در زندگی‌اش به دست می‌آورد خمس واجب است، و قرآن به زبان عرب‌ها نازل شده است.

احمد: اگر شما به فرهنگ‌های لغت مثل القاموس المحيط و مختار الصحاح مراجعه کنی خواهی دید که در این کتاب‌ها بیان شده که خمس در اموالی که در جنگ به غنیمت گرفته می‌شوند واجب است در امور عادی زندگی، و در این کتاب‌ها بیان نشده که هر آنچه مسلمان در زندگی‌اش به دست می‌آورد غنیمت شمرده می‌شود بلکه این چیزها سود و تجارت و کسب هستند.

و آنچه در قرآن به صورت اجمالی بیان شده سنت نبوی آن را توضیح می‌دهد، و در این مورد بخاری و مسلم از ابو هریره روایت می‌کنند که گفت: همراه پیامبر ﷺ به خیبر رفتیم و در آن جنگ طلا و نقره غنیمت نگرفتیم و بلکه کالا و غذا و پوشاک به غنیمت گرفتیم سپس به وادی رفتیم غلامی همراه پیامبر بود که مردی او را به ایشان ﷺ هبه کرده بود، وقتی اردو زدیم غلام پیامبر بلند شد که جهاز شتر پیامبر را پایین بیاورد ناگهان تیری به او اصابت کرد و مرد، ما گفتیم ای پیامبر خدا! شهادت او را مبارک باد، فرمود: هرگز چنین نیست، سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست پارچه‌ای که روز خیبر بدون اجازه برداشته بود او را در آتش قرار داده است. ابو هریره گفت: مردم هراسناک شدند و آن گاه مردی یک بند یا دو بند کفش را آورد، پیامبر فرمود: یک بند یا دو بند از آتش جهنم هستند. صدوق در [الفقیه 1/13] و طوسی در [التهدیب 1/348] و در [الإستبصار 2/56] از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که گفت از ابا عبدالله شنیدم که

می‌گفته: «خمس فقط و تنها در غنائم واجب است». و العاملی در [الوسائل 6/ 338] در «باب وجوب الخمس في غنائم الحرب» این حدیث را بیان کرده است.

محمد: آیا اگر مسلمان خمس مال خود را به فقرا و مستمندان و آل بیت پیامبر بدهد این کار او اشتباه است و به خاطر این کار عیب گرفته می‌شود؟ چرا ما نمی‌گذاریم آن‌ها کار خوب انجام دهند و به نیازمندان صدقه بدهند؟ و آن‌ها این کار را فقط به خاطر محبت پیامبر و آل پیامبر انجام می‌دهند.

احمد: وجوب چیزی دیگر است و نفل چیزی دیگر است، و اگر کسی بر مسلمین فرض کند و واجب بگرداند که مقدار مشخصی از درآمدهای خود را باید بپردازند این تطوع و کار خیر نیست. و کسی که زکات مال خود بپردازد ما او را به انفاق مالی دیگر ملزم نمی‌کنیم مگر آن چه خودش با میل خود به نیازمندان می‌دهد.

محمد: برادرم احمد! باید بدانی که خمس یا مالی که صدقه می‌کنیم ما آن را به مرجع دینی می‌دهیم که در زمان غیبت امام زمان او می‌تواند در آن مال هر گونه که می‌خواهد تصرف نماید، و او فردی است امانتدار و عالم و فراتر از آن است که درباره او گمان بد شود، بنابراین مال به او پرداخت می‌شود تا آن را در محل آن مصرف کند.

احمد: مقام وکیل امام قضیه ایست که موضوع بحث ما در اینجا نیست، چون مهدی شخصیتی است خیالی که در زمان ما و پیش از ما وجودی نداشته است، پس چگونه کسی نماینده و وکیل اوست؟!

و همچنین قضیه نیابت و وکالت از امام را همه علمای شیعه قبول ندارند، اردبیلی فتوا داده است که در زمان غیبت تصرف در خمس جایز نیست و علامه موسوی در کتابش التصحیح برداشت‌های بدی را که از این قضیه شده بیان کرده، برداشت‌هایی که افرادی خود را واسطه قرار می‌دهند و از عوام اموالشان را می‌گیرند و به دلخواه خود آن را مصرف می‌کنند و در مورد کاری که می‌کنند آن را مصرف می‌کنند و در مورد کاری که می‌کنند پرسیده نمی‌شوند.

و تو را سوگند به خدا برادر محمد آیا به گفته شما نماینده امام مهدی تاکنون ورقه و کاغذی به تو نشان داده است که در آن راههایی زکات و اموال تو در طی سالها صرف شده‌اند توضیح داده شده باشد؟

محمد: پناه به خدا که من امام را از چنین چیزی بیرسم؛ چون اگر از او بیرسم به معنی این است که صلاحیت و امانتداری او را زیر سوال برده‌ام!

احمد: اموالی که اهل سنت اتفاق می‌کنند در مورد کوچک تا بزرگ آن می‌پرسند و همراه به صورت رسمی پی‌گیری می‌شود تا کوچک‌ترین اشکالی پیش نیاید پس آیا پی‌گیری و دقت و پرسیدن به معنی شک کردن در امانتداری است؟ یا اینکه احتیاط و مواظب بودن است تا کسی مالی را به ناحق نخورد.

و اموالی که خداوند به پیامبرش ﷺ دستور داده که آن را از مسلمین بگیرد برای دادن آن به فقرا و مستمندان و کسانی که در آیه به عنوان مستحق زکات بیان شده‌اند نیازی ندارد و زکات‌دهنده می‌تواند آن را به هر کس که بخواهد و به هر صورت که بخواهد بپردازد، و ما مال را به کسی نمی‌دهیم که کار نمی‌کند و برای به دست آوردن روزی‌اش تلاش نمی‌کند و به بهانه اینکه او در مسئولیتش پرسیده نمی‌شود اموال هنگفتی به او داده می‌شود!

ازدواج موقت

محمد: بیا در مورد موضوعی بحث و گفتگو کنیم که همواره بین اهل سنت و شیعه مطرح می‌شود، و هر گاه مناقشه‌ای بین دو گروه انجام می‌شود باید در مورد آن موضوع بحث و گفتگو کرد.

احمد: این موضوعی که همیشه در مناقشه‌ها مطرح می‌شود چیست؟ محمد: قضیه ازدواج موقت و سوء تفاهمی است که برای برادران اهل سنت ما در این مورد پیش آمده و به حرام بودن آن فتوا می‌دهند.

احمد: ازدواج موقت یا صیغه چیزی است که حکم آن واضح و روشن است و در آن ابهامی نیست و حکم آن این است که چنین کاری ناجایز و حرام است.

محمد: سبحان الله! کاری را که پیامبر ﷺ جایز قرار داده، آنگاه شما می‌گویید حرام است، و همه روایت‌ها آنچه را من می‌گویم تایید می‌کنند، و این خلیفه دوم عمر بود که صیغه را حرام کرد، و حال آن که قرآن بیان می‌کند که صیغه جایز است چنان که می‌فرماید:

﴿فَمَا أُسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ [النساء: 24].

«پس هر کس از زنان که از او بهره برید، مهرشان را -به عنوان فریضه‌ای [مقرر] شده- به آنان بپردازید».

و در صحیح مسلم از جابر ﷺ روایت شده است که گفت: «منادی پیامبر به میان ما آمد و گفت: «منادی پیامبر به میان ما آمد و گفت پیامبر خدا ﷺ به شما اجازه داد که زنان را صیغه کنید».

احمد: در مورد دلایلی که ارائه کردی بحث می‌کنیم از جمله این دلایل یکی:

﴿فَمَا أُسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ [النساء: 24].

اگر آیه را از اول بخوانیم می‌دانیم که این آیه در مورد ازدواج دائم با زنانی است که مرد می‌تواند با آن‌ها ازدواج کند و برای او حلال هستند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مِمَّا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْلِفِينَ فَمَا أُسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ [النساء: 24].

«زنان شوهردار (بر شما حرام شده‌اند) مگر زنانی که (آنان را در جنگ دینی مسلمانان با کافران) اسیر کرده باشید که برای شما حلال می‌باشند این را خدا بر شما واجب گردانده است. و فراتر از این‌ها برای شما حلال گردیده که با [صرف] مال‌هایتان (از راه شرعی) از روی پاکدامنی نه از روی شهوترانی [می‌توانید با آنان] ایشان ازدواج کنید، پس

اگر با زنی ازدواج کردید و از او کام گرفتید باید که مهریه او را بپردازید و این واجبی (از واجبات الهی) است».

و معلوم است است که در مذهب شیعه کسی که ازدواج موقت کرده متأهل شمرده نمی‌شود چنان که اسحاق بن عمار می‌گوید: «موسی کاظم علیه السلام را در مورد مردی پرسیدم که کنیزی دارد و با آن همبستر می‌شود اگر این مرد زنا کند آیا متأهل شمرده می‌شود؟ گفت: بله.

گفتم اگر زنی را صیغه کند آیا متأهل شمرده می‌شود؟ گفت: نه، نکاح دائم فرد را متأهل می‌کند». [الوسائل 68/28] بنابراین در آیه ازدواج دائم بیان شده که از همدیگر بهره می‌برند و لذت می‌برند. اما منظور از مزدی که در آیه بیان شده مهریه زن است چنان که در آیه دیگر آمده:

﴿فَإِنْ كُنْتُمْ حُوهْنًا بِإِذْنِ أَهْلِيهِنَّ وَعَاقِبَتُهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾ [النساء: 25].

«با اجازه خانواده ایشان با آن‌ها ازدواج کنید و مهریه ایشان را بدهید».

و در ازدواج موقت اجازه گرفتن از خانواده و ولی شرط نیست.

محمد: اگر آن طور است که تو می‌گویی چه توضیحی در این مورد داری که خلیفه دوم عمر آن را در محضر اصحاب بعد از آن که جایز بود حرام کرد؟

احمد: این شبهه‌ای است که در ذهن بسیاری از مسلمین جای داده شده است، عمر رضی الله عنه چنین جراتی به خود نمی‌داد که در دین خدا چیزی را حرام یا حلال کند، و بلکه عمر رضی الله عنه طبق حدیثی که پیامبر فرموده بود و علی و دیگر اصحاب آن را شنیده بود ازدواج موقت را حرام می‌دانست، چنان که در کتاب‌های معتبر شیعه مانند [الإستبصار 142/3] و [التهذیب 251/7] و [الوسائل 512/21] از علی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر گوشت خرهای اهلی و ازدواج موقت (صیغه) را حرام کردند اما بعضی از علمای شیعه این حکم را نپسندیده‌اند، حر عاملی می‌گوید: «شیخ طوسی و غیره

این سخن علی را اینگونه توجیه کرده‌اند که او از روی تقیه چنین گفته است؛ چون مباح بودن صیغه از ضروریات مذهب شیعه است.

و آیا علی تقیه می‌کند و می‌گوید پیامبر چنین گفته است؟ آیا علی علیه السلام به دورغ سخنی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نگفته است؟

و این روایت خبری است و فتوایی نیست که امام به مخالف خود بدهد و با این فتوا خودش را از شر او در امان نگاه دارد.

و از علی علیه السلام ثابت است که او در مورد حج تمتع مخالفت کرد و به تقیه عمل ننمود، پس چرا در اینجا همانند قضیه حج تمتع به صراحت نگفت؟ پیامبر ازدواج موقت را ابتدا مباح اعلام کرد سپس آن را حرام قرار داد، سپس باری دیگر به آن اجازه داد سپس برای همیشه در سال فتح مکه آن را حرام اعلام کرد، و معلوم است که احادیث به همه اصحاب نرسیده‌اند، و از آن جا که زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه دوران جنگ‌های رده و استقرار کردن امنیت در جزیره عربی بود و این زمان حدود دو سال ادامه یافت و بعداً وقتی در زمان عمر وقتی همه چیز در جایش قرار گرفت عمر این حکم را برای مردم بیان کرد چون در میان مردم پدیدار شده بود.

محمد: آیا در دوران خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام این قضیه برای مسلمین روشن نگردید؟

احمد: در کتاب‌های تاریخ آمده که خلافت علی علیه السلام تقریباً چهار سال ادامه یافت و او در این مدت با لشکریان شام و خوارج جنگید و در مکه و مدینه و عراق و اطراف آن به جز شام او فرمانروایی می‌کرد، اما از او ثابت نیست که دستور عمر رضی الله عنه را در مورد ازدواج موقت لغو کرده باشد، و معلوم است که در مذهب شیعه عمل امام حجت است به خصوص وقتی دستش باز و دارای قدرت است و می‌تواند اوامر و نواهی الهی را بیان کند.

محمد: ائمه علیهم السلام به خاطر آن به این کار اجازه داده‌اند چون می‌دانسته‌اند که در بسیاری اوقات و در بسیاری جاه‌ها مردم به این کار نیاز پیدا می‌کنند.

احمد: در [الکافی 5/452] از علی بن یقطين روایت شده که گفت: ابا الحسن را در مورد ازدواج موقت پرسیدم او گفت: «چه کاری با آن داری به خداوند تو را از آن بی‌نیاز گردانده است».

و در [المستدرک 14/455] از عبدالله بن سنان روایت شده که گفت: ابا عبدالله را در مورد صیغه (ازدواج موقت) پرسیدم، فرمود: «خودت را به آن آلوده نکن»، و خمینی سخن زیبایی در کشف الاسرار ص ۲۸۰ دارد و می‌گوید: «اگر زنان و مردان زنا کار شلاق زده می‌شدند بیماری‌های تناسلی شیوع پیدا نمی‌کرد». پس چه نیازی هست به کاری که ما را دچار سوء تفاهم و اغراق می‌نماید؟!

محمد: اما صیغه دارای شرایط و ضوابطی هست که نمی‌گذارد که منجر به فساد شود، و به کسی که مجبور است یا مسافر است اجازه داده شده که صیغه کند.

احمد: برای صیغه هیچ شرایطی نیست، بلکه تناقض عجیبی در این قضیه هست و برای آن پاداشی بزرگ بیان کرده‌اند، در [الوسائل 21/16] از ابی عبدالله روایت شده که گفت: «هر کس صیغه کند و سپس غسل نماید خداوند از هر قطره آب غسل او هفتاد فرشته می‌آفریند که تا روز قیامت برای او استغفار می‌کنند، و کسی را که صیغه نمی‌کند تا روز قیامت لعنت می‌کنند». و دیگر امور خطرناک ازدواج موقت (صیغه). عبارتند از:

- ۱- جایز بودن صیغه با زن شوهردار: در [التهذیب 7/253] از فضل مولای محمد بن راشد روایت شده که گفت به ابا عبدالله گفتم: «من زنی را صیغه کرده‌ام، شک کردم که او شوهری دارد بنابراین بررسی کردم و دیدم که شوهر دارد چکار کنم؟ فرمود: چرا بررسی کردی؟»

۲- سن و سال زنی که با آن صیغه می‌شود مطرح نیست، چنان که در [تحریر الوسيلة 241/2] مسأله ۱۲ آمده است: «همبستر شدن با زن قبل از آن که نه ساله شود جایز نیست، خواه این زن صیغه‌ای باشد یا به صورت دایم با او ازدواج شده باشد، اما سایر لذت بردن‌ها مانند با شهوت دست زدن و به آغوش گرفتن و چسباندن ران به آن اشکالی ندارد حتی اگر دختری شیرخوار باشد»!!

۳- ازدواج موقت با زن مجوسی جایز است، در [الإستبصار 3/144] از ابی عبدالله روایت شده که گفت: «اشکالی ندارد که مرد زنی مجوسی را صیغه کند» و مجوسی‌ها اهل کتاب نیستند.

۴- صیغه کردن زن زانیه جایز است، در [التهذیب 7/485] و در [الوسائل ۲۱/۲۹] از اسحاق بن جریر روایت شده که گفت به ابا عبدالله گفتیم: «زنی در کوفه هست که به فاحشه معروف است آیا جایز است که من آن را صیغه کنم؟

گفت: آیا پرچمی زده - که نشانه فاحشه بودن آن باشد - گفتیم: نه، اگر پرچمی می‌زد حکومت او را می‌گرفت، گفت درست است او را صیغه کن. اسحاق گوید: سپس ابو عبدالله خودش را به سوی یکی غلامانش کج کرد و چیزی در گوشش گفت، بعد من غلامش را دیدم و به او گفتم: ابو عبدالله به تو چه گفت؟ گفت او به من گفت: اگر آن زن پرچمی به نشانه فاحشه کاری بر خانه‌اش می‌زد و اسحاق با او ازدواج می‌کرد اشکالی نداشت چون اسحاق او را از کار حرام به حلال می‌آورد.

و خمینی در [تحریر الوسيلة 2/292] فتوا داده است که صیغه کردن زن زانیه به زور و اجبار جایز است او می‌گوید: «می‌توان به زور زن فاحشه را صیغه کرد، به خصوص اگر از زنان زناکار معروف باشد».

و چگونه مسلمانی چنین کاری را می‌کند و حال آن که خداوند می‌گوید:

﴿وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: 3].

«و زن زناکار، او را جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نمی‌گیرد. این [امر] بر مؤمنان حرام شمرده شده است».

۵- وقت صیغه: صیغه مدت مشخصی ندارد و چنان که خمینی در [تحریر الوسيلة

2/290] می‌گوید: «صیغه برای مدت اندکی مثل یک شب و روز جایز است و

می‌توان برای کمتر از این صیغه کرد مثلاً برای یک یا دو ساعت».

محمد: ولی خوب این درست همان فساد است، و تو برادرم احمد! باید بدانی که تنها شیعیان صغیه را جایز قرار نداده‌اند. احمد: تنها شیعه هستند که صیغه را جایز قرار داده‌اند، و فقط شیعه امامی اثنا عشری این کار را جایز دانسته‌اند و بقیه مذاهب شیعه آن را ناجایز می‌دانند.

و اگر انسانی که دارای عقل سالمی باشد آیا همان ازدواج دایم که حلال و پاکیزه است را رها می‌کند و به این روی می‌آورد؟!

و چرا ما جوانان را به انجام دادن آنچه حلال و پاک است دستور نمی‌دهیم؟ کاری که خداوند آن را مایه محبت و آرامش و صاحب فرزند شدن قرار داده است، فرزندی که از پدر و مادرش خیر دنیا و آخرت را به ارث می‌برد، پس کسی که پاک است پاکی را دوست می‌دارد. خداوند همه ما را از پاکانی بگرداند.

وضوء

احمد: همیشه می‌بینم که به هنگام وضو پاهایت را مسح می‌کنی و حال آن که می‌دانی که این کار مخالف با چیزی است که در آیه وضوء بیان شده است؟

محمد: قرائت صحیح آیه بیان می‌کند که در وضوء پاها باید مسح شوند.

احمد: باید در مورد این قضیه به تفصیل بحث کنیم، چون اگر وضوی ما درست باشد نمازها درست خواهد بود خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ [المائدة: 6].

«ای مؤمنان هنگامی که برای نماز بپا خاستید صورت‌ها و دست‌های خود را همراه
آرنج‌ها بشوئید و سرهای خود را مسح کنید و پاهای خود را همراه با قوزک‌های آن‌ها
بشوئید».

کلمه ﴿أَرْجُلَكُمْ﴾ به دو صورت خوانده شده است به کسر لام که در این صورت
عطف بر مسح است و به فتح که عطف بر غسل است، و پیامبر ﷺ وقتی موزه به پا
نداشت پاهایش را تا قوزک‌ها می‌شست و اصحاب خود را به این کار فرمان می‌داد، و
وقتی موزه به پا داشت پاهایش را مسح می‌کرد چنان که در بخاری و مسلم از مغیره بن
شعبه روایت شده که او وقتی خواست موزه‌های پیامبر را بیرون بکشد فرمود: آن‌ها را
بگذار من پاهایم را پاک در آن‌ها کرده‌ام و بر موزه‌هایم مسح کرد.
محمد: احادیثی که در مورد شستن پاها آمده است طبق تصریح مراجع محترم ما ثابت
نیستند صحیح نمی‌باشند.

احمد: تصحیح و تضعیف بدون بررسی حالت راویان و متن حدیث صورت نمی‌گیرد،
و در مسند احمد از انس ﷺ روایت شده که مردی وضوء گرفت و به اندازه ناخن پایش
خشک مانده بود پیامبر به او دستور داد تا کامل و خوب وضوء بگیرد.
و احادیثی که کیفیت وضوء پیامبر ﷺ را بیان می‌کنند متواتر و در کتاب‌های حدیث زیاد
ذکر شده‌اند.

محمد: شاید این روایت‌ها ضعیف‌اند و برادران اهل سنت با شیعیان مخالفت کرده‌اند.
احمد: اگر به دلیل اینکه این روایات در کتاب‌های اهل سنت آمده‌اند شما آن‌ها را
ضعیف می‌دانید، بدان که در کتاب‌های شیعه هم شستن پاها ثابت است در کتاب
[الغارات ثقفی 1/ 244] و در [مستدرک الوسائل 1/ 44] آمده است که: علی در نامه‌ای
به محمد بن ابی بکر و اهل مصر نوشت: «... سپس وضوء، که اگر درست انجام شود نماز

را کامل می‌کند، وقتی وضوء می‌گیری دست هایت را تا میچ سه بار بشوی، و سه بار مضمضه کن و سه بار آب در بینی کن، و سه بار چهره‌ات را بشوی و سه بار دستهایت را تا آرنج‌ها بشوی، سپس سر خود را مسح کن و سپس پای راست را سه بار بشوی و سپس پای چپ را سه بار بشوی، من پیامبر ﷺ را دیده‌ام که این طور وضوء می‌گرفت، و آن حضرت ﷺ فرمود: وضوء نصف دین است».

و در کتاب [الإستبصار طوسی 1/ 65] از زیدبن علی روایت شده که علی بن ابی طالب فرمود: «نشستم که وضوء بگیرم، وقتی وضوء گرفتن را شروع کردم پیامبر خدا ﷺ آمد و به من گفت: آب در دهان خود کن و سپس در بینات آب بکن و سپس سه بار بشوی، و اگر دوبار بشویی هم کافی است، آنگاه دست هایت را شستم و سرم را دوبار مسح کردم گفت یک بار کافی است و آنگاه پاهایت را شستم فرمود: ای علی انگشتان پایت را خلال کن و جایی را برای آتش جهنم خشک مگذار».

و این روایت در [تهذیب الأحکام 1/ 93] و [وسائل الشیعة حر عاملی 1/ 296] نیز ذکر شده است.

محمد: آنچه از علمای معتمد و ائمه به من رسیده این است که همه احادیثی که در مورد شستن پاها آمده‌اند باطل‌اند و قابل اعتنا نیستند.

احمد: کتاب‌هایی که بیشتر ذکر شدند کتاب‌هایی است که در اختلاف به آن مراجعه می‌شود، و کتاب‌های معاصر که اغلب مؤلفان آن بهره‌اندکی از علم و دانش دارند مرجع و قابل اعتماد نیستند، و شستن پاها در صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه که [فروع کافی 3/ 53] می‌باشد آمده است در این کتاب از ابی عبدالله علی بن ابی طالب روایت شده که گفت: «اگر فراموش کردی و دست خود را قبل از صورت شستی، صورت خود را دوباره بشوی و سپس بعد از آن دستت را بشوی، اگر دست چپ خود را قبل از دست راست شستی دوباره دست راست خود را بشوی و سپس دست چپ را بشوی و اگر فراموش کردی که

سرت را مسح کنی و سپس پاهایت را بشوی»، و همچنین طوسی در [تهذیب الأحکام 99/1] این روایت را ذکر کرده است.

پس قضیه واضح است و برای فردی که دنبال حق است و از کسی پیروی نمی‌کند که همه چیز را انکار می‌نماید و به دنبال هوا و هوس خود است، در این مورد ابهامی نیست.

علی ولی الله

محمد: می‌بینم هر وقت برادران شیعه اذان می‌گویند سنی‌ها وقتی «أشهد أن علیاً ولی الله» را می‌شنوند اخم می‌کنند.

احمد: پاره از حقایق را برایت بیان می‌کنم که باید همواره مد نظر باشند:

۱- اذان عبادتی توقیفی است، و دعایی مخصوص در زمانی مخصوص برای کاری مخصوص و با کیفیتی مخصوص است، و کسی حق ندارد به آن اضافه و از آن کم کند، و به نیت و قصد بستگی ندارد که انسان چیزی را خوب بداند و به این ذکر مبارک اضافه کند.

۲- ولایت یعنی اینکه خداوند یکی از بندگان را به خاطر اطاعت از الله و پیامبرش دوست می‌دارد، و ولایت فقط منحصر به یک فرد نیست، چون برای تخصیص آن باید دلیل شرعی آورد، و نمی‌توان طبق احساسات فردی آن را تعیین کرد. و خداوند در قرآن تصریح کرده که او تعالی از اصحاب راضی و خوشنود است، پس آیا باید اسم آن‌ها را در اذان اضافه کرد؟

۳- بعضی به خاطر آن اسم علی علیه السلام را در اذان می‌گویند که بر او ستم شده و خلافت به زور از او گرفته شده است، باید پرسید که مورد ستم قرار گرفتن دلیل قانع کننده‌ای برای اضافه کردن به نصوص ثابت شرعی است؟ و اگر چنین می‌بود کمترین ستمی که به کسی روا داشته می‌شد هر چه می‌خواست به خدا نسبت می‌داد، و حال آن که خداوند می‌گوید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: 31].

«بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید خدا شما را دوست می‌دارد».

۴- در کتاب [مستمسک العروة الوثقى علامة الشيعة سيد محسن حكيم 5/ 437] آمده است: «اذان صحيح اين است، كه نبايد به آن اضافه و از آن كم شود و مفوضه كه لعنت خدا بر آنها باد چيزهايى را مانند «محمد وآل محمد خير البرية» به اذان اضافه کرده‌اند و در بعضى روايت‌هايشان آمده كه بعد از «أشهد أن محمداً رسول الله» دو بار «أشهد أن علياً ولي الله» گفته شود و بعضى به جاى اين مى‌گويند «أشهد أن علياً أمير المؤمنين حقاً» ترديدى نيست كه على ولي خدا و امير المؤمنين به حق است و محمد و آل او بهترين مخلوقات هستند، ولي اين كلمات جزو اذان نيستند. و همچنين اين روايت در كتاب «من لا يحضره الفقيه ابن بابويه قمي 1/ 188» ذكر شده است.

۵- اگر هر مسلماني در اذان اصولي را بگويد كه مى‌خواهد بيان كند بعد از سال‌ها از جملات كتابي ضخيم يا چندين جلد كتاب درست خواهد شد، و هيچ عاقلی این را نمی‌پذیرد!

پس بنابراین باید اذان را همان گونه گفت كه از پيامبر ثابت است، و همان طور كه مى‌دانيم اذان و نماز و وضوء از مشهور ترين عبادت‌هايى هستند كه در زمان پيامبر انجام مى‌شده‌اند و اصحاب عليه السلام اين چيزها را ياد گرفته بودند، پس چيزي براى آنها پنهان نمانده بود كه بعدها متوجه آن شوند.

محمد: خلفای ثلاثه این امر را نگذاشتند كه برای عموم مسلمين آشكار شود.

احمد: بعد از آنها امير المؤمنين علي عليه السلام به خلافت رسيد و تقريباً چهار سال حكومت كرد، چه چيز او را از اظهار اين امر باز داشت و حال آن كه او در كوفه ميان ياران و

پشتیبانان خود بود؟! آری تنها چیزی که او را از چنین کار منع کرد تمسک به حق بود که همان شیوه پیامبر و خلفای ثلاثه است.

بستن دست‌ها در نماز

محمد: نمی‌دانم چرا در نماز دست‌های خود را می‌بندید و دست راست را روی دست چپ می‌گذارید؟!

و حال آن که این کاری است که در شریعت ثبوتی ندارد.

احمد: مسلمان به یقین می‌داند که بهترین روش رهنمود محمد ﷺ است، و راجع به نماز حدیث صحیح پیامبر ﷺ را به خاطر می‌آید که فرمود: همان گونه نماز بخوانید که من نماز می‌خوانم.

و بدیهی است که معروفترین عبادتی که پیامبر ﷺ انجام می‌داد نماز بود، و اصحاب ﷺ روش نماز او را بیان کرده‌اند و گفته که باید دست‌ها را روی هم گذاشت چنان که بخاری در صحیح خود تحت باب «گذاشتن دست راست بر بالای دست چپ» از سهل بن سعد ﷺ روایت می‌کند که گفت: مردم امر می‌شدند که در نماز دست راست را بر ساعد دست چپ بگذارند. و همچنین در سنن ابی داود روایت شده که پیامبر ﷺ در نماز دست راست خود را بر دست چپ می‌گذاشت و سپس آن‌ها را بر سینه‌اش می‌بست، و امام احمد بن حنبل به روایت از قبیصه و او از پدرش روایت می‌کند که گفت: پیامبر ﷺ را دیدم که به راست و چپ سلام می‌داد، و او را دیدم که این را بر سینه می‌گذاشت، و یحیی راوی حدیث دست راست را بر دست چپ بالای مفصل گذاشت.

محمد: نظر تو درباره کسی که این کار را نمی‌کند چیست؟

احمد: بستن دست‌ها مستحب است و تا حدی نیست که مسلمین را برای آن سرزنش

کرد یا نسبت به آن‌ها توهین کرد، چنان که خمینی در کتاب [تحریر الوسيلة 1/ 186]

می‌گوید: «هر کس دست‌ها را در نماز ببندد چنان که دیگران - اهل سنت - می‌کنند کافر است و اگر به خاطر تقیه باشد اشکالی ندارد».

اما ما مثل او نیستیم و می‌گوییم بستن دست مستحب است و از ارکان و واجبات نماز نیست ولی مسلمان باید از مخالفت و عدم متابعت پیامبر ﷺ بر حذر باشد.

جمع کردن نمازها

احمد: می‌بینم که همیشه بدون عذر نمازها را جمع می‌کنی؟

محمد: اگر شیعه نمازها را جمع می‌کنند به خاطر این است که بعد از بررسی و تحقیق به این نتیجه رسیده‌اند که پیامبر ﷺ این کار را می‌کرده است، پس چرا بعضی از اهل سنت به این کار آن‌ها اعتراض می‌کنند؟ و کار شیعه دقیق با فرموده الهی است که می‌گوید:

﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

﴿٧٨﴾ [الإسراء: 78].

«به هنگام زوال خورشید تا [روی آوردن] تاریکی شب نماز بر پای دار. و نیز به قرآن خواندن فجر (نماز صبح) پایبند باش. بی گمان قرآن خواندن فجر (نماز صبح) با حضور فرشتگان است».

و همچنین کار شیعیان موافق با حدیثی است که مسلم در صحیح خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: «پیامبر ﷺ در مدینه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع کرد بدون آن که ترس یا بارانی باشد».

احمد: در احکام شرعی ما باید به منابع اصلی و فهم علما مراجعه کنیم، در تفسیر بیان السعاده اثر حاج سلطان جنابذ شیعی ۴۵۰/۲ آمده است: ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ یعنی نماز را به هنگام زوال آفتاب بخوان ﴿إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ و آن گاه که هوا خوب تاریک می‌شود و در روایات این را به نصف شب تفسیر کرده‌اند، و آیه اوقات نمازهای

ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بیان کرده است ﴿وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ﴾ یعنی هنگام جمع شدن در نماز صبح آنگاه که سپیده دم در افق نمایان می شود که اشاره به نماز صبح است. محمد: ولی خوب این با آن که پنج نماز هستند و دو در یک وقت خوانده می شوند و دو تای دیگر در وقتی جداگانه خوانده می شود مخالفتی ندارد.

احمد: آنچه تو می گویی کسی آن را می گوید که به اقوال بقیه علما نگاهی نداشته باشد، در تفسیر کنز الدقائق میرزا محمد مشهدی قمی ۵/۵۸۴ اوقات نمازها بیان شده اند، و در آن آمده است: «و در [من لا یحضره الفقیة] آمده است: که بکربن محمد از ابی عبدالله علیه السلام روایت می کند که گفت: با تمام شدن سرخی وقت عشاء آغاز می شود و آخر وقت آن تا نصف شب است».

سپس مشهدی می گوید: و در الکافی ... از یزید بن خلیفه روایت شده که گفت به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: «عمر بن حنظله از سوی تو وقتی را برای ما مشخص کرده است، ابو عبدالله علیه السلام گفت: او دروغ نمی گوید، گفتم: او گفته است که تو گفته ای: اولین نمازی که خدا بر پیامبرش فرض گرداند ظهر بود و خداوند فرمود: ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى عَسَقِ الْإِيلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ﴾ نماز را چنان که باید بخوان به هنگام زوال آفتاب تا تاریکی شب و نماز صبح را بخوان بی گمان نماز صبح (توسط فرشتگان) بازدید می شود.

بعد از زوال آفتاب می توانی نفل بخوانی سپس تا آن که سایه به اندازه قامت یک نفر برسد آنگاه آخر وقت ظهر است، و وقتی سایه به اندازه قامت یک نفر رسید وقت عصر داخل می شود و همچنان وقت عصر ادامه دارد تا اینکه سایه دو برابر قامت فرد می شود و این غروب است، گفت راست گفته است.

و به تفسیر [کنز الدقائق ۵/ 486] مراجعه کنید که در آن جا بیان شده که حسن بن عبدالله از پدرش تا برسد به علی نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله حکمت این را که خداوند چرا نمازها را در پنج وقت قرار داده برای بنی اسرائیل بیان کرد.

محمد: در مورد حدیث ابن عباس که پیامبر ﷺ بدون عذر نمازها را جمع کرد چه می‌گویی؟

احمد: آنچه می‌گویی درست است اما با نمازهای پنجگانه ربطی ندارد، و ما باید امور ذیل را همواره به خاطر داشته باشیم:

۱- نماز از معروف ترین عبادت‌هایی است که پیامبر ﷺ آن را انجام داده است بنابراین در شرایط و ارکان و واجبات آن برای اصحاب هیچ ابهامی وجود نداشت.

۲- کار پیامبر ﷺ مجمل یا عامی را که در قرآن هست توضیح می‌دهد و تخصیص می‌دهد و اوقاتی که در آیه ذکر شده‌اند اوقات اساسی هستند یعنی نمازی هست که در روز انجام می‌شود و نمازی هست که در شب انجام می‌شود و نمازی هست که در بین شب و روز یعنی در صبح انجام می‌شود.

۳- حدیث ابن عباس رضی الله عنه در این مورد واضح است که او حالاتی را بیان کرده که در آن جمع کردن نمازها مباح است و از جمله حالت‌هایی که می‌توان در آن نمازها را جمع کرد حالت خطر و ترس و هنگام باران است، و وقتی پیامبر ﷺ کار جدیدی انجام داد و ابن عباس علت آن را چنین بیان کرد «او می‌خواست بر امت خود سخت نگیرد».

محمد: از این چنین بر می‌آید که اگر کسی با اقتدا به پیامبر ﷺ نمازها را جمع کند قابل ملامت و سرزنش نیست.

احمد: از رخصت باید به اندازه آن استفاده کرد، و همیشه بدون عذر جمع کردن نمازها مخالفت با عملی است که پیامبر ﷺ همیشه آن را انجام می‌داد، و دلیلش روایتی است که در [الوسائل 2275] آمده است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در نامه‌ای به محمد بن ابی بکر که از طرف امیر المؤمنین فرماندار مصر بود نوشت: «مراقب نماز خود باش، تو پیشوای قومت هستی، نماز را سر وقت بخوان و قبل از وقت آن را نخوان و به خاطر

گرفتاری و کار آن را به تأخیر مینداز، مردی از پیامبر ﷺ در مورد اوقات نماز پرسید ﷺ پیامبر فرمود: جبرئیل نزد من آمد و به من نشان داد که وقت ظهر وقتی است که آفتاب زوال می‌شود، و سپس وقت نماز عصر را به من نشان داد و سایه هر چند به اندازه خودش بود سپس نماز مغرب را وقتی که خورشید غروب کرد خواند، سپس بعد از پنهان شدن شفق عشاء را خواند و سپس نماز صبح را در حالی که هوا تاریک و ستارگان نمایان بودند خواند، پس در این اوقات نماز بخوان و به سنت معروف و راه روشن پایبند باش» وقتی این روایات بر کار صحیح دلالت می‌کنند، پس بنابر چه اساسی شیعیان همیشه بین نمازها جمع می‌کنند؟!

و بعضی ادعا می‌کنند که علی ﷺ خورشید را از مغرب به عقب برگرداند تا نماز عصر را بخواند، پس این هم دلیلی است که عصر باید به تنها خوانده شود و با ظهر جمع نگردد.

و آیا از نشانه‌های وحدت و همدلی این نیست که کارها و افعال ظاهری یکی باشند؟

ساختن مساجد

محمد: تعجب می‌کنم چرا بعضی از برادران اهل سنت همیشه با برادران شیعه مخالفت می‌کنند و اجازه نمی‌دهند شیعیان برای خود مسجد بسازند!

احمد: من هم تعجب می‌کنم چرا همواره برادران شیعه از حکومت می‌خواهند که به آن‌ها اجازه دهد تا برای خود مسجد بسازند!

محمد: سبحان الله آیا شما نمی‌خواهید که در مساجد یاد خدا شود و خداوند در آن عبادت شود؟!

احمد: با توجه به گفتگویی که میان ما انجام شد آیا احساس می‌کنی که اهل سنت و شیعه باهم اختلاف دارند؟

محمد: طبق دلایلی که تو بیان کردی الحمدلله فرقی ندارند.

احمد: پس چرا باید مسجد شیعیان جدا از مسجد سنی‌ها باشد و با توجه به مناقشه‌ای که میان ما انجام شد تو می‌دانی که دین یکی است پس چرا متفرق شویم؟

محمد: آیا به گمان شما اگر برادران شیعه وارد مسجدی از مساجد سنی‌ها بشوند از آن‌ها استقبال می‌شوند؟

احمد: قسم می‌خورم که هر کس وارد خانه خدا بشود و بخواهد خدا را طبق رهنمود پیامبر و آنگونه که اصحاب برای ما نقل کرده بندگی کند مورد استقبال و احترام قرار می‌گیرد.

محمد: اما واقعیت اگر را بنگریم می‌بینیم که نماز و وضوء شیعیان با نماز و وضوء برادران سنی فرق می‌کند!

احمد: با توجه به بحث و گفتگویی که انجام دادیم آیا شما این واقعیت را که مخالف با دلایل است که در کتاب‌های علمای معتبر وجود دارد می‌پذیرید یا روایاتی را می‌پذیرید که مسلمین را متفرق می‌کند؟

محمد: نه سوگند به خدا، من آنچه را علمای ما در کتاب‌های معتبر حدیث مانند [الکافی ومن لا یحضره الفقیه] و غیره برای ما نقل کرده‌اند می‌پذیرم، و اتحاد مسلمین آخرین آرزوی من در این وقت است.

احمد: بنابراین برادر محمد می‌دانی که هر کسی که با ساختن مساجد جداگانه برای شیعیان مخالفت می‌کند در حقیقت با این تفرقه مخالفت می‌کند که اهل قبله در بزرگ‌ترین عبادت که نماز است متفرق شوند و بعد از آن همسایگان شیعه و سنی باهم دچار اختلاف می‌شوند، و منظور از مخالفت این نیست که در یک منطقه برادران در مقابل هم قرار بگیرند، و آیا تاکنون مسجدی را که حکومت ساخته است دیده‌ای که ویژه یک فرقه باشد و فرقه دیگر به آن راه نداشته باشد؟

آیا اتحاد ظاهری نماد وحدت قلبی ما نیست، و با جمع شدن برای نماز و دعا در یک مسجد این وحدت تحقق می‌یابد، اگر این نماز به صورتی خوانده شود که پیامبر آن را خوانده و اصحاب برای ما روایت کرده‌اند.

رویت هلال

محمد: بعضی از برادران اهل سنت را می‌بینم که در مورد قضیه‌ای که نزد جمعی از علما از مهمترین احکام فقهی به شمار می‌رود تساهل آشکاری می‌کنند، و آن قضیه، قضیه وقت روزه و زمان افطار است.

احمد: اگر مسلمین به احادیثی که از پیامبر ﷺ روایت شده‌اند مانند این حدیث که «وقتی هلال را دیدید روزه بگیرید و وقتی آن را دیدید عید کنید» پایبند باشند چنین تساهلی از کجا پیش می‌آید؟!

محمد: بعضی‌ها را می‌بینم که هنوز شب نشده افطار می‌کنند و به محض اینکه خورشید غروب می‌کند بلافاصله شروع می‌کنند به خوردن و نوشیدن، و این مخالف با گفته الهی که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ﴾ [البقرة: 187].

«سپس روزه را تا شب ادامه دهید».

و مشخص است که شب وقتی است که سیاهی و تاریکی آن در آسمان نمایان می‌گردد.

احمد: این چیزی عجیبی است که می‌شنوم! و با آنچه علمای شیعه و سنی در کتاب‌هایشان گفته‌اند مخالف است.

محمد: من این سخن را با نقل از ائمه معتبر می‌گویم.

احمد: شما این فتوا را مستقیم از کتاب‌ها نقل نکرده اید، آیا این طور نیست؟

محمد: درست می‌گویی، من این موضوع را از یکی از علما که قبل از رمضان در حسینه سخنرانی می‌کرد شنیده بودم و به همان صورت آن را برای نقل کردم.

احمد: ای کاش با مراجعه به یکی از کتاب‌های معتبر این قضیه را بررسی می‌کردی، و در کتاب [وسائل الشیعة 7/ 90] از امام صادق روایت شده که گفت: «وقتی خورشید غروب کرد وقت افطار فرا رسیده و نماز واجب است».

و همچنین حر عاملی در [الوسائل 7/ 87] از زراره روایت می‌کند که گفت: ابو جعفر علیه السلام گفت: وقتی قرص خورشید غروب کرد و پنهان شد وقت مغرب است.

و در کتاب [فقیه من لا یحضره الفقیه 1/ 142] از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز مغرب را می‌خواند و گروهی از انصار که به آن‌ها بنوسلمه گفته می‌شد با او نماز را می‌خواندند که خانه‌هایشان به مسافت نصف میل دور بود آن‌ها نماز را با پیامبر می‌خواندند و به خانه‌هایشان بر می‌گشتند و هنوز جای تیر انداختن خود را می‌دیدند».

و شیخ بروجردی در [جامع أحادیث الشیعة 9/ 165] از صاحب الدعائم روایت کرده که گفت: «همه راویان از اهل بیت به اجماع از اهل بیت روایت کرده‌اند که با داخل شدن شب که غروب خورشید است افطار برای روزه دار جایز است پس وقتی قرص خورشید غروب کرد شب فرا رسیده و وقت افطار است».

بلکه کارهای ائمه شاهد این است که آن‌ها می‌کوشیدند تا از رهنمود پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می‌کنند چنان که در [وسائل الشیعة 7/ 91] و در [جامع أحادیث الشیعة 9/ 166] از حسین بن ابی عرندس روایت شده که گفت: «ابالحسن موسی علیه السلام را در ماه رمضان در مسجد الحرام دیدم که غلامش همراه با لیوان و کوزه ای پیش او آمد و به محض اینکه موذن گفت: الله اکبر، غلام برایش آب ریخت و به او داد و او نوشید».

محمد: پس زود افطار کردن بهتر و صحیح است، و دیر کردن به خاطر احتیاط با توجه به آنچه گفتی تکلف بی‌جایی است.

احمد: احتیاط کردن دلیل تقوا و خوف خدا است اما این تأخیر اوقات و یا تقدیم آن، مثل تاخیر افطار یا نماز و غیره احتیاط نیست، بلکه احتیاط این است که خوب گوش کنیم که صدای موذن را بشنویم و خوب گوش کنیم که صدای موذن را در صبح که اعلام ورود وقت صبح را می‌کند بشنویم، و مسلمان موظف است که از آنچه از پیامبر ﷺ ثابت شده و ائمه اعلام برای ما نقل کرده‌اند پیروی کند، و هیچ چیزی زیباتر از متحد بودن مسلمین در نمازها و روزه‌ها و اعیاد شان نیست، تا اینگونه آن‌ها همه همانند یک جسم باشند که طبق رضامندی خدا و در پرتو نور الهی حرکت می‌کند.

احترام گذاشتن به اهل بیت ﷺ

محمد: بر هر مسلمانی واجب است تا اهل بیت پیامبر ﷺ را دوست بدارد و به آن‌ها احترام بگذارد و از آن‌ها دفاع کند.

احمد: همه مسلمین بر این اتفاق نظر دارند که نصرت کردن اهل بیت پیامبر یعنی فرزندان علی و جعفر و عقیل و همه بنی هاشم را دوست داشتن و از آن‌ها دفاع کردن واجب است و گفته‌اند فرزندان مطلب بن عبد مناف و همسران پیامبر هم از اهل بیت هستند، ما به اقوال شاذی که به اهل بیت توهین می‌کنند توجه نمی‌کنیم و روایاتی را که جایگاه اهل بیت را پایین می‌آورند دور می‌اندازیم.

محمد: چنین روایت‌هایی که مفهومی نادرست دارند فقط در کتاب‌های شاذی هستند که به مولفان آن توجه نمی‌شود.

احمد: هرگز چنین نیست! بلکه آن‌ها از معتمدترین و بزرگ‌ترین علما نزد هواداران‌شان به شمار می‌روند، و اینک مثال‌هایی به تو ارائه می‌دهم: در رجال الکشی و در معجم رجال الحدیث خوئی از زیاد بن ابی حلال آمده که گفت: «به ابی عبدالله ﷺ گفتم: زراره

در مورد استطاعت از تو چیزی روایت کرد ما آن را پذیرفتیم و او را تصدیق کردیم، دوست دارم آن روایت را به تو عرضه کنم، گفت: آن را بگو، گفتم: زراره می‌گوید که تو را در مورد این آیه که: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [آل عمران: 97] پرسیده است و تو گفته‌ای: یعنی کسی که توشه و سواری داشته باشد حج بر او فرض است، و آنگاه زراره گفته: هر کس دارای توشه یا سواری باشد توانایی رفتن به حج را دارد گرچه نکرده باشد؟ و تو به او گفته‌ای: بله.

ابو عبدالله گفت: او مرا اینگونه پرسید و من هم اینطور نگفتم، سوگند به خدا که بر من دروغ بسته است، سوگند به خدا که بر من دروغ بسته است، سوگند به خدا که بر من دروغ بسته است، خداوند زراره را لعنت کند، خداوند زراره را لعنت کند، لعنت خدا بر زراره باد، بلکه او به من گفت: آیا هر کس دارای توشه و سواری باشد استطاعت حج دارد؟

گفتم: بر او واجب شده است، زراره گفت: پس او توانایی دارد؟ گفتم: نه، مگر وقتی که به او اجازه داده شود. زیاد می‌گوید گفتم: پس زراره این خبر را داده است؟ گفت: بله، زیاد می‌گوید: به کوفه آمدم و زراره را دیدم و او را از آنچه ابو عبدالله گفته بود خبر کردم و در مورد لعنتی که بر او فرستاده بود چیزی نگفتم، زراره گفت: او از جایی به من توانایی داده که نمی‌داند و این آقای شما یعنی ابو عبدالله حرف مردم را نمی‌فهمد.

و همچنین در کتاب تنقیح المقال آمده که زراره در مورد امام باقر و صادق گفت «رحمت خدا بر ابا جعفر باد، و اما جعفر در دلم در مورد او چیزی هست، راوی می‌گوید چه چیزی زراره را بر آن داشت تا چنین بگوید؟ آنچه او را به گفتن چنین سخنی وادار کرده بود این بود که ابا عبدالله ضعف‌ها و رسوایی هایش را بیان کرده بود».

و این زراره از معتمدترین راویانی است که احادیث اهل بیت را روایت کرده است و از همه راویان او بیشتر روایت کرده است!!

محمد: آیا کسی از علما چنین روایاتی را مردود شمرده است؟

احمد: سراغ ندارم که کتاب‌هایی وجود داشته باشد که این روایات را تکذیب کرده باشند و باید دانست که این روایات را نمی‌توان گفت از روی تقيه گفته شده‌اند، چون کسی که سوال می‌کند یک شیعه مذهب و فردی عامی نیست که از آن احساس خطر شود.

و دوست داشتن اهل بیت بر هر مسلمانی واجب است چنان که صدیق علیه السلام گفت: «سوگند به خدا اگر با اهل بیت پیامبر خویشاوندی کنم برای من پسندیده‌تر از آن است که پیوند خویشاوندی را با خویشاوندان خود برقرار کنم».

و امام ذهبی در کتاب ارزشمندش [سیر أعلام النبلاء 120/13، 121] با بیان اعتقاد اهل سنت در مورد ائمه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «مولای ما علی از خلفای راشدین است که به بهشتی بودن آن‌ها گواهی داده شده است، و ما به شدت او را دوست می‌دادیم: اما ادعا نمی‌کنیم که او معصوم است و همچنین نمی‌گوییم که ابوبکر صدیق معصوم است، و حسن و حسین فرزندان علی نوه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و سرداران جوانان اهل بهشت می‌باشند، و اگر خلیفه می‌شدند شایسته آن می‌بودند.

و زین العابدین جایگاه والایی دارد و او از سرداران علمای عامل است، صلاحیت امامت را دارا بود، و او نظیرهایی داشت، که بیشتر از او فتوا می‌دادند و بیشتر روایت می‌کردند.

و همچنین پسرش ابو جعفر باقر سید و امام و فقیه و شایسته خلافت بود. و همچنین پسرش جعفر صادق جایگاه والایی دارد و از ائمه علم است و او از ابو جعفر منصور به خلافت اولی‌تر بود. و فرزندش موسی جایگاه والایی داشت و از دانش زیادی برخوردار بود و از هارون به خلافت اولی بود، و نظیرهایی در شرافت و فضل داشت. و پسرش علی بن موسی الرضا دارای جایگاهی والا بود و او دارای دانش و گویایی و محبوب دل‌ها بود مأمون او را ولی عهد خو قرار داده بود چون خیلی بزرگوار بود و در سال ۲۰۳ وفات یافت و پسرش محمد جواد از سران قومش بود و در علم و فقه به پدرانش نمی‌رسید.

و همچنین پسرش ملقب به هادی شریف و بزرگوار بود. و همچنین حسن بن علی عسکری: شریف و محترم بود.

و همچنین می‌گوید: «ابوالقاسم محمد بن حسن ... دوازدهمین سیدی است که اثنا عشریه ادعای عصمت آن‌ها را می‌کنند - و حال آن که کسی جز پیامبر معصوم نیست - و محمد که آن‌ها گمان می‌برند و ادعا می‌کنند که حجت و صاحب الزمان است و در غار سامرا پنهان شده است و زنده است و نمی‌میرد و روزی ظهور می‌کند و دنیا را که آکنده از ظلم و ستم است سرشار عدالت می‌نماید، ما هم این را دوست داریم، اما آن‌ها چهار صد سال است - در زمان امام ذهبی - که در انتظار او هستند و اگر کسی تو را به فرد غایبی حواله بدهد به تو ستم کرده حالا چگونه خواهد بود اگر تو را به کسی حواله دهد که اصلاً وجود خارجی ندارد و چنین چیزی محال است؟! باید انصاف داشت، و از جهالت و هواپرستی به خدا پناه می‌بریم و از خدا مسئله می‌نمائیم که ما را به سوی حق و انصاف رهنمود گرداند.

مسلمان و کافر

احمد: یکی از ناراحت کننده ترین چیزها این است که انسان افرادی از مسلمین را می‌یابد که سخنانی زشتی در مورد عوام مسلمین می‌گوید!

محمد: این چیز خطرناکی است و مسلمان باید آنچه برای خود می‌پسندد برای برادرش بیسندد.

احمد: کافر شمردن و گمراه قرار دادن بندگان خدا چیز بزرگ و خطرناکی است، و مسلمان باید قبل از چسپاندن این کلمات به کسی باید دقت کند.

محمد: دل‌های شیعیان سرشار از محبت دیگران است و حتی آن‌ها مخالفان خود را دوست دارند، و چنان که می‌گویند اختلاف نظر نباید دوستی‌ها را از بین ببرد.

احمد: اما در دنیا واقعیت چنین چیزی متحقق نیست!

محمد: آنچه را که می‌گویی توضیح بده و برای آن مثالی بیاور.

احمد: طوری که من در کتاب‌ها می‌خوانم علمای شیعه همه کسانی را که شیعه نیستند کافر قرار داده‌اند.

محمد: اگر آنچه می‌گویی درست است، سوگند به خدا که این تهمت زشتی است که هیچ کسی قبلاً آن را نزده است!

احمد: در کتاب رجال الکشی از حنان بن سریر و او از پدرش و او از ابی جعفر روایت می‌کند که گفت: (همه مردم بعد از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند به جز سه نفر، من گفتم: آن سه نفر چه کسانی هستند؟ گفت: مقداد بن اسود، و ابوذر غفاری، و سلمان فارسی، سپس بعد از مدت کوتاهی مردم متوجه شدند و گفتند: این‌ها معیار و ملاک هستند، و از بیعت کردن با ابوبکر امتناع ورزیدند، تا آن که امیر المؤمنین را با اجبار آوردند و بیعت کرد، و در بعضی روایت تعداد مسلمان‌ها را بیشتر ذکر کرده‌اند و به هفت نفر می‌رسند، اما در مورد دیگر اصحاب روایات می‌گویند که آن‌ها هلاک شدند!!

محمد: اما مسلمانانی که در حجة الوداع همراه پیامبر بودند تعداد شان به صد هزار مسلمان می‌رسید آن‌ها کجا هستند؟

احمد: سوال درستی می‌کنی، و روایات شیعه به این مثال پاسخ می‌دهند و آن‌ها فقط اصحاب را کافر قرار نداده‌اند بلکه در هر زمان و مکانی همه مسلمین را کافر می‌شمارند و لعنت می‌کنند!

محمد: چنان که خداوند بیان کرده مسلمین برادر و دوست هستند، پس چگونه کسی می‌آید و آن‌ها را کافر قرار می‌دهد؟!

احمد: آن‌ها همه کسانی را که به امامت ائمه اعتقاد ندارند کافر می‌دانند، چنان که بحرانی در [الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة 18/153] می‌گوید: «ای کاش می‌دانستم که کسی که به خدا و پیامبرش کفر ورزیده با کسی که به ائمه کفر ورزیده چه فرقی دارد، با اینکه ثابت است که امام از اصول دین است. و ملا محمد باقر مجلسی در [بحار الأنوار 23/390] می‌گوید: «بدان که اطلاق لفظ شرک و کفر بر کسانی که معتقد

به امامت امیر المؤمنین و دیگر ائمه نیستند و دیگران را از آن‌ها برتر می‌دانند دلالت بر این می‌کند که چنین کسانی برای همیشه در دوزخ می‌مانند».

و ابن بابویه در [الإعتقادات ص 112] می‌گوید: «هر کس ادعای امامت کند و حال آن که امامی نباشد ظالم و ملعون است، و هر کس امامت را در جای آن قرار ندهد ظالم و ملعون است» در اینجا حاکم و محکوم از طرف مردی که بر مسلمین ستم کرده کافر قرار داده شده‌اند.

و تنها عوام مسلمین را کافر قرار نداده‌اند بلکه اهل بیت را هم کافر قرار می‌دهند!

محمد: این تهمت بزرگی است!!

احمد: مسلمان عاقل می‌شود سپس حکم می‌کند و تخمینی حرف نمی‌زند، برادرم محمد! معلوم است که ابن عباس از آل بیت پیامبر ﷺ است چون پسر عموی پیامبر است، شما در مورد کسی که بر او لعنت بفرستد و بگوید که خدا چشمان و بصیرت او و پدرش را کور کند او بی‌ادبی و جاهل بوده است، چه می‌گویید؟

محمد: کسی که چنین سخنی را بگوید من او را جاهل می‌دانم و می‌گویم سخن زشتی گفته است؟!

احمد: این سخن در کتاب [تفسیر العیاشی 99/1] و در [البرهان 319/1] و در [تفسیر الصافی 389/1] ذکر شده است، و تکفیر تا حدود معینی متوقف نشده بلکه دایره آن گسترده‌تر شده و همه اهل بیت را که از مذهب امامی پیروی نکرده‌اند شامل شده است، در [الکافی 372/1] آمده است که هر کس به دوازده امام ایمان نداشته باشد کافر است گر چه علوی فاطمی باشد.

محمد: شاید این احکام در مورد کسی هستند که چیزی از دین یا امری از ضروریات آن را انکار کند؟

احمد: برادرم محمد! نصوص واضح هستند، و به وضوح دلالت می‌کنند که مؤمن فقط شیعه اثنا عشری است و غیر از شیعه بقیه کافر هستند، و حال آن که پیامبر هیچ کسی از

افرادی که پیرامون او بودند را به خاطر قضیه امامت یا نداشتن آن کافر قرار نداده است، و گاهی بادیه نشینی از صحرا نزد پیامبر می‌آمد و او را درباره اسلام می‌پرسید پیامبر در پاسخ او چیزهایی می‌گفت و در آن به امام یا ولایت علی اشاره‌ای نمی‌کرد، آیا ما از پیامبر ﷺ دین را بهتر می‌دانیم؟ پس برادر محمد! باید به شدت از کافر شمردن فردی از اهل توحید و نماز پرهیز کنیم، و دین ما دین خیر و محبت است و نه دین لعنت و کافر قرار داد برادران مؤمن.

تاریخ و قهرمان‌ها

احمد: تاریخ ما سرشار از نمونه‌ها و الگوهای زیبایی است که در هر جنبه‌ای از جنبه‌های زندگی می‌توان به آن‌ها اقتدا کرد.

محمد: و همچنین برادر احمد! کتاب‌های تاریخ بحمدالله موجود و به آسانی در دسترس هستند و در روایات آن دقت و تحقیق شده است.

احمد: بیشتر همین طورند اما تحقیق و دقت برای بسیاری از عوام پوشیده مانده است. محمد: ممکن است بیشتر توضیح دهی؟

احمد: کتاب‌های تاریخ گذشته مانند کتاب امام مؤرخین محمد بن جریر طبری در آن فقط روایات صحیح ذکر نشده‌اند، بلکه او بیشتر روایت‌هایی را که به او رسیده نقل کرده است و اسم راوی را بیان کرده و او در مقدمه تاریخ خود تاریخ الامم و الملوک می‌گوید: «کسی که این کتاب ما را مطالعه می‌کند باید بداند من همه روایت‌هایی را که در اینجا بیان کرده‌ام راویان آن را ذکر نموده‌ام ... سپس می‌گوید پس اگر در این کتاب من خبر و روایتی ذکر شده که به علت صحیح نبودنش خواننده آن را نمی‌پذیرد باید بداند که این روایات را ما از طرف خود نیاورده‌ایم بلکه ناقلان آن را به ما رسانده‌اند و ما به همان صورت آن را بیان کرده‌ایم».

محمد: هر کس واقعه‌ای را از کتابی تاریخ نقل می‌کند باید در مورد صداقت راوی تحقیق کند و فقط به اسم کتاب یا مؤلف اکتفا ننماید.

احمد: همین طرز است که می‌گویی، بر می‌گردیم به موضوعی که می‌خواهیم درباره آن گفتگو کنیم و آن وجود نمونه‌های مبارکی از نام‌های است که مسلمان به آن اقتدا می‌کند.

محمد: تردیدی نیست که منظور تو آل بیت پیامبر ﷺ هستند، چون آن‌ها در کارهایی که در راه خدا انجام داده‌اند الگو و ضرب المثل هستند.

احمد: در ابتدا مقصودم یاران پیامبر ﷺ هستند، اگر شجاعت را می‌گویی باید از ابوبکر یادی کنی که در مکه قبل از هجرت و بعد از هجرت بارها از پیامبر ﷺ دفاع کرد، و همچنین علی علیه السلام که در مبارزه ضرب المثل بود، و همچنین خالد بن ولید که شمشیر خدا بود، و براء بن مالک و جعفر بن ابی طالب و غیره.

محمد: اما بعضی از افرادی که نام بردی برخی از علما می‌گویند که این‌ها در یاری و دفاع از پیامبر مخلص نبوده‌اند و به خاطر ترس از شمشیرهای مسلمین اسلام را قبول کرده‌اند.

احمد: ما از دل‌ها چه خبر داریم؟ و آیا خدا به ما امر کرده تا قلب‌های مردم را بررسی کنیم؟ یا اینکه ما فقط به اعمال و جان‌فدایی‌ها می‌نگریم، و رازهای درون با خداست؟ و هر کس از تاریخ اطلاع دارد می‌داند که خداوند به خالد توفیقاتی فراوانی داد که دیگر به آن دست نیافتند، او بود که با لشکرش فارسی‌ها و رومی‌ها را شکست داد و زندگی‌اش را فدای راه خدا نمود، یا می‌توان گفت: که او از ترس مسلمین این کارها را می‌کرد و یا می‌توان در اسلام او شک کرد؟ و آیا ما فقط یک قطره بدی را می‌نگریم و از دریا‌های نیکی‌های آنان غافل می‌مانیم؟

محمد: آیا در میدان‌هایی دیگر هم اصحاب درخشیده‌اند؟

احمد: آن‌ها در همه میادین علم، سخاوت، قربانی دادن، محبت پیامبر حفظ قرآن کریم، حمایت از پیامبر، اطاعت بی‌چون و چرا از فرمان پیامبر و خلاصه اینکه در همه میادین اقتدا گوی سبقت را از همه ربوده‌اند.

محمد: این چیز تازه‌ای نیست که ما آن را بیان کنیم بلکه این مطلب در کتاب‌های علمای شیعه موجود است و آن‌ها خوب در این زمینه بحث کرده‌اند.

احمد: برادر محمد! سخن عجیبی از تو می‌شنوم!

واقعیت و آنچه در کتاب‌ها نوشته شده کاملاً با آنچه می‌گویی متضاد است.

محمد: چگونه؟ در حالی که در مجالس علم و در حوزه‌های علمیه کارهای این نسل بی‌نظیر به جوانان آموخته می‌شود.

احمد: آیا می‌توانی اسم کتابی را برای من بگویی که مؤلفش در آن نمونه‌هایی از قهرمانی‌های اصحاب و کارهای بزرگی را که برای اسلام کرده‌اند بیان کرده باشد؟
محمد: الان در این مورد کتابی به خاطر نمی‌آید.

احمد: اگر کتاب [الإصابة في تمييز الصحابة] ابن حجر عسقلانی یا کتاب [الإستيعاب في الأصحاب] ابن عبدالبر اندلسی یا کتاب‌هایی را که در شرح حال رجال نوشته شده‌اند را ورق بزنی، به آنچه من می‌خواهم که از آن آگاه باشی دست خواهی یافت، و آیا تا کنون در مجلسی نشسته‌ای که عالمی از غزوة بدر یا خندق یا فتح مکه سخن گفته باشد، یا در مورد فتوحات اسلامی که در عهد عمر فاروق رضی الله عنه انجام شده ایراد سخن نماید؟

محمد: حقیقت این است که نشنیده‌ام، ولی مقدار اندکی در این موضوع خوانده‌ام.

احمد: این چیزی است که می‌خواهم به آن بررسی، اگر مجالس ما با ذکر سیره پیامبر و بیان قهرمانی‌ها و جانفشانی‌هایی که در دوران او انجام شده که در این زمان کسی نمی‌تواند چنان کارهایی را تصور کند، معطر گردد آیا کسی می‌تواند به یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله طعنه بزند یا در اسلام او شک کند یا نسبت به او گمان بد ببرد، پس فقط کسانی در مورد آن‌ها گمان بد می‌برند که آنان را نمی‌شناسند و به مقام آن‌ها نمی‌رسند.

میراث پیامبر صلی الله علیه و آله

محمّد: سخت‌ترین چیز در زندگی این است که به او اجازه ندهند که به حق مسلم خود دست یابد!

احمد: به خصوص اگر این حق از راه درستی ثابت شود و در آن هیچ سائبه‌ای نباشد.
 محمّد: پس برادرم احمد! چه می‌گویی در مورد کسی که ارث فاطمه علیها السلام را به او نداد؟ آیا این فرد با فاطمه انصاف کرده یا بر او ستم کرده است؟
 احمد: شاید می‌خواهی که در مورد باغ فدک و ادعای فاطمه بعد از وفات پیامبر که در آن حق دارد و ابوبکر از دادنش به او امتناع ورزید باهم گفتگو کنیم؟
 محمّد: چرا بحث و مناقشه کنیم و حال آن که تو با من موافق هستی که ابوبکر ارث فاطمه را که حق مسلم او بود به او نداد؟

احمد: ارث در شریعت اسلامی مشخص است، و ابوبکر تنها فاطمه را از ارث محروم نکرد، بلکه همسران پیامبر را که سهمیه همگی یک هشتم بود به آن‌ها نداد و نیز به عباس چیزی نداد، پس چرا شما فقط از فاطمه دفاع می‌کنید و در مورد دیگر وارثان که به حقشان نرسیدند چیزی نمی‌گویید؟

محمّد: چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «فاطمه پاره تن من است، آنچه او را ناراحت کند مرا ناراحت می‌کند، این حدیث در بخاری آمده است، پس فاطمه با دیگران فرق می‌کند». و پیامبر می‌فرماید: «اگر فاطمه خشمگین شود خدا خشمگین می‌شود و اگر خوشنود شود خدا خوشنود می‌گردد».

احمد: استدلال شما درست است اما این حدیث را امام مسلم روایت کرده است نه بخاری، و اما حدیث دیگر که «فاطمه پاره تن من است هر کس او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است» در بخاری آمده است، اما هیچ انسان عاقلی چنین گمان نمی‌کند که ابوبکر رضی الله عنه قصد آزار دادن دختر پیامبر را داشته است، بلکه ابوبکر رضی الله عنه از فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کرد که فرمود آنچه پیامبران از خود بجا می‌گذارند برای مسلمین صدقه است.

محمّد: سبحان الله!، خداوند در قرآن می‌گوید:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: 16].

«و سلیمان از داوود ارث برد».

و تو با این امر مخالفت می‌کنی و ادعا می‌کنی که حدیث قرآن را نقص می‌کند! احمد: برادر محمد! حوصله کن.

آیه می‌گوید که سلیمان چیزی از پدرش داود به ارث برد و آیه مشخص نکرده که این ارث چه بوده است، بنابراین سنت صحیح برای ما به روشنی بیان می‌دارد که آنچه سلیمان از داود به ارث برد علم و نبوت بود و چیزی از اموال دنیا و زینت آن نبود، چون داود فرزندی غیر از سلیمان داشت، پس اینجا اسم سلیمان عمداً ذکر شده است تا مشخص شود که ایشان چیزی غیر از آن چیزی که نزد مردم معروف است یعنی مال و ثروت به ارث بردن را به ارث برده است که آن همان علم و نبوت است که فقط سلیمان از میان برادرانش به ارث برد.

محمد: اما حدیثی که تو می‌گویی صحیح نیست و نمی‌توان از آن استدلال کرد.

احمد: این از عجیب‌ترین سخنانی است که من شنیده‌ام!

محمد: چرا؟

احمد: اگر حدیث نظر تو را تایید کند صحیح است، و حدیثی که سخن تو را باطل می‌نماید ضعیف و غیر صحیح است پس انصاف و میزان عدالت در مناقشه کجاست؟! حدیثی که سخنان تو را رد می‌کند در بخاری و مسلم روایت شده است که پیامبر فرمود: «وارثان من از من درهم و دیناری به ارث نمی‌برند - هر آنچه من از خود به جا گذاشتم - و بر نفقه زنان و مخارج کارگرم اضافه بود صدقه است. و برادر محمد باید بدانی که حدیثی که دال بر این است که آنچه از انبیا به ارث برده می‌شود علم و دانش است علمای شیعه و سنی آن را روایت کرده‌اند.

محمد: من از پیش خودم این حرف‌ها را نمی‌گویم بلکه من از گفته امام خمینی استدلال می‌کنم که در کتاب [کشف الأسرار ص 132] می‌گوید: «حدیثی که ابوبکر به

پیامبر نسبت داده است مخالف با آیات صریحی است که در مورد ارث انبیاء آمده‌اند، از جمله آن آیات ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ﴾ است، آیا جایز است که ما خدا را تکذیب کنیم یا بگوییم که پیامبر سخنی مخالف با کلام خدا گفته است، یا اینکه باید بگوییم که حدیثی که به پیامبر ﷺ نسبت داده شده صحت ندارد؟

پس برادر احمد چه پاسخی داری؟

احمد: شاید خمینی کتاب [أصول الکافی] را نخوانده یا اشتباه کرده یا از آنچه در کتاب [العلم تحت باب ثواب العالم والمتعلم 26/1] آمده را فراموش کرده است که در اینجا علی بن ابراهیم از پدرش و او از حماد بن عیسی و او از قداح و او ابی عبدالله روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هرکس راهی را در پیش بگیرد و در آن به دنبال علم و دانش باشد خداوند راه بهشت را برای او آسان می‌گرداند و فضیلت عالم مانند فضیلت ماه بر سایر ستارگان در شب چهارده است، و علما وارثان پیامبران هستند، پیامبران درهم و دیناری از خود به ارث نگذاشته‌اند و بلکه آن‌ها علم را از خود به ارث گذاشته‌اند پس هر کس علم را بگیرد بهره فراوانی به دست آورده است».

ما حدیث را قبول کنیم یا سخن خمینی را! و در تفسیر کنز الدقائق میرزا محمد مشهدی ۳۱۸/۷ تحت تفسیر:

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ﴾ [النمل: 16].

چنین آمده است: سلیمان از داود به ارث برد. گفته‌اند که یعنی نبوت و علم را از او به ارث برد، یا پادشاهی را از او به ارث برد که او از میان سایر انبیا که نوزده نفر بودند به پادشاهی می‌رسید، و آیا می‌دانی از دیدگاه خمینی چرا ابوبکر ﷺ اجازه نداد که فاطمه ارث خود را بگیرد؟

محمد: نمی‌دانم.

احمد: خمینی در کتاب [کشف الأسرار 132] بعد از بیان اینکه ابوبکر با آیه مخالفت کرده است می‌گوید: و گفته‌اند که او می‌خواست نسل پیامبر را ریشه کن کند، آیا اگر

ابوبکر چیزی از اموال دنیوی را به آل بیت پیامبر ندهد آنها را با این کارش نابود می‌کند؟ و آیا می‌دانی که چرا حدیثی را که در الکافی روایت شده ذکر کردم؟

محمد: نه، چرا آن را بیان کردی؟

احمد: چون خمینی در کتاب [الحکومة الإسلامية ص 93] این حدیث را ذکر کرده و آن را چنین توضیح داده است: «این حدیث صحیح است، و ابو علی بن ابراهیم - او ابراهیم بن هاشم است - یکی از ثقات بزرگ در نقل حدیث است».

محمد: با توجه به روایاتی که در مذهب صحیح هستند و آن را بیان کردی، در مورد این چه می‌گویی که می‌گویند فاطمه از خلیفه اول ناراحت بود و بر او خشمگین بود؟

احمد: آنچه بین فاطمه و ابوبکر رخ داد به خاطر آن بود که ابوبکر کاری را که کرد فقط به خاطر آن بود که از فرمان پیامبر اطاعت کند و دستور خدا و پیامبر چنین بود، و کسی که از او خواست که به چیزی دیگر غیر از فرمان پیامبر حکم کند ناراحت شد و قسم خورد که با حاکم حرف نزند، کار خوبی نکرده است، و به خاطر این کارش حاکم مورد مذمت قرار نمی‌گیرد، بلکه فردی که از حاکم بخواهد که بر خلاف دستور خدا و پیامبر حکم کند این کارش به جای آن که ستایشی برای او باشد بیشتر جای اعتراض است.

محمد: برادر احمد! باید بدانی که از بس که فاطمه از ابوبکر ناراحت بود دستور داد تا شبانه او را دفن کنند و هیچ کسی در نماز جنازه‌اش شرکت نکند.

احمد: آیا تو می‌خواهی بانوی بزرگ جهان را ستایش کنی یا مذمت کنی؟

محمد: چه می‌گویی؟! من تا وقتی زنده هستم از او دفاع می‌کنم.

احمد: روایات می‌گویند که فاطمه با ابوبکر حرف نزد چه کسی در میان آنها بوده که به ما رسانده که فاطمه در هیچ موردی با ابوبکر سخن نگفته است؟

نهایت این است که فاطمه بعد از آن در مورد ارث باری دیگر با ابوبکر حرف نزد، بلکه معروف این است که ابوبکر صدیق به خانه فاطمه رفت و او را راضی کرد و او راضی شد و این روایت در [فتح الباری 6/233] آمده است.

محمد: پس قضیه درست نیست، و فقط یک اجتهاد از سوی سیده زنان جهان علیها السلام بود و ابوبکر قاطعانه قضیه را خاتمه داد.

احمد: چنین است، و قضیه آنگونه نیست که بعضی فکر می کنند که ابوبکر می خواست آل بیت پیامبر را ریشه کن کند و دیگر خیالبافی هایی که در این مورد می گویند و تخم اختلاف را بین مسلمین پراکنده می نمایند.

سحر و افسون

احمد: خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ﴾ [یونس: 77].

«جادوگران رستگار نمی شوند»

با تمام وضوح آیه می گوید که جادوی جادوگران باطل است.

محمد: من در این مورد با شما موافقم، می خواهی چه چیزی تازه ای بگویی؟ مسلمین بحمد الله از چنین خرافه هایی که توکل و اعتماد انسان را به خدا کم می کند و نشانه ضعف ایمان می باشد دور هستند.

احمد: آنچه جای تعجب است، این است که گروهی از شیعیان که هر روز تعداد شان بیشتر می شود چنین خرافه هایی را تایید می کنند و بعضی از آن ایمان دارند و بدان دل می بندند و معتقدند که این چیزها به انسان سود می رساند و در زندگی روزمره انسان تاثیر دارند!

محمد: این عجیب ترین چیزی است که از تو می شنوم! شیعه چنان که بارها به تو گفته ام گواهی می دهند که هیچ معبودی جز الله نیست و محمد پیامبر خداست، معتقدند

که همه چیز در دست خداست و ما باید از گناهکار قرار دادن عوام پرهیزیم و به آنها گمان نیک داشته باشیم.

احمد: وقتی عوام مرتکب اشتباه می‌شوند مسلمان باید آنها را معذور بداند و بگوید این‌ها جاهل هستند و راه درست، نمی‌دانند، و برای هدایت و صلاح آنها دعا کنیم، ما برای اهل فتوا و مراجع وقتی مسلمین را تحریک و تشویق می‌کنند تا بر چیزهایی غیر از خدا توکل کنند چه عذر و بهانه ای بیاوریم؟

محمد: این سخن بسیار زشتی است چرا توضیح نمی‌دهی و مشخص نمی‌کنی؟

احمد: در کتاب [بحار الأنوار 193/94] آمده است: «حرز امیر المؤمنین برای کسی که جادو شده است و یا جن به دنبالش می‌باشد همان جنی که قرین است یا انسان را بیهوش می‌کند، و یا کسی که مسموم شده و از پادشاه و یا از شیطان می‌ترسد این حرز او را حفاظت می‌کند و این طور نوشته می‌شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، أي كنوش أي كنوش أرشش عطنيطنيطح يا مطيطرون فريالسنون ..» تا آخر این طلسم‌ها شعبده‌هایی که ذکر کرد، سپس رمزها و نشانه‌های عجیب و غریبی به شکل خط‌ها تو در تو کشیده است.

محمد: ولی این سخنان فهمیده نمی‌شوند و شاید عربی نیستند!

احمد: به این خاطر علامه صنعانی در کتاب [الموضوعات 63] می‌گوید: «و گاهی تلفظ این کلمات به کفر منجر می‌شود چون ما معنی آن را به عربی نمی‌دانیم، و خداوند می‌فرماید:

﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: 38].

«ما هیچ چیز را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم».

و بعضی از علمای شیعه به فرا خواندن جن‌ها برای جلب خیر و دفع زیان تشویق می‌کنند.

محمد: چه می‌گویی؟ علما به عوام می‌گویند که سود و خیر را از جن‌ها طلب کنند؟! احمد: ابن بابویه در کتاب [من لا یحضره الفقیه 2/195] و برقی در [المحاسن ص 362] و مجلسی در [وسائل الشیعة 8/325] از ابی بصیر روایت کرده‌اند و او از ابی عبد الله روایت می‌کند که گفت: «هرگاه راه را گم کردی صدا بزن یا صالح یا بگو یا ابا صالح ما را به راه راهنمایی کنید خداوند بر شما رحم نماید».

و در [وسائل الشیعة 8/325] هویت صالح مشخص شده است، و همچنین در [الخصال ابن بابویه 2/618] از علی در حدیث چهار صد آمده که گفت: هر کس از شما در سفر گم شد و احساس خطر کرد صدا بزند و بگوید: یا صالح به فریادم برس، چون در میان برادران جن شما جنی هست به نام صالح که به خاطر شما در شهرها دور می‌زند و فقط خودش را وقف شما کرده است، هر گاه صدا را بشنود جواب می‌دهد و کسی را که راه را گم کرده راهنمایی می‌کند و چهار پایش برای او را نگاه می‌دارد. محمد: ولی تا جایی که من می‌دانم تعامل داشتن با جن‌ها از پیامبر ﷺ ثابت نشده و شاید این چیز دری بزرگ از شر را بگشاید.

احمد: خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ [الجن: 6].

«و کسانی از انسان‌ها به کسانی از جن‌ها پناه می‌آوردند و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند».

و این کاری بوده که در گذشته مشرکین انجام می‌دادند و به بزرگ جن‌های آنجا پناه می‌بردند تا از طرف جن‌ها گزند به آنان نرسد، و این کار باعث شد تا جن‌ها بیشتر انسان‌ها را بترسانند و گناهکار کنند چون انسان‌ها به کسانی دیگر غیر از خدا پناه برده‌اند، پس مشرکین گذشته و با آنچه در چنین روایاتی آمده چه فرقی داشته‌اند؟!

و چه می‌گویی در مورد کسی که زندگی روزمره‌اش را وابسته به حرکت ستاره‌ها کرده تا اینگونه به خیر روی آورد و از شر بپرهیزد؟!

محمد: آیا جهالت و توکل نکردن بر خدا در میان عوام تا این حد رسیده است؟
احمد: ای کاش کار عوام بود، اما متأسفانه علما کتاب‌هایی را در این زمینه تألیف کرده‌اند که به عوام جادو و کارهایی را می‌آموزد که در آن انسان به غیر از خدا وابسته می‌شود، مثل کتاب [بلغة الأمل إلى الشفاء العاجل بالطب الروحاني] که از تألیفات سید مصطفی مرتضی عاملی است، و در این کتاب چیزهای عجیب و خطرناکی ذکر شده که عامی را به تعامل با سحر و جادو فرا می‌خواند، و چنین به او وانمود می‌کند که این کارها از رهنمودهای پیامبر هستند.

و مسلمان باید از هر کاری که پیامبر ﷺ آن را انجام نداده پرهیز کند، و این کارها در سه قرن مبارک بعد از پیامبر ﷺ انجام داده نمی‌شده‌اند، پس خیر در پیروی و اطاعت از سلف و گذشتگان است و شر در اطاعت خلف است اگر بر راه درست نباشند.

مهر نماز

محمد: از شما سنی‌ها تعجب می‌کنم که بر جا نماز و پارچه سجده می‌کنید و مستقیم بر خاک سجده نمی‌نمائید.

احمد: چرا باید تعجب کرد و حال آن که از سجده کردن بر چیزی جز آلودگی‌ها و نجاسات نهی نشده است؟!

محمد: در مورد این حدیث که «زمین محل سجده من و برای من وسیله پاکیزگی است چه می‌گویی».

احمد: این حدیث صحیح است و به آن عمل می‌شود، اما کجا بیان شده که باید فقط بر چیزی سجده کرد که پوشیده نمی‌شود و خورده نمی‌شود؟ حدیث بر این دلالت

می‌کند که سجده کردن بر هر چیزی درست است، و نماز تنها در مساجد مقبول نیست بلکه در هر جای پاکی می‌توانی نماز بخوانی.

محمد: مسجد پیامبر با سنگریزه و حصیر فرش شده بود او اموالی داشت اما مساجد را با جا نمازها فرش نکرد و از او و از هیچ کسی از اصحاب ثابت نیست که بر لباس سجده کرده باشد.

احمد: پیامبر ﷺ زاهدترین مردم بود و مسجد او سقفی نداشت که از آمدن باران و آفتاب به داخل آن جلوگیری کند، و بخاری از انس روایت می‌کند که گفت: ما در گرمای شدید با پیامبر ﷺ نماز می‌خواندیم، و اگر کسی از ما نمی‌توانست به علت گرمای شدید پیشانی‌اش را روی زمین بگذارد لباسش را پهن می‌کرد و بر آن سجده می‌نمود.

پس در این قضیه رخصت و گنجایش است و چیزی به این اختصاص داده نشده که بر آن سجده شود، و من تعجب می‌کنم از کسانی که سجده کردن بر فرش‌ها را ناجایز می‌دانند و می‌گویند سجده کردن بر خاک سرزمین کربلا افضل است.

محمد: منظورت مهرهایی است که شیعه‌ها در حال نماز زیر پیشانی‌های خود می‌گذارند، آن‌ها چون نمی‌توانند فرش‌های مسجد را جمع کنند این مهر را زیر پیشانی خود می‌گذارند تا بر پارچه که سجده بر آن جایز نیست سجده نکنند.

احمد: کاش در همین حد می‌بود، اما گروهی از شیعیان معتقدند که این خاک قداست ویژه‌ای دارد.

محمد: این تهمت بزرگی است و تو نمی‌توانی برای اثبات آن دلیلی بیاوری.

احمد: در [بحار الأنوار 101/118] تقریباً ۸۳ روایت آمده که می‌گویند خاک کربلا فضیلت بسیار بزرگی دارد، و از جمله آن روایات یکی این است که مردی نزد ابی عبدالله آمد و گفت: «من مردی هستم که بیماری‌های زیادی دارم، و هیچ دارویی نبوده مگر آن را استفاده کرده‌ام، گفت: از خاک قبر حسین استفاده کن که شفای هر بیماری است و از هر هراسی انسان را ایمن می‌کند».

پس مسئله از سجده نکردن بر چیزهایی خاصی شروع شد و ما را به آن جا رسانده که می‌گوییم باید بر خاک حسین سجده کرد، و در فضیلت تربت حسینی در [بحار الأنوار] از ابی عبدالله روایت شده که گفت: «وقتی فرزندانمان به دنیا می‌آیند از خاک قبر حسین به کام آن‌ها بمالید، که مایه امان و حفاظت است». و در [مصباح المتهجد طوسی ص 511] و [بحار الأنوار 135/101] آمده است که خاک قبر حسین حجاب‌های هفتگانه را می‌برد. اگر این کار درست و مشروع می‌بود آیا نباید قبر پیامبر ﷺ دارای چنین فضیلتی می‌بود یا قبر علی یا حسن ﷺ دارای چنین فضیلتی می‌بودند؟! اما جهالت انسان را کر و کور می‌کند.

محمد: خوب اگر مسلمان بر تربت حسینی سجده نکند آیا کسی می‌تواند فتوا دهد که بر آنچه که خورده می‌شود و پوشیده می‌شود می‌تواند سجده کند؟ احمد: مسلمان از پیامبر پیروی می‌کند و بدعت‌گذاری نمی‌نماید، در کتاب‌های شیعه مانند [الإستبصار 332/1] و [تهذیب الأحکام 307/22] و [وسائل الشیعة 595/2] از حسین بن علی بن کیان روایت شده که او گفت: به ابا الحسن سوم نوشتیم و او را از سجده کردن بر پنبه و کتان بدون تقیه و ضرورت پرسیدم او در جواب من نوشت که این کار جایز است؟ و در کتاب [فقیه من لا یحضره الفقیه 1/174] و [وسائل الشیعة 609/3] از صادق روایت شده که گفت: سجده کردن بر زمین فرض است و بر غیر از آن سنت است.

و اگر سجده کردن بر چیزی دیگر جایز نیست چرا مساجد شیعه بر گرانباترین سجادها فرش شده‌اند و اموال هنگفتی در این مورد خرج شده است و حال آن که این کار از دیدگاه بسیاری از علمای شیعه حرام است؟! و همچنین همه مساجد شیعه موزائیک و سنگ فرش شده‌اند چرا مساجد را با همان خاک‌ها نمی‌گذارند تا به صورت

صحیح سجده کنند؟! پس به وضوح روشن است که سجده کردن بر هر چیزی پاکی جایز است.

قرآن تحریف شده و مصحف فاطمه

احمد: مسئله‌ای هست که علمای بزرگ شیعه آن را مطرح کرده‌اند و علمای گذشته به صراحت این قضیه را به میان آورده‌اند و آن این که قرآن تحریف شده است.

محمد: این تهمت بزرگی است، علما وارثان پیامبران هستند چگونه می‌توانی چنین تهمتی را به آن‌ها بزنی؟!

احمد: بیا تا کتاب‌ها معتبر شیعه را ورق بزنیم تا چه کتاب‌هایی را که به این مورد اشاره کرده‌اند به تو نشان دهم:

۱- علی بن ابراهیم در [مقدمة التفسیر 1/ 36] مثال دهایی برای تحریف قرآن از

سوره بقره و آل عمران ارائه داده است.

۲- نعمة الله الجزائری در [الأنوار النعمانية 2/ 357].

۳- فیض کاشانی در تفسیر الصافی ص ۴۵.

۴- ابو منصور احمد طبرسی در کتاب [الإحتجاج 1/ 155].

۵- محمد باقر مجلسی در کتاب [مرأة العقول 12/ 525].

۶- محمد بن محمد نعمان ملقب به مفید در [أوائل المقالات 48].

۷- یوسف بحرانی در [الدرر النجفیة ص 298].

۸- نوری طبرسی در کتاب [فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب].

۹- حاج میرزا حبیب الله هاشمی خوئی در [منهاج البراعة شرح نهج البلاغة 2/ 197].

همه این‌ها گفته‌اند که قرآن تحریف شده است.

محمد: پس از علمای بزرگ ما چه کسی مانده است که معتقد به تحریف قرآن نباشد؟ و معلوم است که علمای معاصر از گذشتگان پیروی می‌کنند، و آیا کسی از علمای شیعه هست که با این سخن الحادی مخالفت کرده باشد؟

احمد: برای رعایت امانتداری باید بگویم که تعدادی از علمای شیعه این امر را انکار کرده‌اند افرادی همچون صدوق و سید مرتضی، ابی علی طبرسی در مجمع البیان، و شیخ طوسی در التبیان، و اما دیگر کسانی که معتقد به تحریف قرآن بوده‌اند همواره کتاب‌هایشان چاپ می‌شود، و این علما مقدس شمرده می‌شوند و گویا چیزی در مورد تحریف قرآن ننوشته‌اند! و در کتاب [اوائل المقالات ص 48] آمده است: «ائمه گمراهی در بسیاری جاه‌ها در جمع و ترتیب قرآن مخالفت کردند و از آنچه نازل شده بود و از سنت پیامبر به انحراف رفتند».

و تفاسیری هست که آیات و کلماتی را که به گفته آن‌ها تحریف شده یا از قرآن کم شده‌اند بیان کرده، چنان که ابراهیم قمی در تفسیرش این را ذکر کرده است. محمد: شاید منظور علمای شیعه از وجود نقص و کاستی در قرآن چیز اندکی است که اصحاب بعد از وفات پیامبر ﷺ آن را ننوخته‌اند.

احمد: چیز اندکی! شاید روایت کافی در [الأصول 2/ 634] را ندیده‌ای که از ابی عبدالله روایت شده که گفت: «قرآن که جبرئیل علیه السلام بر محمد نازل کرد هفده هزار آیه است».

با اینکه می‌دانیم که قرآنی که در دست ماست شش هزار و شش صد و شصت و شش آیه است یعنی دو سوم آن ساقط شده و فقط یک سوم آن باقی مانده است. و آیا اگر کسی بگوید مقدار اندکی از قرآن تحریف شده و از آن کم گردیده اشکالی ندارد و فقط اگر زیاد تحریف صورت بگیرد اشکالی دارد؟

محمد: خداوند می‌گوید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: 9].

«بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده‌ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم». پس هر کس شیعه را متهم کند که معتقد به تحریف قرآن هستند، خدا را دروغگو قرار داده چون آیه قرآن می‌گوید که خداوند خودش قرآن را حفاظت می‌کند. احمد: سخت درست است، بنابراین هر کس بکوشد که یک حرف از قرآن را کم کند یا به آن اضافه نماید نمی‌تواند چنین کاری بکند، چون حفاظت قرآن را خدا به عهده گرفته است، می‌خواهم به تو چیزی بگویم که قبلاً نمی‌دانسته‌ای و آن اینکه علمای شیعه شما با این استدلال تو موافق نیستند.

محمد: این ممکن نیست، و آنچه من می‌گویم درست است.

احمد: ملا خلیل قزوینی در کتاب [الصافی شرح الکافی ص 75] می‌گوید: «و همچنین استدلال از آیه ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۱ استدلال ضعیفی است، چون آیه با صیغه ماضی و در سوره‌ای مکی ذکر شده است، و سوره‌های زیادی بعد از این سوره در مکه نازل شده‌اند، پس آیه بر این دلالت نمی‌کند که همه قرآن محفوظ است ...». پس چه می‌گویید برادرم محمد؟

محمد: اگر گفته ملا قزوینی صحیح باشد پس همه سوره‌های مدنی تحریف شده‌اند، و ضابطه‌ای برای درستی و نادرستی آن نیست و هیچ مسلمانی آن را محفوظ نمی‌داند، و این سخن عجیبی است!

احمد: بله، نتیجه سخن این ملا همین است اما کسی که همه قرآن به طور کامل نزد اوست شارح نهج البلاغه میرزا خوئی ۲/۲۰۳ او را معرفی می‌کند و می‌گوید: اصل قرآن کریم نزد ائمه محفوظ است.

و از جمله مطالبی که در گفته خوئی بر می‌آید این است که کاری که اصحاب و در رأس آن‌ها ابوبکر و عثمان انجام دادند، این بود که قرآن تحریف شده را جمع‌آوری کردند، و قرآنی که در گوشه‌های دنیا مسلمین آن را می‌خوانند تحریف شده است و صحیح نیست!

محمد: ولی شما اصرار می‌کنید که چیزی را به شیعه نسبت دهید و حال آن که آن چیز خرافه است و حقیقت ندارد، و آن اینکه شما می‌گویید شیعیان قرآنی به نام مصحف فاطمه دارند!

احمد: بگذار تا کلینی صاحب کتاب الکافی در این مورد پاسخ بدهد، در اصول الکافی در کتاب [الحجة 1/ 295] از بی‌بصیر روایت شده و او از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: مصحف فاطمه نزد ماست و تو چه می‌دانی که مصحف فاطمه چیست؟ می‌گوید: گفتم: مصحف فاطمه چیست؟ گفت: مصحف فاطمه سه برابر قرآن شماس و سوگند به خدا که از قرآن شما یک حرف در آن نیست، می‌گوید: گفتم: سوگند به خدا دانش همین است.

و شاید قضیه از حد این روایت و بعضی از آیات دروغین مثل سوره ولایت فراتر نباشد، این مصحف را بسیاری از شیعه انکار می‌کنند، پس چرا هیچ کس از علما این روایات را مورد اعتراض قرار نمی‌دهند و در مورد روایاتی که در کتاب‌های تفسیر آمده و می‌گویند که قرآن کریم ناقص است چیزی نمی‌گویند؟

محمد: آیا به نظر شما دم از تحریف قرآن زدن دلیلی دارد؟

احمد: پاسخ از این قرار است:

۱- در قرآنی که ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما جمع‌آوری کردند از قضیه امامت که اصل اعتقادی شیعه است و شیعه را از همه فرقه‌ها جدا می‌کند ذکری به میان نیامده است.

۲- دلیل دیگر ادعای تحریف قرآن این است که علمای شیعه می‌خواهند عوام را از تناقضی که بین عقیده شیعه در مورد اصحاب و بین آنچه قرآن می‌گوید خلاص کنند.

۳- ادعای تحریف قرآن راهی را برای بیان آسمای ائمه و فضایل آن‌ها و اعتقاداتی می‌باشد که شیعه در آن با قرآن مخالفت کرده‌اند.

محمد: اگر آنچه می‌گویی درست است چرا ما این گفتار درست و صحیحی که شیعه از آن دم می‌زند را ندیده‌ایم؟

احمد: علمای شیعه علت‌های زیادی برای این قضیه ارائه می‌دهند، اول مقوله تقیه است که در مناقشه نمی‌توان جواب آن را داد، و بعضی گفته‌اند این قرآن گذشتگان را رسوا می‌کند بنابراین پنهان کردن آن واجب است و این در [الأنوار النعمانية 2/360] آمده است، و بعضی گفته‌اند مخالفان تا قیامت به سرپیچی از امیر المؤمنین ادامه می‌دهند و مستحق خواری بزرگی می‌شوند.^۱

محمد: آیا عاقلانه است که مسلمانی مقوله تحریف قرآن را قبول کند و سپس هیچ نوع مرجعی برای شناخت احکام شرعی نداشته باشد؟!

احمد: این تناقض آشکار و تنگنایی است که بسیاری از معتقدان به تحریف قرآن در آن گرفتارند، اما نعمة الله الجزائری راهی برای برون رفت از این تنگنا درست کرده است و او در [الأنوار النعمانية 2/360] می‌گوید: روایت شده که آن‌ها شیعیان خود را امر کرده‌اند تا در نماز همین قرآن موجود را بخوانند و به احکام آن عمل کنند تا وقتی که مولای ما صاحب الزمان ظهور می‌کند و آنگاه این قرآنی که در دست مردم است به آسمان می‌رود، و همان قرآن که امیر المؤمنین تالیف کرده احکام آن عملی می‌شود.

پس بنابراین روایت قرآنی که در دست ما است به آسمان خواهد رفت، در مورد این توجیه می‌خواهم بپرسم چرا این قرآن به آسمان می‌رود؟ و چنان که می‌دانیم بالا رفتن دلیل کرامت و برتری است، و همچنین چگونه جرأت می‌کنیم که علی علیه السلام قرآنی از طرف خودش تالیف کرده یا بر او نازل شده است؟!

و برادرم محمد! چنان که می‌بینی معاصرین همواره تقیه می‌کنند و می‌گویند قرآن تحریف نشده است و به ظاهر با کسانی که می‌گویند قرآن کامل است همصدا می‌شوند

۱- منهاج البداعة فی شرح نهج البلاغة خوئی ۲/۲۲۰.

تا آن‌ها را فریب دهند که ما معتقد به سلامت و مصونیت قرآن هستیم، و آیا حق فقط یک چیز نیست؟!

من مظلومی از امت مظلوم هستم

احمد: همیشه از کسانی که در زندگی براساس مبدأ رفع ظلم و نابودی ظالم گام بر می‌دارند تعجب می‌کنم!

محمد: آیا ظلمی بزرگ‌تر از آن ظلم هست که بر سردار جوانان اهل بهشت حسین علیه السلام شد؟

احمد: برادر محمد! این طور نیست، بعضی از برادران شیعه را می‌بینیم که دچار توهمات بی‌دلیلی شده‌اند، اوهام خطرناکی که در وجود آن‌ها ریشه دوانیده که آن‌ها ملتی مظلوم و ستم دیده هستند، و هر گاه فردی از آن‌ها در جایی یا برای شغلی پذیرفته نشود این توهم آشکارا متجلی می‌شود، و شیعه بلافاصله ناراحت می‌شود و دهانش کف می‌کند و می‌گوید: شما بین شیعه و سنی فرق می‌گذارید!

پذیرفته نشدن تو برای کاری چه ربطی با این موضوع دارد؟

محمد: امیدوارم که قبول کنی که بعضی از اهل سنت همواره می‌خواهند از آب گل آلود ماهی بگیرند، و می‌کوشند که بین برادر سنی و شیعه که باهم دوست هستند تفرقه بیندازند!

احمد: چه کسی دوست دارد که مسلمان‌هایی که براساس محبت خدا و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله متحد شده‌اند متفرق باشند؟ اما آنچه را به وضوح در همه جا می‌بینیم این است که باور جدایی در وجود بعضی از برادران شیعه عمیق است، و گویا هر کاری که موافق با میل آن‌ها نباشد تأکید بر این اصل است که سنی بر شیعه ظلم می‌کند و در کار و در هر جایی حق او را پایمال می‌نماید.

محمد: چنین چیزی نیست! و ظلم چیزی است که افراد منیع الطبع و خود دار آن را نمی‌پذیرند.

احمد: این شعار که ما مظلوم هستیم و علیه ظالم می‌شوریم، و تجدید پیمان با مهدی و اهل بیت در هر مناسبت و مراسم سوگواری این مفهوم را در ذهن من تجدید می‌کند که شیعیان همواره می‌کوشند تا شعار ستمدیدی و ضعف و بیچارگی خود را بلند کنند، و انگیزه فقط این است که چنین باوری بعد از دوران‌های پنهان کاری در تبلیغ مبادی مذهب و سپس اصل قرار دادن تقیه و اینک مخالفت با هر چیزی، در اذهان و دل‌هایشان جای گرفته است.

محمد: مخالفت در همه چیز، چطور؟

احمد: بله در همه چیز مخالفت می‌کنند، به من بگو چگونه سنی می‌تواند خودش را به شیعه نزدیک کند که همواره او را می‌بیند که انگشتر عجیبی در انگشتان خود می‌کند، و بر ماشین خود شعاری می‌نویسد، و زنان‌شان پوشش بر خلاف پوشش زنان اهل سنت می‌پوشند. و به گونه‌ای دیگر سلام می‌کنند، و دیگر صفاتی که آن‌ها را با سنی‌ها نزدیک نمی‌کند و بلکه شکاف میان آن‌ها و اهل سنت را بیشتر می‌کند. و بسیاری از آن‌ها دلیل شرعی این کارهایشان را نمی‌دانند.

محمد: شاید تو می‌خواهی موضوعی خاصی را در ذهن من جای بدهی؟

احمد: بله برادرم محمد! مسلمان به سبب دینش و نزدیکی‌اش به پروردگارش عزیز است، و عقده روانی ندارند که به مرور زمان در دل و وجودش ریشه می‌زند، و می‌خواهد خیرخواه آن‌ها باشد و آنان را به سوی خیر و هدایت راهنمایی کند و گمان نمی‌برد که او تنها و ستمدیده است گویا که جامعه او را دور انداخته است، بلکه او باید نسبت به برادرانش گمان نیک داشته باشد و آن‌ها را معذور بداند حتی اگر در حق او مرتکب اشتباهی شده باشد.

میراث جاهلیت

احمد: بیا در مورد میراث جاهلیت بحث و گفتگو کنیم، نظرات چیست؟

محمد: سؤال و خواسته عجیبی است، منظورت را توضیح بده.

احمد: منظورم کارهایی است که پیامبر ﷺ ما را از انجام دادن آن نهی کرده چون از افعال جاهلیت یعنی مشرکین هستند، و هنوز بعضی از مسلمین به آن دلبسته هستند.

محمد: آیا مسلمانی هست که آن امور شرک آمیز را دوست داشته باشد یا بدان چنگ زده باشد یا کارهایی همانند کارهای مشرکین که پیامبر ﷺ ما را از آن نهی کرده انجام دهد؟

احمد: قبل از آن که بگویم چه کسی این کار را می‌کند و یا به انجام آن تشویق می‌نماید در مورد چیزی که می‌خواهم پیرامون آن با تو حرف بزنم مثالی می‌آورم.

خداوند به ما فرمان داده تا از میسر -قمار و شرط بندی- و همچنین تقسیم با الأزام -یعنی انسان برای کردن یا نکردن کاری به تیرهایی که در تیرش خود دارد مراجعه کند و اگر آن که روی آن نوشته شده است که بکن درآمد کار را بکند و اگر آن که روی آن نوشته شده بکند بیرون آمد کار را نکند- نهی کرده است. آیا این کار را به خاطر آورده‌ای؟

محمد: آنچه گفتمی درست است و در قرآن کریم ثابت و خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ﴾ [المائدة: 3].

و بر شما حرام است

«که با چوبه‌های تیر به پیشگویی پردازید تمام این اعمال، فسق و گناه است».

-اما سوال این است که آیا کسی به جایز بودن این کارهای جاهلیت فتوا داده است؟

احمد: در [فروع الکافی کلینی 1/131] و در [التهذیب طوسی 1/306] و در وسائل [الشیعة عاملي 5/208] از هارون بن خارجه روایت شده و او از ابی عبدالله روایت می‌کند که گفت: هر گاه خواستی کاری بکنی شش تکه ورق بردار و در سه تا از آن بنویس «بسم الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم» برای فلانی فرزند فلانی بکن ملاحظه کنید که پدر نام برده نمی‌شود و مادر نام برده می‌شود!!، و در سه تا بنویس «بسم

الله الرحمن الرحيم خيرة من الله العزيز الحكيم» از فلانی فرزند فلانی، نکن، سپس این نوشته‌ها را زیر مصلاي خود بگذار آنگاه دو رکعت نماز بخوان وقتی نماز را تمام کردی یک سجده کن و صد بار در آن بگو: «استخیر الله برحمته خيرة في عافية»، سپس بینشین و بگو: «اللهم خيري وأختر لي في جميع أموري في يسر منك وعافية» سپس دست خود را به ورق‌ها بزن و آن‌ها را تکان بده و یک یک آن‌ها را بیرون بیاور.

اگر پشت سر هم سه تا بکن در آن کاری را که می‌خواهی بکنی در آمد بکن و اگر پشت سر هم سه تا نکن در آمد کاری را که می‌خواهی انجام نده و اگر یک بکن در آمد و یک نکن بیرون آمد پنج تا ورق بیرون کن و آن گاه بین که کدام بیشترند و همان را بکن، و به کاغذ ششم نیازی نیست.

محمد: این از اقوال شاذ است که اگر در میان مردم به آن عمل شود ما با اهل جاهلیت فرقی نخواهیم داشت!

احمد: حر عاملی بابی را در مورد این روایت و امثال آن با عنوان: «باب إستحباب الإستخارة بالرقاع وکیفیتها»، ذکر کرده که مجموع احادیث این باب پنج روایت هستند، و مجلسی انواعی دیگر از استخاره را بیان کرده است، که نه تنها با رقع‌ها استخاره می‌شود بلکه با تسبیح و سنگریزه و چوبه‌های تیره استخاره می‌شود ۲۲۶/۸۸، ۲۲۷.

و مسلمان عامی شیعه به چنین امور جاهلانه ای گرفتار می‌شود چون به این کارها پوشش اسلامی از قبیل نماز و دعا داده شده و در کتاب‌هایی ذکر شده‌اند که از منابع اصیل دین شمرده می‌شوند.

محمد: عامی و جاهل گناهکار نیستند و عقیده آن‌ها درست است چون شهادتین را به زبان آورده‌اند.

احمد: معنی قلبی شهادت تصدیق و اقرار به توحید خداست و اینکه هیچ چیزی از خصوصیت‌های خداوند را برای مخلوقی مقرر نکنیم، کننده این کار -که مشابه با

پیشگویی اهل جاهلیت با چوبه‌های تیر است - گمان می‌کند که درست همان چیزی است که خداوند خواسته است و خود را بدان ملزم می‌داند و آیا این عامی مسکین غیب می‌داند؟ و حال آن که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ [لقمان: 34].

«وهیچ کس نمی‌داند که در چه سرزمینی می‌میرد».

پس آیا ما از جمادات و سنگریزه‌ها پیروی کنیم یا بر خدا توکل کنیم و از آنچه پیامبرمان محمد ﷺ ما را بدان دستور داده اطاعت کنیم؟

و فرزندان وقتی پدران خود را می‌بینند که چنین خرافاتی را انجام می‌دهند گمان می‌برند که حق است و خدا و پیامبر چنین دستوری داده است و حال آن که در حقیقت دروغ و باطل است و خداوند برای آن دلیلی نازل نفرموده و چیزی جز میراث جاهلیت نیست.

مبدأ مخالفت

محمد: متحد شدن مسلمین آروزی هر مسلمانی است و هر مسلمانی می‌خواهد که در اصول و فروع متفق شوند پس این همه تفرقه و اختلاف برای چه؟
احمد: آنچه می‌گویی درست است، اتحاد آرزو و خواسته همه است، اما هر چه انسان آرزو کند به آن نمی‌رسد، و به خصوص اگر در قضیه‌ای شرعی برای رسیدن به هم مانعی وجود داشته باشد.

محمد: آیا می‌گویی که تقارب اهل سنت و شیعه محال است؟

احمد: تقارب و به هم رسیدن و با توجه به امور و نصوص ذیل محال است:

۱- حر عاملی در [وسائل الشیعة 18/84] از عبدالرحمان بن ابی عبدالرحمان روایت می‌کند که گفت: صادق علیه السلام فرمود: «هر گاه دو حدیث مختلف نزد شما آمد آن‌ها را بر کتاب خدا عرضه کنید، آنچه با کتاب خدا موافق بود آن را بگیرید، و آنچه

با کتاب خدا مخالف بود آن را رد کنید، اگر در کتاب خدا حکم را نیافتید آن احادیث را بر روایات عامه -اهل سنت- عرضه کنید و آنگاه آنچه با روایت آن‌ها موافق بود آن را ترک کنید و آنچه با اخبار آن‌ها مخالف بود به آن عمل کنید».

۲- خمینی در کتاب [الرسائل ۲/ ۸۳] چنین فتوا می‌دهد: «به هر حال در این اشکالی نیست که مخالفت با عامه -اهل سنت- از مرجحات باب تعارض است» یعنی وقتی احادیث باهم متضاد بودند هر کدام که بر خلاف روایات اهل سنت باشد ترجیح داده می‌شود.

۳- حر عاملی در [الوسائل ۱۸/ ۸۵] و موسوی خمینی در [الرسائل ۲/ ۸۱] و محمد باقر صدر در تعارض [الأدلة الشرعية ص ۳۵۹] از محمد باقر بن عبدالله روایت می‌کنند که گفت: به رضا علیه السلام گفتم: «با دو روایت متضاد چه کار کنیم، گفت: وقتی با دو روایت متضاد مواجه شدید نگاه کنید که کدام با عامه (اهل سنت) مخالف است».

محمد: حق یکی است پس چرا ما عوام را به مخالفت تشویق می‌کنیم؟
احمد: خمینی همواره تشویق می‌کند که با اقوال و احکام دشمنان -منظورش اهل سنت است- مخالفت شود چنان که در کتابش [تحریر الوسيلة ص ۸۲] می‌گوید: «شیعیان ما کسانی که فرمان را می‌پذیرند و به گفته‌های ما عمل می‌کنند و با دشمنان ما مخالفت می‌نمایند، و هر کس اینگونه نباشد از ما نیست. و هر روایتی که با روایات آن‌ها موافق است آن را ترک کنید».

چنین روایات و فتاوایی از مراجع بزرگ دینی سر محکمی است در برابر کسی که مخلصانه فریاد تقارب و وحدت را سر می‌دهد.

وحدت کلمه مسلمین

محمد: قبل از آن که بحث و گفتگوی خود را به پایان برسانیم، آیا ممکن است که مهم‌ترین اسبابی را که به تفرقه شیعه و سنی می‌انجامد برایم بیان کنی؟
احمد: مهمترین اسباب تفرقه عبارتند از:

- ۱- وجود نصوصی که کسانی را که پیرو مذهب شیعه نیستند کافر قرار می‌دهند.
- ۲- تجدید مناسبت‌های ناسزا گفتن و لعنت فرستادن بر سلف امت و جای دادن این امور در دل‌ها.
- ۳- تقلید کورکورانه و مقدس پنداشتن افراد که منجر به آن می‌شود که از آن‌ها در مورد منبع فتاوایشان پرسیده نشود.
- ۴- وجود عالم نماهای جاهل که عوام آن‌ها را به خاطر پوشیدن لباس روحانیت و عمامه و ادعای بعضی از آن‌ها که از اهل بیت هستند اهل فتوا می‌دانند و حال آن که آن‌ها توانایی درک و فهمیدن نصوص شرعی را ندارند و حتی زبان عربی و علوم آن را نمی‌دانند.
- ۵- احساسات کوری که کوچک و بزرگ را بدون نگاه کردن بوسیله عقل به حق راهبری می‌نماید.

محمد: راه وحدت کلمه مسلمین چیست؟

احمد: قضیه خیلی واضح و روشن است:

- ۱- حاکم قرار دادن کتاب و سنت صحیح نبوی، طبق فهم کسانی که قرآن در زمان آن‌ها نازل شده و احادیث خطاب به آن‌ها ایراد شده‌اند.
- ۲- جدا کردن سره و ناسره روایات.
- ۳- تحکیم مبانی ناب عقیدتی در دل‌ها و زدودن شائبه‌های شرک از دل فرزندان، و پرهیز کردن از همه گفته‌ها و کارهایی که این رکن را مخدوش می‌کند.
- ۴- آگاه بودن از اینکه دشمنان می‌خواهند ما متفرق شویم تا لقمه چرب و نرمی برای آن‌ها باشیم و به راحتی ما را فرو ببلعند، و همچنین دانستن این امر که ما بوسیله

وحدت می‌توانیم دین و ناموس و مقدسات خود را از شر دشمنان محفوظ
بداریم.

محمد: از خداوند می‌خواهم که همه ما را بر طاعت خویش جمع نماید و مسلمین را
متحد کند.

احمد: آمین یا ارحم الراحمین.

راه‌های تقارب

محمد: در پایان بعد از این گفتگوی سودمند، فکر می‌کنم نشانه‌ها و وسایل تقارب
شیعه و سنی آشکارند، و سبب اختلاف معلوم است آیا از دیدگاه شما در دنیای واقعیت
می‌توان وحدت و تقارب را متحقق نمود؟

احمد: وحدت مسلمین هدف هر مسلمان غیوری است که دوست دارد اسلام در برابر
کینه توزان و دشمنان سر بلند باشد، و وحدت صف‌های مسلمین جز با وحدت دل‌های
آنان و جز با وحدت اعتقادی و عملی و زبانی آن‌ها ممکن نیست.

محمد: الحمد لله قبله ما یکی است و همه مسلمین می‌گویند: لا إله إلا الله و محمد رسول
الله، و همچنین همه پیامبر و اهل بیت را دوست دارند.

احمد: دانستن شهادتین اگر گوینده آن اعتقادی درست نداشته باشد و گفتارش موافق
با آنچه از پیامبر ثابت شده نباشد سودی برایش ندارد، و کلمه «لا إله إلا الله محمد رسول
الله» کلید دندان‌هایی دارد که بوسیله آن در باز می‌شود و دندان‌ها اعمال صالحی هستند
که از پیامبر ثابت شده‌اند چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ
فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا﴾ [الكهف: 110].

«پس هر کس امید لقای پروردگارش را دارد، باید عمل صالح انجام دهد و هیچ کسی
را در عبادت پروردگارش شریک نسازد».

و عمل زمانی صالح شمرده می‌شود که خالص برای خدا انجام شود و در آن از پیامبر ﷺ پیروی شده باشد.

و تقارب نمونه‌هایی دارد که بر آن دلالت می‌نمایند و بعد از آن ما می‌توانیم بگوییم که این تقارب ممکن است، و این نمونه‌ها و معیارها عبارتند از:

۱- باطن با ظاهر موافق باشد یعنی مسلمان کاملاً صادق باشد.

۲- اخلاص داشتن در همه اعمال کوچک و بزرگ و فقط آن را برای خدا انجام دادن، و بستن همه درهایی که به شرک منجر می‌شوند.

۳- هر کس با آن چه پیامبر ﷺ بر آن بوده مخالفت کند ما اشتباه او را بیان کنیم و او را نصیحت نماییم تا کار باطل خود را تغییر دهد و مسلمین را از این اشتباه بر حذر بداریم.

۴- زبان و دل‌های خود را از توهین به مسلمین صدر اسلام پاک کنیم و آن‌ها را معذور بدانیم و از لغزش آنان چشم فرو بندیم و کارشان را به خدا بسپاریم و بگوییم:

﴿ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴾ [الحشر: 10].

«کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند می‌گویند پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

محمد: و آیا موانع واقعی هست که از تقارب برادران شیعه و سنی جلوگیری کند؟

احمد: بله برادرم محمد! موانعی هست که علمای بزرگ آن را پدید آورده‌اند، کسانی که ما از آن‌ها انتظار داریم که مسلمین را متحد نمایند؛ اما آن‌ها فتواهایی داده‌اند که شکاف را بیشتر می‌کند، مثل فتوای ذیل:

- ۱- تأکید بر بسیاری از دعاهاى باطل که به دین و اصحاب طعنه می‌زنند، چنان که خوئی و خمینی به انجام این دعاها فتوا داده‌اند.
- ۲- پافشاری و تثبیت این عقیده که امام دارای خصوصیت‌ها و صفاتی است که شایسته کسی جز خدا نیستند، مثل اینکه می‌گویند «تمام جهان هستی در برابر امام تعظیم می‌کند و علی تجلی بزرگ خداست» چنان که خمینی در تفسیر قرآن می‌گوید.
- ۳- تأکید همیشگی بر اینکه ولایت اهل بیت برای قبول شدن اعمال نزد خدا شرط است، بلکه شرط پذیرفته شدن ایمان به خدا و پیامبر ولایت اهل بیت است، چنان که خمینی در [الأربعون حدیثاً ص 512] گفته است.
- ۴- همیشه طعنه زدن به اصحاب و لعنت فرستادن بر آنان و متهم کردن آن‌ها به کفر و زندیق بودن، چنان که در کتاب [کشف الأسرار ص 137] آمده است.
- ۵- جای دادن این عقیده در دل‌ها که نواصب یعنی اهل سنت و خوارج ملعون هستند و کلاً نجس می‌باشند چون چیزی را انکار کرده‌اند که منجر به انکار رسالت می‌شود. چنان که خمینی این سخن را در کتاب «الحکومة الإسلامية» گفته است.
- ۶- فتوا دادن به اینکه مال کسانی که شیعه نیستند حلال است، و آن‌ها از اهل حرب می‌باشند، این فتوا را خمینی در کتاب [تحریر الوسيلة 1/352] و محسن المعلم در کتاب [النصب والنواصب ص 615] داده است.
- ۷- آموختن به مردم عامی که دادن زکات به سنی گرچه فقیر باشد جایز نیست حتی اگر از خویشاوندان باشد چون سنی با آنچه ما عقیده داریم مخالف است، خمینی در [تحریر الوسيلة 1/91] این را گفته است.

۸- ذبیحة اهل سنت حلال نیست، خمینی در [تحریر الوسيلة 2/ 146] می‌گوید: «ذبیحة همه فرقه‌های اسلام به جز ناصبی‌ها حلال است و ذبیحة ناصبی حلال نیست گرچه اظهار اسلام کرده باشد».

و خمینی می‌گوید: اگر کافر از هر نوع باشد یا کسی که در حکم کفار است همانند نواصب که لعنت خدا بر آن‌ها باد اگر سگ شکاری را رها کردند آنچه سگ او شکار کرده حرام است. و طبق گفته بعضی از علمای شیعه نواصب از دیدگاه آن‌ها اهل سنت هستند.

۹- ازدواج با سنی جایز نیست، خمینی در این مورد از روایتی از ابی عبدالله استدلال کرده که او را در مورد ازدواج با ناصبی پرسیدند؟ گفت: نه سوگند به خدا جایز نیست^(۱)، و برادر محمد! منظور آن‌ها از نواصب اهل سنت می‌باشند چنان که جمعی از علمای شیعه این را تصریح کرده‌اند چنان که تیجانی در کتاب [الشیعة هم أهل السنة ص 161] می‌گوید: «همه می‌دانند مذهب نواصب همان مذهب اهل سنت والجماعت است».

و درازی شیعی در کتاب [المحاسن النفسانية ص 147] می‌گوید: بلکه روایت آنان فریاد می‌زنند که ناصبی همان سنی است. و دیگر فتواهایی که در راستای تفرقه و ایجاد دشمنی بین مسلمین و اشاعه شرک در صفوف عوام مسلمین می‌باشند. و شاید بعد از تثبیت پایه‌ها و دور کردن موانع دل‌ها به هم نزدیک شوند و هم گرد محبت پیامبر و پیروی صحیح از او به دور از هر افراط و تفریط و فتوای بی‌دلیل جمع شوند و مردم متحد شوند. محمد: آمین یا رب العالمین.

کتاب‌هایی سودمند و خواندنی

احمد: در پایان برادر محمد مجموعه ای از کتاب‌های ارزشمند را به تو معرفی می‌کنم شاید با خواندن بعضی از آن‌ها بیشتر به حقی که از سوی پیامبر ﷺ آمده و اصحاب بر آن گامزن بوده‌اند پی ببری، از جمله این کتاب‌ها برخی عبارتند از:

- ۱- سلسلة الأحادیث الصحيحة شیخ محمد ناصر الدین البانی رَحِمَهُ اللهُ.
- ۲- الأصابة في تمييز الصحابة ... حافظ بن حجر عسقلانی رَحِمَهُ اللهُ.
- ۳- أصول مذهب الشيعة دکتر ناصر قفاری.
- ۴- البداية و النهاية ... علامه ابن کثیر رَحِمَهُ اللهُ.
- ۵- بل ضللت ... شیخ خالد عسقلانی.
- ۶- تاریخ طبری ... مؤرخ محمد بن جریر طبری رَحِمَهُ اللهُ.
- ۷- حقبة من التاريخ ... عثمان خمیس.
- ۸- الحميني بين التطرف والاعتدال دکتر عبدالله الغریب.
- ۹- الحميني والوجة الآخر دکتر زید العیص.
- ۱۰- حتی لا تخذع عبدالله الموصلی.
- ۱۱- الشيعة وأهل البيت احسان الهی ظهیر رَحِمَهُ اللهُ.
- ۱۲- الشيعة الإثني عشرية وتحريف القرآن محمد عبدالرحمان السیف.
- ۱۳- الشيعة والسنة شیخ احسان الهی ظهیر رَحِمَهُ اللهُ.
- ۱۴- الصراع بين الإسلام والوثنية عبدالله القیمی.
- ۱۵- عبد الله بن سبأ وإمامة علي ابن أبي طالب رَحِمَهُ اللهُ شیخ علی عبدالرحمان.
- ۱۶- كسر الصنم نقض كتاب الكافي (بت سكن) آیت الله برقعی.
- ۱۷- كشف الجاني محمد التيجانی عثمان خمیس.

۱۸- مجموع فتاویٰ ابن تیمیہ: جمع عبدالرحمان القاسم رحمۃ اللہ علیہ

۱۹- مختصر التحفة الإثني عشرية شاه عبدالعزيز غلام دهلوی.

۲۰- منهاج السنة النبوية شيخ الاسلام ابن تیمیہ.

محمد: امیدوارم خداوند مرا یاری کند تا این کتاب‌دها را بخوانم و من و تو را توفیق دهد تا به سوی آنچه او تعالی دوست می‌دارد و می‌پسندد گام برداریم و ما را همراه پیامبرش و آل و اصحاب آن حضرت حشر کند.

احمد: آمین.

پایان

برادر خواننده

بعد از این گفتگوهای آرام و سخنان سنجیده و مستند با ادله از کتاب‌ها و منابع اصیل، امید است که به حق روی بیاوری و قبل از قضاوت کردن در مورد طرف دیگر فکر و تأمل کنی.

همه می‌دانند که گفتگوی شیعه و سنی گفتگویی است که اغلب با تندی و انفعال بی‌فایده همراه است.

و قبل از گفتگو و بحث باید طرفین نیت خود را خالص برای خدا کنند و هدفشان از مناقشه رسیدن به راه حق باشد، و راه حق فقط یک راه است، و آن همان راهی است که ما در این کتاب کوشیده‌ایم که به یاری خدا به آن برسیم.

و مسلمان باید از سخنان بی‌پایه که دلیلی ندارند و قرآن و سنت آن‌ها را تأیید نمی‌کنند و فقط با کلماتی زیبا و شیوا میان مردم عوام رواج پیدا کرده‌اند بپرهیزد. و خواننده گرامی در این کتاب می‌بیند که به هیچ کس توهین نشده است بلکه گفته و فتوا مدارا گفتگو و مناقشه بوده‌اند.

شاید در این کتاب همه مسائلی که بین اهل سنت و شیعه هستند بیان نشده‌اند ولی بحمدالله بعضی از قضایا در آن روشن شده است و زاویه‌های تاریکی در افکار از برادرانی که دانش خود را فقط از شنیدن فرا می‌گرفته‌اند. و دستشان به منابع این علوم نرسیده است روشن گردانده شده است.

از خداوند می‌خواهم که این نوشته مورد قبول برادران واقع گردد آنانی که ما از آن‌ها جز اینکه از آنچه با دلیل صحیحی از پیامبر ﷺ ثابت است پیروی کنند چیزی دیگر

نمی‌خواهیم، و از او تعالی مسئلت می‌نمایم که همه را زیر پرچم اسلام و متحد بر حق گرد بیاورد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

وصل اللهم على محمد وعلى آله وصحبه وسلم تسلياً كثيراً